

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

عبدالعلی معصومی

د. ناطقی

ایمان

مجید شریف

جلال گنجه‌ای

ابوذرورداسی

سروش البرز

ابراهیم فخرایی

• گاه‌شمار بهمن ۱۳۶۴

نگاهی به قیام بهمن ۵۷

وعده‌ها و عملکردهای خمینی

مرده‌خواریهای بازار و کمیته تنظیم اعتصاب

خمینیم، بنیادگرایی و «ضدامپریالیسم»

روحانیت در آزمایش «انقلاب» و «حاکمیت»

خصوصیت قرون وسطایی دستگاه قضایی رژیم خمینی

چند نوع پنبه‌دانه

یادبودها

مصطفی شجاعیان فدایی راستین خلق بود

• شورای ملی مقاومت: بیانیه پیام، اطلاعیه ...

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شماره ۱۶ - بهمن ۱۳۶۴

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

نگاهی به قیام بهمن ۵۷	عبدالعلی معصومی	۳
وعده‌ها و عملکردهای خمینی	د. ناطقی	۹
مرده خورهای بازار و کمیته تنظیم اعتصاب	ایمان	۱۸
خمینیسیم، بنیادگرایی و «ضد امپریالیسم»	مجید شریف	۲۲
روحانیت در آزمایش «انقلاب» و «حاکمیت»	جلال گنجه‌ای	۳۵
خصوصیت قرون وسطایی دستگاه قضایی رژیم خمینی	ابوذر ورداسبی	۴۷
چند نوع پنبه دانه	سروش البرز	۵۷
یاد بودها		۶۳
مصطفی شاعیان فدایی راستین خلق بود	ابراهیم فخرایی	۷۱
شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه		۷۵
گاهشمار		۱۰۶
بزرگداشت سالگرد انقلاب		۱۲۴

نگاهی به قیام بهمن ۵۷

عبدالعلی معصومی

خلق سلاح بر کف، برای امپریالیستها هم
چنان که رفرمیستها و مرتجعین "هیولا"ی
عجیبی است که "بی اجازه!"،
"نامؤدب!"، "سرسخت!" و "رام نشدنی!"
مراکز دشمن را، پادگانهایش
را، قرارگاههایش را و زندانها و
شکنجهگاههایش را... از هم می‌درد و
خاکش را هم به تو بره می‌کشد. (۱)

مقاومت مسلحانه پیروزمند خلق قهرمان ویتنام، پارامتر جدیدی را در موازنه قدرت بین‌المللی به میان آورد و نشان داد که وقتی مردمی، برای دستیابی به آزادی و استقلال، سلاح بر کف قیام کنند، زندان، شکنجه، کشتار، از بین بردن خان و مان، هیچ کدام نمی‌تواند اراده خلل ناپذیرشان را در هم بشکند و سرانجام پیروزی با آنهاست. این مقاومت، سرفصل نوینی را در سیاست جهانی گشود، بدین معنی که «کمیسیون سه جانبه» در نخستین اجلاس خود به سیاستی کاملاً متفاوت با سیاست شناخته شده و همیشگی آنها در رابطه با دول تحت سلطه دست یافت و، برای پیشگیری از وقوع موارد مشابه ویتنام، و اساساً تخفیف تضادهای رو به تشدید و هر دم فزاینده فیما بین دول پیشرفته صنعتی و دولتهای تحت سلطه، اتخاذ آن را ضروری تشخیص داد. این سیاست در جوهر خود، از یک سو عرصه گشایی و ایجاد فضای مناسب برای رشد و تثبیت نیروهای «اصلاح طلب» و ملی‌گرایان متمایل به غرب، و از سوی دیگر بستن فضای رشد و اعتلای نیروهای معتقد به مقاومت مسلحانه را تضمین می‌کرد. «برژینسکی»، تئوریسین مشهور کمیسیون سه جانبه، اصلی‌ترین هدف سیاست جدید را «انداختن تحول از مسیر آشوب و هرج و مرج به مسیر انتقال منظم» (۲) ذکر می‌کند. به این

اعتبار، در کشورهای تحت سلطه، اقتصاد بوروکراتیک و دیکتاتوری منبعث از آن، می‌بایست تا حد میدان دادن و سهمیم کردن بورژوازی متوسط در سیاست‌گزاریها و فعالیتهای اقتصادی عمده مملکتی و ایجاد دموکراسی سیاسی به‌شیوه رایج در ملل غربی تعدیل گردد. بازتاب سیاست جدید در ایران، با باز شدن تدریجی فضای سیاسی از اواخر سال ۵۵ خود را نشان داد. شاه، که با ایجاد سیستم تک‌حزبی - حزب رستاخیز و لا غیر - و اعلام این که «جای کسی که با قانون اساسی، نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت مخالف است یا زندان است یا خارج از کشور» (۳) راه هر گونه انتقاد حتی «اصلاح طلبانه» را مسدود کرده بود، از تخت جباریت پایین آمد و ضمن پیام ۱۴ مرداد ۵۶ به مناسبت سالگرد انقلاب مشروطه، اعلام کرد: «... به اندازه ممالک دموکراتیک اروپایی آزادی خواهیم داشت و مثل ممالک دموکرات حدود آزادی تعیین خواهد شد... آزادی اجتماعات خواهیم داشت... آزادی گفتار، آزادی قلم نیز مطابق قانون مطبوعات خواهد بود... بیان و قلم آزاد خواهد بود - میهن پرستان و کسانی که مملکت را می‌خواهند در اوج ترقی ببینند اظهار نظر خواهند کرد... به دیگران هم اجازه اظهار نظر خواهیم داد... ما رأی مردم را می‌پذیریم. این فصلی که الان ما شروع کردیم که حد اکثر آزادی در حدود قانون است... امیدواریم که به نتایج خوب برسد» (۴).

پیش از این تاریخ، با شل شدن چفت و بستهای دیکتاتوری و اطمینان از این که آفتابی شدن خطر احتمالی را به دنبال ندارد، مارهای افسرده سیاسی که با پیش آمدن فاجعه ۱۵ خرداد ۴۲ در کنج خانه‌های خود جا خوش کرده بودند، در اثر گرمای این محرک خارجی، شروع به جنبش کردند، دسته بندی‌هایی را به وجود آوردند و در سایه «پدر تاجدار ملت»، که تنها عیب ناقابلش این بود که به جای سلطنت کردن حکومت می‌کرد، به استفاده از «آب و هوا»ی جدید پرداختند. شاه، در روز بعد از پیام ۱۴ مرداد و وعده ایجاد فضای باز و دموکراسی سیاسی و اقتصادی، هویدا را بعد از سیزده سال نخست وزیری برکنار کرد و به جای وی آموزگار را به نخست وزیری منصوب نمود. با برکناری هویدا، اطمینان خاطر بیشتری حاصل شد و از شهریور ۵۶، مسجد قبا، به دعوت دکتر مفتاح، کانون نشر افکار بازرگان و همپالکیهای او و آخوندهای مرتجع نظیر محمد جواد حجتی شد. مبارزه بی درد سر شده بود، بختیار، سنجابی و فروهر نیز، در آبان ۵۶، طی نامه‌یی به شاه، او را مورد انتقاد قرار دادند. چندی بعد بازرگان طی نامه‌یی شاه را به مناظره تلویزیونی دعوت کرد. خواستهای این سیاست بازان کهنه کار، از کادر قانون اساسی رژیم سرکوبگر فراتر نرفت، حال آن که مطالبات مردم، که در قالب شعارها به صورت عینی در می‌آمد، پس از کشتارهای قم (۱۷ دی ۵۶)، تهران و تبریز (۲۹ بهمن ۵۶) و یزد و جهرم و اهواز (۱۰ فروردین ۵۷) هر روز حادثه و کوبنده‌تر می‌شد و عمق بیشتری می‌یافت. در روز ۱۷ شهریور نیز، به رغم سیاست سازشکارانه و زد و بند صحنه گردانان و به رغم حکومت نظامی و اعلام قلع و قمع هر گونه تجمع از رادیو، مردم از میدان بیرون نرفتند و با پذیرش مرگ، تضاد سازش‌نا پذیرشان را با رژیم ضد مردمی به اثبات رساندند و بر هر گونه سازشکاری با این رژیم خط بطلان کشیدند، با این که «یک روز قبل از ۱۷ شهریور... کلیه آخوندهایی که امروز در حکومتند، راه پیمایی ۱۷ شهریور را ممنوع اعلام کردند و اعلامیه‌شان هم در رادیو خوانده شد» (۵). پس از این تظاهرات در خون نشسته نیز، به خلاف خواست رهبران بند و بست چی شعار «مرگ بر شاه» به شعار عمومی تظاهرات میلیونی مردم تبدیل شد که در حقیقت،

نفی کلیت رژیم را هدف قرار می‌داد و با شعار «رهبران ما را مسلح کنید!» و «تنها ره‌رهایی، جنگ مسلحانه» و نظایر آن مرزبندی خود را با شیوه‌های رفرمیستی مشخص‌تر می‌کردند و امکان پیش رفتن امور را مطابق راه‌حلهای از پیش تعیین شده منتفی می‌نمودند. بعد از تظاهرات ۱۳ آبان دانشگاه تهران، که به کشتار عده‌یی از دانشجویان و دانش‌آموزان به دست مأموران مسلح رژیم منتهی شد، شریف‌امامی مجبور به استعفا شد و شاه برای جلوگیری از خیزش انقلابی مردم و نفی محتوم رژیمش، فردای همان روز، از هاری، رئیس ستاد مشترک ارتش را روی کار آورد. در دولت نظامی از هاری، شش نفر از یازده وزیر وی، نظامی بودند، این دولت آخرین راه‌حلی بود که شاه، برای ممانعت از سرنگونی رژیمش، به آن توسل جسته بود؛ راه حل سرکوب هر چه بیشتر مردم و تحت فشار قرار دادن آنها، برای عقب نشینی، تسلیم و سکوت، راه حلی که همه دیکتاتورهای تاریخ آن را تنها دوی درد لاعلاج سرنگونی خود می‌دانند، راه حلی که اساساً هرگز نمی‌تواند به طور استراتژیک کار ساز باشد. خود شاه پس از این که تلاش کرده بود فردی تا حدودی وجیه‌المله را برای نخست وزیر راضی کند و نتوانسته بود، زیرا انزجار عمومی از شاه و رژیمش به حد غیر قابل تصویری رسیده بود، می‌گفت: «جز یک حکومت نظامی چاره دیگری نبود». پیام تلویزیونی شاه در معرفی از هاری به عنوان نخست وزیر، سراسر عجز و لایه و سوگند وفاداری به انقلاب و التماس از مردم برای دست کشیدن از تظاهرات است و کاملاً از همان پیام می‌توان فهمید که چشم‌انداز تیره سرنگونی خود را، چه نزدیک و چه دور و حشت انگیز، می‌بیند. در بخشی از این پیام می‌گوید: «انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد تأیید من، به عنوان پادشاه ایران و به عنوان یک فرد ایرانی، نباشد. متأسفانه در کنار این انقلاب، دسیسه و سوء استفاده دیگران... آشوب و هرج و مرج و شورش نیز به بار آمد... بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد... من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم... و آن چه را که شما برای بدست آوردنش قربانی داده‌اید تضمین می‌کنم. تضمین می‌کنم که حکومت ایران در آینده بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و فساد خواهد بود... من از رهبران فکری جوانان می‌خواهم تا با دعوت آنان به آرامش و نظم، راه مبارزه اصولی برای یک دموکراسی واقعی را هموار کنند». رهبران سازشکار گفتار «اعلی‌حضرت همایونی» را برای «مبارزه اصولی» آویزه گوش خود قرار دادند، دعوت به آرامش و نظم که از قبل همیشه مد نظر آنان بود، ادامه یافت (۶) و حتی تظاهرات عظیم تاسوعا که در ۱۹ آذر در تهران انجام شد، با تلاش همین‌ها با کمال نظم و آرامش شه فرموده، صورت گرفت؛ به طوری که در سراسر طول مسیر، با وجود چند میلیون تظاهر کننده، شعاری که مخالف قانون اساسی و مخل نظم و امنیت دلخواه شاه باشد داده نشد. اما فردای آن روز، در عاشورای حسینی، زمام امور از کف «باکفایت» حضرات بیرون رفت و به دست توده‌های مردم و نیروهای انقلابی افتاد، شعارها در آن روز بیانگر خواسته‌ها و آرمانهای مردم بود و فریاد ممتد «مرگ بر شاه» که از دهان چند میلیون تظاهر کننده برمی‌خاست، نشان می‌داد که حتی اگر امکان سازش هم باشد، با وجود شاه نمی‌توان به آن دست یافت. در همین روزها (۷) سولیوان - آخرین سفیر آمریکا در ایران - طی تلگرافی به برژینسکی و مقامات تصمیم گیرنده آمریکا اعلام کرده بود که حفظ شاه عملاً نه تنها مفید

فایده نیست بلکه هر گونه امکان را برای حل مسالمت آمیز تشنجات از بین می برد. حدود دو هفته بعد از تظاهرات میلیونی عاشورا، جرج بال، فرستاده ویژه کارتر به ایران، در گزارش مشهور خود یادآوری کرد که «شاه شانس ماندن ندارد».

اوایل ژانویه ۱۹۷۹، یعنی یک ماه بعد از تظاهرات عاشورا، سران چهار کشور غربی (آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان)، طی دیداری غیر رسمی در «گوادلوپ»، اوضاع متشنج ایران را مورد بررسی قرار دادند. در این کنفرانس، برژینسکی، تئوریسین اصلی کنفرانس سه جانبه و سیاست جدید کارتر، هم حضور داشت. حاصل این بررسی و اجلاس سران چهار کشور این شد که «بدون خروج شاه از ایران نمی توان مشکل این کشور را فیصله داد». در این کنفرانس بر سر خروج شاه موافقت شد. پس از این کنفرانس، در هشتم ژانویه مطابق ۱۸ دی ماه، دو نماینده از سوی ژیسکاردستن - رئیس جمهور فرانسه - برای دیدار خمینی و رساندن پیام کارتر به خمینی به نوفل لوشاتو رفتند. کارتر ضمن اطلاع از خروج قریب الوقوع شاه، یادآور شده بود که خمینی با بختیار مخالفت نکند (۸). بختیار در عین وابستگی به جبهه ملی و ادعای پیروی از آرمانهای استقلال طلبانه مرحوم دکتر مصدق، نه تنها گامی در مخالفت با رژیم شاه برنداشته بود بلکه مراتب وفاداری خود را به اصول مورد قبول نظام شاهنشاهی و سیاستهای میهن بر باد ده آن رژیم، بارها به اثبات رسانده بود (۹). به هر حال، مخالفتهای یک پارچه مردم علیه شاه به چنان اوجی رسیده بود که جز با رفتن او، هیچ راه حل سازشکارانه‌یی امکان اجرایی نداشت. بختیار در کتاب «یک رنگی»، در مورد پیشنهاد خروج شاه که جزو یکی از شروط پیشنهادیش برای قبول پست نخست وزیری بود می گوید: «تب چنان بالا رفته بود و فضا چنان پریشان بود که من دور شدن شاه را لازم می دیدم... اقرار می کنم که من این تقاضا را از روی میل و رضای باطن از پادشاه نکردم. وفاداری من به پادشاه به کمال بود». شاه در ۲۶ دی ماه، پس از ۳۷ سال جنایت و تجاوز به حقوق حقه و حاکمیت مردم، به نیروی لایزال خلق به پا خاسته از کشور بیرون رانده شد و شورایی به ریاست سید جلال الدین تهرانی به نیابت سلطنت، به عنوان جانشین او، برگزیده شد. البته به رغم تظاهرات و شعارهای مردم که نفی شاه و رژیمش را هدف قرار داده بود، مصلحت گرایان سازشکار، برای مهار تظاهرات و شعارها و جلوگیری از سمتگیری آن در جهت مقاومت مسلحانه، و در نهایت جهت حفظ ارتش، به تقلا و تلاش خائنانه ادامه دادند. در همین ماه «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» (۱۰) و «شورای انقلاب» (۱۱) با تأیید خمینی، به نمایندگی بهشتی، بازرگان، موسوی اردبیلی و رفسنجانی، با سران ارتش و ساواک (ارتشبد قره باغی، سپهبد ناصر مقدم) و سولیوان و ژنرال هويزر (۱۲) با هدف «انتقال آرام قدرت» چندین بار ملاقات کردند. در همه این ملاقاتها بر دست نخورده ماندن و حفظ ارتش تأکید می شد. پس از خروج شاه، با تمام سعی و تلاش مرتجعان برای جلوگیری از خشم و خروش مردم، تظاهرات نه تنها آرام تر نشد بلکه روز به روز حادثه تر گردید، به طوری که سید جلال الدین تهرانی، چند روز بعد از خروج شاه، با این که هنوز کارهای مربوط به نیابت سلطنت را شروع نکرده بود، به پاریس شتافت و روز اول بهمن پس از دیدار خمینی، استعفانامه خود را به وی تقدیم کرد. خود وی در همین خصوص می گوید: «من وضع افکار عمومی را در تهران دیدم و فکر کردم با استعفای خود از شورای سلطنت ممکن است بتوانم به حل مشکل کمک کنم» (۱۳). لازم به یادآوری است که این

دیدار، هم‌زمان با ملاقات رمزی کلارک (۱۴) از خمینی صورت گرفت.

اما انقلاب جوشان مردم، نه چنان سطحی و بی‌ریشه بود که بتوان آن را به راحتی به زانو درآورد. بختیار نیز نتوانست با خیال راحت به وظایف تعیین شده بپردازد و هنوز چند روز از عمر دولتش نگذشته بود که از بیم مجازات فردای خلق پیروز، برای ابراز وفاداری به خمینی به تقلا افتاد (۱۵). در روز خروج شاه، توسط مهندس حسینی با «شورای انقلاب» تماس گرفت و پیام داد که «آقا (منظورش خمینی است) چه امری دارند؟ بروم یا بمانم؟ چه مصلحتی می‌دانید؟» (۱۶). نزیه نیز که در دی ماه ۵۷ به پاریس آمده و به خدمت خمینی رسیده بود، از قول بختیار گزارش داد که: «نهایت احترام را برای امام می‌گذارم، تا جمهوری می‌روم و آن را قبول دارم. با مهندس بازرگان و بهشتی به توافق رسیدم که لوایحی ببرم برای انحلال ساواک و مجلس مؤسسان و تغییر رژیم» (۱۷). بختیار در سوم بهمن نامه‌یی به خمینی نوشت و در آن پس از اظهار مراتب جان‌نثاری خود، آرزوی قلبی خود را برای دیدار «آن رهبر عالیقدر و پیشوای بزرگ روحانی» ابراز داشت. قسمتی از متن نامه چنین است: «حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی سید روح‌الله خمینی، پس از تقدیم عرض سلام و تقدیم احترام به حضور مقدس آن پیشوای بزرگ روحانی که به الطاف الهی به فضیلت مجاهدت در راه حق آراسته است اجازه می‌خواهد چند نکته قابل توجه آن رهبر عالیقدر اسلامی را به استحضار خاطر شریف برساند... زیارت آن پیشوای بزرگ روحانی سعادتی است که من نیز مانند بسیاری از فرزندان ایران که هواخواه آزادی و استقلال ایران و مؤدب به آداب اسلام در تجلیل مقام علمای اعلام و آیات عظام در آرزوی آنم...» (۱۸). چند روز بعد، بختیار اطلاعیه‌یی برای بازرگان فرستاد با این مضمون: «من به عنوان یک ایرانی وطن پرست که خودم را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت آیت‌الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راه گشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفته‌ام که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم‌له نایل آیم و با گزارش اوضاع فعلی خاص کشور و اقدامات خود، ضمن درک فیض، در باره آینده کشور کسب نظر نمایم» (۱۹). بازرگان متن اطلاعیه بختیار را تلفنی به خمینی بازگو کرد ولی خمینی آمدن او بدون استعفا از نخست‌وزیری را صلاح ندید و در آن شرایط، با مسافرت او بعد از استعفا نیز موافقت نکرد زیرا از کودتای سران ارتش در غیاب بختیار می‌ترسید. به این جهت آن را مسکوت گذاشت.

کارها در رأس رهبری، به خلاف خواست توده‌های مردم، با بند و بست و سازش و مسالمت‌جویی پیش می‌رفت ولی ورود عنصر رزمنده نیروی هوایی، کار را از مسیر پیش‌بینی شده منحرف کرد و مردمی که در پی دستیابی به آزادی و استقلال آماده فدا و گذشتن از خان‌ومان بودند، به پیشتازی پرسنل انقلابی نیروی هوایی «بی‌اجازه!»، «نامؤدب!»، «خشن!»، «سرسخت!» و «رام‌نشدن!» به مراکز دشمن، به پادگانها، قرارگاهها، زندانها و شکنجه‌گاههایش حمله بردند و خاکش را هم به توپره کشیدند. براساس همین نافرمانی! از اوامر خمینی جنایتکار بود که رفسنجانی، چند روز پس از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن، وقیحانه در تلویزیون سراسری اعلام کرد که: «گشودن پادگانها و دادن اسلحه به دست مردم به دستور ساواک بوده است». آخر امام جنایتکارش تا آخرین لحظه پیروزی انقلاب

«فتوای جهاد» نداده بود.

منابع و توضیحات:

- ۱- مجاهد، شماره ۱۵۸: مصاحبه مسعود رجوی در بهمن ۵۹، درباره انقلاب ۲۲ بهمن.
- ۲- شناخت و بررسی شیوه‌ها و قانونمندیهای مبارزات ضد امپریالیستی- ص ۱۷۸.
- ۳- کیهان، ۱۲ اسفند ۱۳۵۳.
- ۴- کیهان هوایی، ۱۸ مرداد ۱۳۵۶.
- ۵- جمع‌بندی یک ساله مقاومت مسلحانه، ص ۱۸.
- ۶- لازم به یادآوری است که در تاریخ ۲۹ مهر ماه، بازرگان، که چندی بعد رئیس «شورای انقلاب» خمینی شد، به پاریس سفر کرده و دستورات لازم را برای برگزار کردن تظاهرات به شیوه‌ی هر چه مسالمت‌آمیزتر، از خمینی گرفته بود.
- ۷- نهم نوامبر ۱۹۷۸.
- ۸- بختیار بلافاصله پس از ختم این کنفرانس و مشخص شدن نهایی خروج شاه، در روز ۱۶ دی ماه به نخست‌وزیری رسید.
- ۹- خود وی در کتاب یکرنگی، ص ۸۹، می‌گوید: «زاهدی، روز سوم [روز سوم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲] یکی از خویشان سناتور مرا با این پیام نزد فرستاد: شما هیچ عمل خلافی انجام نداده‌اید و می‌توانید در کابینه بعدی شرکت کنید».
- ۱۰- ریاست آن را بازرگان به عهده داشت.
- ۱۱- در آذر ۵۷ تأسیس شد.
- ۱۲- برای اطلاع از کم و کیف ملاقات بهشتی با هویزر رجوع شود به: کیهان، ۱۲ اسفند ۵۸.
- ۱۳- کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷.
- ۱۴- رمزی کلارک همان روزها از ایران برگشته بود.
- ۱۵- رئیس «شورای انقلاب» بازرگان بود.
- ۱۶- آخرین تلاشها در آخرین روزها، نوشته یزدی.
- ۱۷- همان کتاب.
- ۱۸- کتاب جمعه‌ها، شماره‌های ۲ و ۳ ص ۸۷.
- ۱۹- آخرین تلاشها در آخرین روزها، ص ۱۵۷.

وعده‌ها و عملکردهای خمینی

۵. ناطقی

انقلاب ضد سلطنتی سال ۵۷ ایران بی شک از درخشانترین صفحات تاریخ میهن ماست که میلیون‌ها هموطن ستمدیده و جان به لب رسیده از ظلم و اختناق و وابستگی، با خیزش یکپارچه خود خلق کردند. فردهالیدی در مقدمه بر ترجمه فارسی کتابش، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، می‌نویسد «انقلاب سال ۵۷ ایران در ردیف انقلاب روسیه، چین و کمی دورتر، در ردیف انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ قرار گرفته است» و تظاهرات توده‌یی آن را «بزرگترین عملیات اعتراضی تاریخ بشریت» می‌نامد. نیروی اصلی پدیدآورنده این انقلاب توده‌های محروم و زحمتکشی بودند که خشم و نفرت خود را نسبت به نظام فاسد و غارتگر شاهنشاهی، از جمله در جریان مبارزه با مأموران رژیم بر سر خانه سازی در مناطق خارج از محدوده شهری در سالهای ۵۵ و ۵۶، نشان داده بودند. پس از آن اعتصابات سراسری سال ۵۷، که ابتدا با خواستهای صنفی شروع شد ولی به سرعت رنگ سیاسی به خود گرفت، بنیان نظام دوهزار و پانصد ساله را به شدت لرزاند. کارگران و کارکنان قهرمان صنعت نفت، با قطع صدور نفت ضربه کاری و کمر شکن را به رژیم شاه وارد آوردند و بالاخره با شورش همافران در شب بیستم بهمن و حمایت مردم از آنان، که منجر به قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن ماه با شرکت و هدایت دو سازمان انقلابی چریکهای فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران شد، نظام شاهنشاهی به گور سپرده شد. امید همه ایرانیان میهن دوست و آزادیخواه آن بود که بعد از سرنگونی شاه حکومتی در ایران مستقر شود که آزادی و آبادانی و عدالت اجتماعی را به ارمغان بیاورد. اما اندکی بعد خمینی، با غصب رهبری انقلاب و سوء استفاده از احساسات مذهبی توده‌های محروم، دوران حکومتی را گشود که تاریکترین و سیاه‌ترین صفحات تاریخ میهن را (به لحاظ کارنامه حکومت) تشکیل می‌دهد. یک نگاه سریع به آن چه در هفت سال حکومت خمینی بر ایران گذشته، نشان می‌دهد که او صدها بار فرومایه‌تر و جلادتر و ویرانگرتر از شاه است.

خمینی در دوازده بهمن ماه سال ۵۷، هنگام ورود به ایران، در بهشت زهرا گفت که

شاه شهرهای ما را ویران کرد و قبرستانهای ما را آباد کرد. اکنون در جنگی که شش سال است ادامه دارد و زمینه ساز آن رؤیای ایجاد خلافت جهانی خمینی بود - و در حال حاضر هم فقط خمینی است که مصرانه خواهان «گرم نگهداشتن تنور» آن است -، بنا به اعتراف کارگزاران خود رژیم، ۵۰ شهر ایران آسیب دیده یا به کلی ویران شده است، بسیاری از تأسیسات صنعتی و اقتصادی کشور یا به کلی منهدم شده (مثل پالایشگاه آبادان که بزرگترین پالایشگاه نفت جهان بود) یا به شدت آسیب دیده است (مثل مجتمع فولاد اهواز و پتروشیمی). از شمار کشته‌ها و زخمی‌های این جنگ رژیم آماری نداده است، اما مسئول شورای ملی مقاومت در پیام خود به دبیر کل سازمان ملل، به مناسبت تشکیل اجلاس مجمع عمومی و آغاز چهارمین سال جنگ ایران و عراق، تلفات و زیانهای جنگ را برای ایران چهارصد هزار کشته، بیش از نیم میلیون معلول و مجروح، ۲ تا ۳ میلیون آواره و میلیاردها دلار خسارت ذکر کرده است. بسیاری از این هموطنان مصیبت زده ما هنوز در اردوگاهها و زیر چادرها زندگی می‌کنند (۱). علاوه بر کشتار مردم ایران در ادامه این جنگ ضد میهنی، خمینی ۵۰ هزار تن از جوانان پرشور و انقلابی ایران را یا زیر شکنجه کشته یا به جوخه‌های اعدام سپرده است. از این روست که گورستان بهشت زهرا، که فقط چند سال پیش از ورود خمینی به ایران با برآورد ظرفیت سی ساله ساخته شده بود، اکنون در حال پر شدن است. و رژیم زندگی سوز و مرگ افشان خمینی ایجاد دو گورستان دیگر را در تهران تدارک می‌بیند (۲).

رژیم شاه ثروتهای ملی را در جهت حفظ منافع اربابان امپریالیستش به باد می‌داد و درآمد نفت را، نه در جهت پی ریزی یک اقتصاد خود کفا و حرکت به سوی جامعه مدرن و توسعه یافته امروزی، بلکه در راه خریدهای کلان تسلیحاتی و تبدیل ایران به بازار کالاهای اروپایی و آمریکایی و نیز ثروت اندوزیهای خود و وابستگانش صرف می‌کرد. برنامه‌های عظیم نظامی (هلی‌کوپتر سازی اصفهان، پایگاه چاه‌بهار، ...) و نیز ایجاد صنایع مونتاژ، که رشد سریع جمعیت شهر نشین را سبب می‌شد، خود نیازهایی در پی داشت که رژیم شاه ناچار بود آنها را برآورده کند: ایجاد شبکه ارتباطی (راهها، فرودگاهها، بندرها) یا ایجاد تأسیسات و خدمات شهری (آب، برق، تلفن، ...) که به هر حال نفع اندکی هم برای مردم داشت. برنامه عمرانی پنجم زمان شاه که با تنگناهایی هم مواجه شده بود (به طور عمده، به علت نارسایی تأسیسات زیربنایی کشور و کمبود نیروی انسانی ماهر) ناظر بر سرمایه گذاریهای کلان در این زمینه‌ها بود. گذشته از برنامه‌های نظامی، بسیاری دیگر از این برنامه‌ها، توأم با ریخت و پاش فراوان، یا اساساً غارتگرانه و خلاف مصالح ملی بود، مثل ایجاد نیروگاههای اتمی که گویا قرار بود تعدادشان به مرور به ۲۱ واحد برسد. در سال ۵۶، مسئولان سازمان انرژی اتمی در پاسخ به سؤال روزنامه‌نگاری اعتراف کردند که برق تولید شده از این نیروگاهها بسیار گرانتر از برقی است که در حال حاضر تولید می‌شود، ولی هدف شاهنشاه این است که با هر هزینه سنگینی هم شده، ایران وارد کلوپ کشورهای اتمی بشود. با انقلاب بهمن ماه، بسیاری از آن برنامه‌های غارتگرانه با خود شاه کنار گذاشته شد، اما رژیم خمینی نه تنها هیچ برنامه انقلابی، که بتواند عقب ماندگیها را جبران کند و گامی به پیش باشد، ارائه نکرد، بلکه به رغم اظهارات رجایی، که در دوره نخست وزیریش در مجلس گفته بود برنامه دولت ادامه همان برنامه عمرانی پنجم است، طرحهای عمرانی پیش بینی شده در آن برنامه را هم یا رها کرد یا نتوانست به پایان ببرد و آن چه را هم که اکنون جزء

کارهای انجام شده «دولت خدمتگزار» به قلم می‌دهند، در واقع همان طرحهای نیمه تمام سابق است. به جرأت می‌توان گفت در هفت سال حکومت خمینی نه تنها یک طرح اساسی اقتصادی اجرا نشده، بلکه حتی بیمارستانهایی هم که در زمان شاه ساختمانشان شروع شده بود، هم چنان نیمه کاره مانده‌اند. در زمینه وابستگی اقتصاد ایران به نفت، به اعتراف خود کارگزاران رژیم، امروز وضع بدتر از زمان شاه است. در سال پیش در یک برنامه تلویزیونی به نام «سیمای اقتصاد ما»، کارگزاران رژیم ضمن این که سیاستهای خائنانه شاه را مورد انتقاد قرار می‌دادند، خودشان اعتراف کردند که پنبه، که از مهمترین اقلام صادرات غیر نفتی ایران بود، به طور کلی از صادرات حذف شده و بازار فرش ایران از مقام اول در جهان به مقام هفدهم رسیده است. باز در یکی از همین برنامه‌ها، کشاورزان تولید کننده خشکبار نبودن کارتن برای بسته‌بندی و گرانی هزینه حمل و نقل را از عواملی ذکر می‌کردند که تولید خشکبار را فاقد صرفه اقتصادی می‌کند. واردات کشور که در سال ۵۶، یعنی یک سال پیش از سقوط شاه، ۱۳/۵ میلیون تن بود، در سال ۶۲ به حدود ۲۲ میلیون تن رسید و بنا بر آمار گمرک، در آبان ماه همان سال، واردات به گمرکهای عمده کشور، از نظر وزن ۵۸ برابر صادرات در همان ماه بود. البته رژیم خمینی «ابنکار»های خیانتبار خاص خودش را هم دارد. از جمله برای کسب حمایت سیاسی سوریه، سالانه یک میلیون تن نفت رایگان به آن کشور می‌دهد و ۵ میلیون تن هم با تخفیف ۲/۵ دلار در هر بشکه. هم چنین در چارچوب قرار داد ننگین الجزایر، هر چند وقت یک بار میلیونها دلار بابت دعاوی مطرح شده در دادگاه لاهه می‌پردازد (۳). بنابر پاره‌ی گزارشها، مجموع رقم این دعاوی سر به ۶۵ میلیارد دلار می‌زند. در رابطه با جنگ، رژیم ولایت فقیه ناچار است اسلحه را از قاچاقچیان بین‌المللی، با پرداخت رشوه‌های کلان و قیمت چند برابر، خریداری کند، و در چند مورد رژیم میلیونها دلار پرداخته بدون این که اسلحه‌ی دریافت کرده باشد. حاصل عملکرد رژیم را در مقایسه با زمان شاه، می‌توان این طور هم خلاصه کرد: در زمان شاه یکی از مسائل دستگاههای دولتی جذب اعتبارات تخصیص داده شده بود. دستگاههای دولتی معمولاً در ماههای آخر هر سال، سعی می‌کردند هر طور شده اعتبارات خود را به مصرف برسانند و به خزانه برنگردانند (روشن است که در اغلب موارد، یک بیلان قلابی هم از پیشرفت کار ارائه می‌کردند). اما در رژیم خمینی، اکنون همه از کمبود اعتبارات و نبودن بودجه و کمبود ارز می‌نالند. شاه، که به رشد ۱۲ درصد قانع نبود و می‌خواست به رشد ۲۰ درصد برسد و ژاپن را در این زمینه پشت سر بگذارد، جای خود را به رژیمی داد که وزیر برنامه و بودجه‌اش، به هنگام ارائه اولین برنامه ۵ ساله به مجلس، اعلام کرد که در این برنامه، رشد کنار گذاشته شده و هدف استفاده از امکانات موجود است (۴). در سالهای آخر رژیم منفور شاه، که با گرانی و تورم همراه بود، این که مردم، خصوصاً کارمندان، ناچار بودند همه وسایل مورد نیاز خود را قسطی خریداری کنند و بخش اعظم حقوق خود را بابت اقساط بپردازند، موضوع طنز و انتقاد بود. امروز دست یافتن به همان لوازم و وسایل، در بیشتر موارد، به صورت رؤیایی در آمده که تحقق آن علاوه بر پیش پرداخت قیمت، مستلزم سالها انتظار است. مرغ کیلویی ۶۰ تومان، صف نان یا شیر، و کره پاستوریزه ۲۵۰ گرمی به بهای ۵۰ تومان، از «برکات» رژیم خمینی است (۵). در زمان شاه هم بسیاری از هم وطنان ما به پزشک و دارو دسترسی نداشتند، اما دارو بازار سیاه نداشت، هم چنان که باطری

اتومبیل، ضد یخ، پوشک بچه، برنج، روغن نباتی، صابون و... بنابر آمار موجود، در سال ۶۲، اجاره بها و سایر هزینه‌های مسکن برای یک خانوار شهری ۲۸۲ هزار ریال و متوسط درآمد یک خانوار شهری در همان سال ۳۱۱ هزار ریال بود، یعنی ۹۵ درصد درآمد خانوار صرف هزینه مسکن می‌شد (۶). بنا بر گزارش دفتر روابط عمومی مرکز آمار ایران، بررسی نتایج استخراج دستی آمارگیری از هزینه و درآمد خانوارهای شهری در سال ۶۳ نشان می‌دهد که متوسط هزینه سالانه یک خانوار ۱,۲۴۱,۵۷۸ ریال و متوسط درآمدهای پولی سالانه آن ۷۵۶,۹۰۶ ریال بوده است (۷) که ۳۹ درصد کسری دارد. در زمان رژیم گذشته هم روستاییان برای یافتن کار به شهرها روی می‌آوردند و پیوسته با مشکل فقر و نابسامانی و حاشیه نشینی مواجه بودند، اما چیزی به اسم دفترچه بسیج اقتصادی یا کوپن جیره بندی وجود نداشت که دولت روستاییان به شهر آمده را از دریافت آن محروم کند و آنان ناچار به خرید همه‌مایحتاج خود از بازار سیاه شوند.

در آزادی‌گشی و زیر پا گذاشتن حقوق اساسی مردم، خمینی را شاید بتوان یک تاز میدان در قرن حاضر دانست. یورش به مطبوعات، سانسور، تحریف حقایق در رادیو تلویزیون، بستن دانشگاه‌ها، حمله به کتابفروشیها و کتاب سوزانها، بخش دیگری از کارنامه سیاه و ننگین خمینی است. البته اگر همراهی و همگامی «لیبرالها» نبود، شاید خمینی مشکل‌تر می‌توانست در این امر موفقیت به دست آورد. در زمان شاه هم مطبوعات به شدت تحت کنترل بودند و اگر واقعیت‌هایی را بیان می‌کردند که رژیم را خوشایند نبود، تحت تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند. روشن است که منظور، بیان واقعیتها در زمینه‌های «غیر ممنوع» و «مجاز» است، و الا مطبوعات در زمینه سیاست خارجی یا دفاعی یا نفتی مجاز به کنجکاوی نبودند. از آن جا که رژیم به شدت متمرکز بود و حزب و سازمانی به معنای واقعی و مردمی وجود نداشت، اصولاً دیگر جایی برای اظهار نظر جدی در مورد مسائل کشور باقی نمی‌ماند. به یاد داریم که دبیر کل یکی از همان «حزب»های «قانونی»، که گویا انتخابات را جدی گرفته و به نحوه برگزاری آن در یکی از مناطق اعتراضی کرده بود، چندی بعد در یک تصادف ساختگی (روزنامه‌ها نوشتند اتومبیلش با گاو تصادف کرده) کشته شد (۸). به هر حال مطبوعات، با اعتصاب یکپارچه خود، که بیش از دو ماه به طول انجامید، به جنگ سانسور و اختناق رفتند و در مدت اعتصاب، از طرف سندیکای نویسندگان مطبوعات ویژه‌نامه‌بی خبری منتشر می‌شد تا هموطنان را از رویدادهای مبارزاتی مردم آگاه کند. پس از فرار شاه از ایران و آزاد شدن روزنامه‌ها، مردم با سبدهای گل به دیدار کارکنان مطبوعات رفتند و صفهای طولانی برای خرید روزنامه‌ها تشکیل می‌شد. روزنامه‌ها، به ویژه کیهان، به تیراژ بی‌سابقه‌یی دست یافتند که بیش از یک میلیون نسخه بود. اما خمینی، پس از قبضه قدرت، بانمک‌شناسی هر چه تمام‌تر، شروع به مصادره دستاوردهای انقلاب در تمام زمینه‌ها به نفع خود کرد. دسته‌های «حزب الهی» تا زمان تعطیل آیندگان و تسخیر کیهان و اخراج روزنامه‌نگاران متعهد، پیوسته مزاحم روزنامه‌ها بودند. چند تن از نویسندگان روزنامه آیندگان را دستگیر و زندانی کردند. بعدها احمد خمینی در یک مصاحبه گفت که اسنادی از همکاری روزنامه آیندگان با آمریکا در لانه جاسوسی به دست آمده است (۹). البته این اسناد! هیچ گاه منتشر نشد و نویسندگان آن روزنامه هم پس از چند ماه زندان آزاد شدند.

دانشگاه، این سنگر همیشه پایدار آزادی، همواره مورد دشمنی و کینه ارتجاع شاهی و آخوندی بوده و هست. اکثر انقلابیانی که راه مبارزه مسلحانه با شاه را در پیش گرفتند، پرورده همین دانشگاهها بودند. در زمان شاه پیوسته درگیریهای بین عوامل سرکوبگر و دانشجویان رخ می داد که گاه با کشتار دانشجویان همراه بود. شانزدهم آذر ماه هر سال یادآور سنت مبارزاتی دانشجویان با استبداد و ارتجاع است. کشتار روز سیزده آبان در دانشگاه تهران و سپس تعطیل شدن دانشگاه در پانزدهم آبان، در واقع آخرین درگیریهای دانشجویان با رژیم شاهنشاهی بود که با سقوط رژیم شاه در بهمن ماه سال ۵۷ به پایان رسید. اما آن چه خمینی، به نام انقلاب فرهنگی، به آن مبادرت کرد جنایت هولناک و خیانت فرهنگی عظیمی بود که اثرات آن تا مدتها بعد از سقوط خمینی هم باقی خواهد ماند. در آغاز این ماجرا، سپاه جهل و ناآگاهی به همراه گروهی از اراذل و اوباش به دانشگاه تهران یورش بردند. بنی صدر، پس از فتح دانشگاه در سوم اردیبهشت ۵۹، گفت: من امروز را روز استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی اعلام می کنم. همزمان با تهران، دانشگاههای دیگر کشور را هم اوباش حزب الهی و پاسداران مسلح مورد یورش قرار دادند و با سلاحهای گرم و سرد، دانشجویان را شهید و مجروح کردند. جنایت این فرومایگان در دانشگاه جندی شاپور اهواز با توحش و ابعاد گسترده تری همراه بود. بر اساس برآورد استادان متعهد دانشگاهها (۱۰)، حاصل انقلاب فرهنگی خمینی تا سال ۶۲، محروم شدن ایران از تربیت ۱۵۷,۰۰۰ متخصص علمی و فنی در سطوح مختلف بوده است. از این تعداد، ۱۵۶۵۰ نفر در رشته پزشکی، بیش از ۳۵۰۰ نفر در رشته کشاورزی، ۲۲۱۵۰ نفر در رشته های مهندسی و فنی می توانستند فارغ التحصیل شده و به درد جامعه برسند. هم چنین، بر اساس آمارهایی که خود کارگزاران رژیم ارائه می دهند، حدود ۵۰۰۰ نفر از کادر علمی دانشگاهها، به علت پاکسازی و اخراج یا به علت نامساعد بودن شرایط کار، دانشگاهها را ترک کرده اند. مثلاً در دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز که از دانشکده های معتبر پزشکی کشور بود، از ۱۷۳ نفر استاد تمام وقت، ۱۰۸ نفرشان تا آخر سال ۱۹۸۲ (پاییز ۶۱)، این دانشکده را ترک کردند و از آن میان ۸۱ تن از کشور نیز خارج شدند (۱۱). بعد از «انقلاب فرهنگی» خمینی که به قصد تبدیل دانشگاه به «حوزه» (در واقع برای کشتن و خاموش کردن مشعل آگاهی و آزادی) صورت گرفت، مزدورانی مثل جلال الدین فارسی، عبدالکریم سروش و دکتر شریعتمداری مأمور بررسی و تدوین مواد درسی دانشگاهی و اسلامی کردن دانشگاهها شدند. همه دانشگاهها دو سال تمام بسته ماندند و پس از به اصطلاح نوگشایی، ۳۰ درصد ظرفیت آنها به معرفی شدگان ارگانها و نهادهای ضد انقلابی اختصاص یافت (۱۲). غیر از این افراد که کار اصلیشان مراقبت و کنترل استادان و دانشجویان است، دستگاههای اختناق آفرین دیگر هم در دانشگاه حضور دارند که عبارتند از: ستاد انقلاب فرهنگی (یا شورای عالی انقلاب فرهنگی)، جهاد دانشگاهی، انجمنهای اسلامی و دفتر تحکیم وحدت. شکار دانشجویان از همان لحظه شرکت در کنکور آغاز می شود. دستگیری بعضی داوطلبان در جلسه کنکور سال ۶۳ باعث شد که بسیاری از شرکت کنندگان در جلسه بعد از ظهر شرکت نکنند (۱۳). خمینی حتی شعبه یی از بیدادگاههای ضد انقلاب خود را در دانشگاه دایر کرده است تا هیچ تأخیری در دستگیری و آزار و کشتار دانشجویان رخ ندهد، و منتظری سفیه جنایتکار، برای سنگین تر کردن محیط رعب و اختناق، طی حکمی در ۹ شهریور ماه ۶۲،

آخوند جنایتکار محمدی گیلانی را مسئول «دفتر مرکزی نظارت بر خط فکری و عقیدتی» دانشگاهها کرد (۱۴).

پس از تعطیل کردن دانشگاهها، رژیم سعی کرد هر نوع امکان فعالیت سیاسی را از گروههای با نفوذ مخالف سلب کند. از همین رو هواداران سازمانهای سیاسی، در جریان فروش نشریات خود یا شرکت در میتینگها و تظاهراتشان، مورد یورش «حزبالله» قرار می‌گرفتند. البته در سال ۵۹ هنوز رژیم خمینی نمی‌توانست رسماً به جنگ گروهها برود و همه آزادی‌گشیا به اسم «حزبالله» صورت می‌گرفت و کسی هم ظاهراً مسئول حزب‌الله نبود. اما نشریه سجاهد با افشاگریهای مستند خود نشان داد که منشأ همه چاق‌داریها حزب جمهوری اسلامی است. رژیم خمینی در سلب آزادی و سرکوب مردم تا آن جا پیش رفت که هیچ‌راه‌د... جز توسل به مبارزه قهرآمیز باقی نماند، و از سی خرداد به بعد خمینی نشان داد که... ترین جانور روی زمین است. در زمان شاه هم هیچ‌گونه امکان فعالیت سیاسی برای مخالفان نبود و انقلابیان میهن به بهانه «اقدام علیه امنیت کشور» در دادگاههای نظامی هاکمه می‌شدند. بسیاری از آنان به جوخه‌های اعدام سپرده شدند و بسیاری دیگر در زندان ماندند. اما به یاد نداریم در رژیم شاه زن حامله یا نوجوان سیزده ساله تیرباران شده باشد یا خون محکومان را قبل از اعدام بکشند. خمینی همه این جنایات را مرتکب شد. در زمان شاه اگر محکومی اظهار ندامت می‌کرد، معمولاً از تخفیف در محکومیت برخوردار می‌شد. حتی بسیاری از نادمان در پستهای دولتی به کار گمارده می‌شدند. اما خمینی توسط دژخیمانی چون محمدی گیلانی و لاجوردی (که خود از توبه‌کردگان زمان شاه بود) توبه کرده‌ها را هم می‌کشد. یکی از خواستهای مردم در انقلاب سال ۵۷، پرچیده شدن محاکم قضایی خاص و تشکیل دادگاهها با حضور هیأت منصفه بود. اما در رژیم خمینی، متهمان و حتی کسانی که به عنوان «مشکوک» دستگیر می‌شوند، گاه بدون تعیین هویت، به جوخه‌های اعدام سپرده می‌شوند. در نظام فاسد پهلوی قوه قضایی عملاً در مقابل دستگاه دولت استقلالی نداشت و رشوه خواری و فساد هم باعث پایمال شدن بیشتر حقوق محرومان می‌شد. در رژیم خمینی نه تنها آن وضع اصلاح نشد، بلکه بهشتی، پس از انتصاب به ریاست دیوان عالی کشور، دست به کار تدوین لایحه‌یی به نام لایحه قصاص شد که مناسبات عصر توحش را در جامعه قرن بیستم برقرار می‌کند. براساس همین لایحه ارتجاعی است که امروز احکامی مثل قطع دست، کور کردن، سنگسار کردن و... در رژیم خمینی اجرا می‌شود (۱۵)؛ براساس همین لایحه است که اگر مسلمانی اهل ذمه را بکشد از مجازات مرگ معاف است و فقط باید دیه بپردازد. جریمه‌ها هم، در این لایحه، براساس معیارهای اقتصادی بادیه‌نشینان تعیین شده است: دینار طلا و درهم نقره، گوسفند، گاو، شتر (که زیاد هم لاغر نباشد). گسترش مناسبات سرمایه‌داری بعد از اصلاحات ارضی در سال ۴۱، که توسعه شهرنشینی و رشد دستگاه اداری و دیوانسالاری را به دنبال داشت، شرکت زنان را در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی الزام‌آور می‌کرد. خمینی در همان سال ۴۱ با ارسال تلگرامی به «حضور اعلی حضرت» مخالفت خود را با دادن حق رأی به زنان اعلام کرد و آن را خلاف اسلام دانست. گرچه در زمان شاه هم زنان مورد ستم مضاعف بودند، مراکز فحشا عملاً پذیرفته شده بودند و بسیاری از زنان بی‌پناه به وضعی فلاکت‌بار در آن جا تباه می‌شدند؛ گرچه به زن به عنوان یک کالا، که می‌شد مورد تملک قرار گیرد، نگریسته می‌شد، اما به هر حال

زنان به برخی از حقوق خود نیز دست یافته بودند و دستیابی به بسیاری مشاغل برایشان امکان پذیر شده بود. در این اواخر زنان شاغل امتیازهای دیگری هم به دست آورده بودند، مثلاً مهد کودک ادارات و سازمانهای دولتی با هزینه‌های کم، در ساعات اداری کودکان زنان شاغل را نگهداری می‌کرد و مرخصی زایمان زنان نیز افزایش یافته بود. در رژیم خمینی مراکز و محله‌های روسپیان را تعطیل کردند تا روسپیگری را در تمام جامعه بگسترانند و اینک فحشا از صورت آشکار به شکل پنهان درآمده و در سراسر جامعه پراکنده شده است. در رژیم خمینی زن موجودی است ناقص عقل که صلاحیت مشاغلی چون قضا و داوری را ندارد. حتی صلاحیت شهادت دادن هم ندارد. از آنجا که در این رژیم زن فقط از دیدگاه جنسی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و مردان «مکتبی» و «حزبالله‌ی» خیلی زود در مقابل کمترین جاذبه جنسی بیتاب می‌شوند، در ادارات و کارگاهها، باید محل کار زنان از مردان جدا باشد. این مرزبندی و حصارکشی اتوبوسها را هم شامل می‌شود. یک وقت درب اتوبوسها را برای سوار و پیاده شدن زنان و مردان مجزا کرده بودند، حالا محل نشستن آنها را هم جدا کرده‌اند. شعار «یا روسری یا توسی» اولین ره آورد شوم و ضد انسانی خمینی برای زنان ایران بود. با استناد به فتوای همین آخوندهای جنایتکار، اراذل و اوباش حزب‌اللهی و پاسداران بارها زنان و دختران را مورد یورش وحشیانه در معابر قرار داده‌اند و این یورشها گاه تا درون مطب پزشکان متخصص زنان نیز کشیده شده است. آخرین «دست‌آورد بین‌المللی» رژیم خمینی، که در واقع مشتی از خروارها را به مردم دنیا نشان داد، خودداری خامنه‌ای از دست دادن با دو وزیر زن به هنگام سفرش به زیمبابوه بود.

به جرأت می‌توان گفت زمینه‌ی نیست که در آن خمینی جامعه را به عقب نبرده باشد. امروز وضع بهداشت و درمان نه با دوران شاه که با قرون وسطی قابل قیاس است. انباشته شدن مجروحان و معلولان جنگی در بیمارستانها، کمبود پزشک و دارو، شیوع انواع بیماریهای بومی و غیر بومی کم بود که اشغال دارالخلافه توسط میلیونها موش حامل عوامل بیماری‌زا هم اینک به آن اضافه شده است! بنابر آمارهای خود رژیم تعداد کل پزشکان کشور ۷۵۸۰ نفر است که ۴۸۱۸ نفرشان در تهران به کار اشتغال دارند، در حالی که این تعداد در اواخر رژیم شاه به حدود سی هزار تن بالغ می‌شد (۱۶). بقیه را رژیم خمینی خورده است! مسأله مسکن که از مشکلات عمده مردم در زمان شاه بود امروز، با کوچ بی وقفه روستاییان به شهرها، ابعاد بسیار گسترده‌تری پیدا کرده است. شاه به جای حل این مشکل، خانه‌های مردم محروم خارج از محدوده را بر سرشان خراب می‌کرد؛ خمینی هم امروز، با خشونت بی‌مراتب بیشتر، به همین شیوه متوسل شده است. مبارزه با بیسوادی در زمان شاه جدی گرفته نمی‌شد و گروه کثیری از میان قشرهای محروم، به ویژه روستاییان، با این مشکل دست به گریبان بودند. اکنون، پس از گذشت هفت سال از حکومت خمینی، کارگزاران رژیم خود اعلام می‌کنند که همه ساله بر تعداد بی‌سوادان افزوده می‌شود (۱۷). در زمینه هنر نوشته‌های زنده‌یاد دکتر ساعدی به خوبی فرهنگ ستیزی این جماعت را ترسیم می‌کند. بد نیست اشاره کنیم که تولیدات «سینمای اسلامی» آخوندها، که محصول تشکیلاتی به نام حوزه اندیشه و هنر اسلامی است، همه با عدم استقبال حتی از سوی «امت حزب‌الله» مواجه شده است. نمی‌توان بهتر از این بیان کرد: بلایی را که خمینی بر سر ایران و مردم و زندگی آورده، و تبسم را بر لبها جراحی می‌کند

و ترانه‌ها را برده‌ان
 شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
 کباب قناری
 بر آتش سوسن و یاس
 روزگار غریبی است نازنین.

خلاصه به قول زنده یاد غلامحسین ساعدی، رژیم خمینی نه تنها آبرو برای رژیم استبداد سلطنتی خریده که روی کفتار را نیز سفید کرده است (۱۸)، آن ماههای اول به قدرت رسیدن خمینی چند زندان نیمه تمام را در تلویزیون نشان دادند و سفرای کشورهای اسلامی را هم به بازدید زندان نیمه تمام گوهردشت بردند و همه آنها را نشانه‌هایی از تلاش رژیم شاه برای سرکوبی انقلابیان و مردم ذکر کردند. اکنون نه تنها آن زندانها تکمیل شده، توسعه یافته و چند سالی است به محل شکنجه و اعدام بدل شده، بلکه صدها زندان و شکنجه‌گاه دیگر نیز در گوشه و کنار کشور ایجاد شده است. همه اینها «دست‌آورد» های رژیم خمینی است. اما اگر رژیم شاه توانست از توفان خشم یک ملت ستم‌دیده و لگد مال شده درمان بماند، خمینی و رژیمش هم خواهند توانست. شک ندارد که خمینی، این جانشین خلف شاه، با توفان سهمگین‌تری به دنبال سلف خود روانه خواهد شد. این سرنوشت را مقاومت انقلابی مسلحانه برای خمینی و رژیمش رقم زده است.

منابع و توضیحات:

۱- اطلاعات، شنبه ۲۸ دیماه ۱۳۶۴

۲- مجاهد، ۲۵۷

۳- به گزارش رادیو بی بی سی در برنامه جام جهان نما در روز ۷ بهمن ماه، رژیم جمهوری اسلامی تا کنون ۵۰۰ میلیون دلار بابت دعاوی مطرح شده در دیوان داوری لاهه، غرامت پرداخته است.

- ۴-اطلاعات، ۱۸ دی ماه ۱۳۶۴
- ۵-اطلاعات، ۳۰ دی ماه ۱۳۶۴: کرة پاستوریزه، در هفته گذشته با نرخ دولتی در هیچ یک از نقاط شهر تهران توزیع نگردید و در بازار هم به سختی پیدا می شد... قالب ۲۵۰ گرمی کره که نرخ دولتی آن ۹۰ ریال است در بازار آزاد در هفته قبل تا ۳۵۰ ریال فروخته شد و در این هفته تا ۵۰۰ ریال هم معامله شده است.
- ۶-اطلاعات، ۱۲ دی ماه ۱۳۶۴
- ۷-مجاهد، ۲۷۸
- ۸-کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری» در ایران.
- ۹- احمد خمینی این مطلب را به هنگام آزادی گروگانهای سیاهپوست عنوان کرد.
- ۱۰-مجاهد، ۱۶۱
- ۱۱-مجاهد، ۲۷۲
- ۱۲-مجاهد، ۲۱۷
- ۱۳-همان جا
- ۱۴-اطلاعات، ۹ شهریور ۱۳۶۲
- ۱۵-اطلاعات، ۱۲ دی ماه ۱۳۶۴
- ۱۶-اطلاعات، ۱۱ دی ماه ۱۳۶۴
- ۱۷-رادیو رژیم، پنج شنبه ۱۲ دی ماه ۱۳۶۴ (برنامه «همگام با مسئولان همراه با مردم»)
- ۱۸-ماهنامه شورا، شماره ۶ و ۷ و ضمیمه شورا، شماره ۱۳ و ۱۴

مرده خورهای بازار و کمیته تنظیم اعتصاب

ایمان

همه چیز مثل سیل خروشان پیش می‌رفت؛ درگیریهای خیابانی، اعتراضات، فریادهای شبانه روی پشت بامها، دریافت گلوله و پاسخ دادن با گل، حرکت آمبولانسها، ساختن کوکتل مولوتف و سه راهی، ایجاد راه‌بندان، ایثار، تعاون، فدا، وفا و... فضای مملکت مملو از «مرگ بر شاه» بود و هر روز این خواست به تحقق نزدیک تر می‌شد. همه چیز شتابدار بود و با تصاعد هندسی، و در کنار همه اینها اعتصابی، که از سال ۵۶ در دانشگاه و دبیرستانها ریشه گرفته بود، اکنون شاخ و برگهایش به تمام مملکت گسترش یافته بود؛ به طوری که هر یک از افراد ملت به نحوی در اعتصاب دخالت داشت. اعتصاب و نقش تعیین کننده‌اش در سقوط رژیم پهلوی بر کسی پوشیده نیست. یک اعتصاب استثنایی با دو ویژگی: فراگیری و طولانی بودن، با این که تداوم اعتصاب موجب شده بود که بسیاری از مردم آخرین ذخیره‌های اقتصادی خود را به مصرف برسانند. شکوفایی تعاون عمومی از طرفی و انگیزه ناشی از اراده یک ملت برای واژگونی رژیمی منحوس از سوی دیگر، تحمل، شکیبایی و پیگیری را چنان افزایش داده بود که هیچ عاملی نمی‌توانست مانع ادامه آن شود: نه زور، نه سرنیزه، نه تهدید، نه اخراج کارکنان و کارمندان و نه وعده و وعیدهای شریف امامی، اعتصاب کارگران شرکت نفت پشتوانه مالی سیستم را چنان به لرزه درآورده بود که «اعلیحضرت قدر قدرت» در آستانه «دروازه تمدن بزرگ» نفسش به شماره افتاد و تمهیداتش به جایی نرسید. او به دنبال معجزه‌گری بود تا گره از کارش بگشاید. پس از آموزگار، شریف امامی و بعد از هاری و سپس بختیار را آورد تا بلکه ملت را به شکلی فریب دهد. او حتی «صدای انقلاب» را هم شنید، ولی بی نتیجه بود. آخرین بازیگر، یعنی بختیار، حتی نتوانست وزیران کابینه خود را از استعفا و اعتصاب برکنار دارد. باری همه چیز، خود، پیش می‌رفت؛ ملتی در همه ابعاد نقش می‌آفرید، از انقلاب نیرو می‌گرفت و بدان نیرو می‌داد؛ انقلاب شکوهمندی که کلاhek زاینده و پیش برنده آن هر روز شاخ و برگ تازه‌یی می‌داد، انقلاب مال ملت بود و در عین حال به هیچ کس تعلق نداشت.

هدایت انقلاب در خود آن نهفته بود. کسی نمی دانست فردا چه می شود، ولی فردا درست ترین راه برگزیده می شد، بن بست‌ها می شکست و جهانی تازه رخ می نمود که شباهتی به قبل نداشت. بارها و بارها متولیان فرصت طلب خواستند مانع گردش چرخهای انقلاب شوند، سعی کردند شعار «مرگ بر شاه» شکل نگیرد، ولی انقلاب درست در جای خود صدای «مرگ بر شاه» را به گوش جهانیان رسانید. تلاش کردند شورای سلطنت ایجاد کنند، انقلاب آن را جارو کرد و به زباله دان انداخت. روزی «شهید مظلوم» و شرکا اعلامیه دادند که «فردا خبری نیست و حرکتی نیست» و همان فردا حماسه هفدهم شهریور خلق گردید. اما شاید جادوگری که در نوفل لوشاتو نشسته بود، برای به بند کشیدن انقلاب مشغول افسون و جادو بود، او دیوانه سرقت انقلاب بود و می خواست به یکباره تمام زیباییها را به زشتی و تمام عشق و محبت‌ها را به کینه و عداوت بدل سازد، او می خواست انقلاب را استحاله کند و از آن چنان کابوسی بسازد که قابل شناسایی برای کسی نباشد؛ جرثومه بی شایسته ولایت فقیه. او در کار خود زرنگ بود و به شیطان درس می داد؛ از این رو در مقابل انقلاب نایستاد، بلکه در کنار آن دوید و پهلوی به پهلوی، پا در رکاب، حرکت کرد تا به موقع سوار شود و مهارش کند، و این کار را کرد. برای تصاحب انقلاب نمایندگان از سوی خود تعیین می کرد، ولی این نمایندگان یا محصولات مدرسه فیضیه بودند یا کرکسها و مرده خورهای بازار (تجار محترم و بسیار محترم!). «شهید مظلوم» نماینده اصلی بود، او و شرکا، در جهت اجرای این مأموریت، با هویزر هم به معامله نشستند، هاشمی رفسنجانی، نماینده دیگر، مأمور مهار کردن امور شرکت نفت گردید، و دکتر باهنر برای به اصطلاح «تنظیم اعتصاب» مأموریت یافت. هاشمی رفسنجانی و باهنر هر یک پنج نفر را برگزیدند و دو کمیته تشکیل دادند: کمیته نفت و کمیته تنظیم اعتصاب. دو کمیته مزبور هنوز اولین جلسه خود را تشکیل نداده بودند که توسط مرده خورهای بازار احاطه شدند. آنها خود زودتر از افراد کمیته‌ها می دانستند فلسفه وجودی دو کمیته مزبور چیست و در تیمچه‌های بازار تصویب کرده بودند که به پاریس چه چیز دیکته شود.

کمیته تنظیم اعتصاب در اولین نشست خود در روز بعد از انتصاب، در کش و قوس تهیه محلی برای رتی و فتق امور بود که تلفن زنگ زد. دکتر باهنر گوشی را برداشت، از آن طرف گفتند: وقت خود را صرف این چیزها نکنید، ما «تجار محترم» قبلاً ترتیب جا را داده‌ایم. شما قدم رنجه فرمایید و با افراد خود ما را سرافراز کنید، و باز گفتند غم آشپزخانه را هم نداشته باشید که سوز و سات برقرار است! دکتر باهنر از این که مسائل انقلاب به این سرعت حل می شود، و «تجار محترم» این چنین خالصانه فداکاری می کنند و کمر به خدمت انقلاب بسته‌اند!، سجده شکر به جای آورد و نوید این الطاف را به افراد کمیته ابلاغ کرد، و همگی به محل مذکور شتافتند. ساختمان با شکوه ۸ طبقه‌یی بود در حاشیه عباس آباد و هر طبقه دارای اتاقهای متعدد. قسمتی از آن قبلاً در اختیار «کمیته نفت» قرار گرفته بود و اکنون «کمیته تنظیم اعتصاب» در آنجا مستقر می شد. در بدو ورود، افراد با استقبال «تجار محترم» (در حدود ۳۵ نفر) روبرو شدند، قیافه‌ها تقریباً آشنا بودند و بعد هم بیشتر آشنا شدند: همانها که در خدمت «شهید مظلوم»، «بانک اسلامی» را به وجود آوردند، همانها که یک سال بعد از انقلاب بیش از مجموع ده سال قبل سود بردند و همانها که عهده دار پرداخت مخارج اوین و شکنجه‌گاههای دیگر شدند. همگی جای سجده بر پیشانی

داشتند! تسبیح به دست، یقه پیراهن بسته، قدری متورم، اهل تواضع، خوش برخورد و در یک کلام همه «محترم»! بدین ترتیب اعتصاب خودجوش و پویای مردم قیم و صاحب‌پیدا کرد، اعتصابی که صرفاً یک تعطیل نبود، یک کم‌کاری کند کننده نبود؛ زنده بود و حیات داشت و مفهوم نوینی را از قول انقلاب نقل می‌کرد؛ اعتصابی که در یافته بود چگونه در خدمت ملت و منافعش قرار گیرد و کجا چوب لای چرخ رژیم خودکامه شاه بگذارد. اعتصاب بود، ولی کار مردم لنگ نشده بود، اعتصاب به موقع خوراک، دارو، نفت، انرژی و سرویس حمل و نقل به مردم می‌رساند، و در عین حال به عوامل سرکوب دهن کجی می‌کرد، کمیته تصمیم گرفت زودتر کارش را شروع کند و نشست رسمی خود را تشکیل دهد. «محترمین» اظهار داشتند: ما هم برای خدمتگزاری حاضریم. افراد کمیته تلاش کردند شر این جانوران را از سر خود کوتاه کنند، ولی حضرات مثل کنه چسبیده بودند و در خدمتگزاری و تعظیم و تکریم مسابقه می‌گذاشتند. اولین بحث درباره تقسیم کار بین اعضای کمیته بود تا هر کدام عهده دار رسیدگی به امر اعتصاب در چند مؤسسه - اعم از دولتی یا خصوصی - گردد. مقرر شد، به منظور حل و فصل بهتر امور، از افراد کارشناس خود مؤسسات دعوت به شور و همکاری شود. در جمع «محترمین» ولوله در افتاد و بالاخره یکی از آنها گفت: مگر ما این جا برای چه جمع شده‌ایم؟ ما کار و کاسبی و زندگی را ول کرده‌ایم تا در خدمت انقلاب باشیم. شما هر جای مملکت را بگردید، از این آقایان کارشناس‌تر و خبره‌تر پیدا نمی‌کنید. این محترمین سالها خون دل خورده‌اند تا حالا بتوانند به موقع به خدا و پیغمبر و حضرت امام و انقلاب خدمت کنند! بحث ادامه یافت و بالاخره قرار شد از «مساعده‌های بی دریغ» حضرات هم استفاده شود. پس از این موافقت اجباری، دیگر کمیته بی کمیته! حضرات خود کمیته بودند، خود متخصص بودند، خود تصمیم می‌گرفتند، خود می‌بریدند و خود می‌دوختند. کمیته تصمیم گرفت در مورد اعتصاب صنف فروشندگان میخ و لولا و ابزار، کارشناس تعیین کند. «محترمین» یکصدا گفتند: در این مورد که بحمدالله والمنه اقبال یاری کرده و حاج آقا لولاچیان تشریف دارند، و بدون این که نظر اعضای کمیته را بخواهند، رو به حاج آقا لولاچیان گفتند: حاج آقا قبول می‌فرمایید؟ حاج آقا پوز خند ملیحی تحویل داد و نفس عمیقی حاکی از دلسوزی برای انقلاب کشید و فرمود: چاره چیست؟ ناچارم، به خاطر انقلاب، به خاطر امام، به خاطر... به نظر می‌رسید انتخاب مناسبی است: طرف لولا فروش بود و اسمش هم «لولاچیان» (در ضمن عهده دار امور چای و آبدار خانه کمیته هم شده بود). سپس برای انتخاب کارشناس در امر کشتیرانی صحبت شد، باز حضار رو به حاج آقا لولاچیان کردند و پرسیدند: حاج آقا قبول می‌فرمایید انشاءالله؟ استدلال هم این بود که کالای بازرگانی حاج آقا با کشتی به بنادر می‌رسد و گاهی خود حاج آقا به بنادر سرکشی می‌کند! در مورد انتخاب کارشناس مطبوعات، ایضاً «محترمین» صیغه را جاری کردند و «قَبِلْتُ» را از حاج آقا لولاچیان گرفتند. حکمت این انتخاب آن بود که حاج آقا روزنامه کیهان و مجله مکتب اسلام را آبونه است و، بدین ترتیب، کارشناس مطبوعات! روشن شد که این بزرگوار لولای همه چیز هست و به گریس کاری هم احتیاج ندارد! به همین ترتیب، هر کدام از «محترمین» کارشناس چند مؤسسه شدند. آقای پوراستاد که در همه رشته‌ها استاد بود، حاج آقا شفیعی در همه امور شفاعت می‌کرد!... یکی دو نوبت که اعضای اصلی کمیته به این وضعیت اعتراض کردند، مورد خشم و غضب «محترمین» قرار گرفتند و

در موقع مناسب هم به حساب آنها رسیدگی شد. اکنون دیگر اعلام اعتصاب یا خاتمه آن در هر مؤسسه، با فتوای حضرات صورت می‌گرفت. با این حال تمام مؤسسات، اعم از دولتی و خصوصی، از فرامین کمیته تنظیم اعتصابات تبعیت می‌کردند. به خصوص همکاری کارکنان رادیو تلویزیون ارزنده بود، که پیام شروع یا خاتمه اعتصاب هر مؤسسه را در سراسر کشور پخش می‌کردند، با این که رادیو تلویزیون دولتی بود و در اختیار بختیار قرار داشت. پس از این که معلوم شد رژیم دیگر شانس ماندن ندارد، کمیته تصمیم گرفت به تدریج به اعتصابات خاتمه دهد. این کار با اطلاعیه‌هایی که از طریق رادیو تلویزیون پخش می‌شد انجام می‌گرفت. بالاخره نوبت به خاتمه اعتصاب بازار رسید و آن چه باور نکردنی بود پیش آمد. مریخ‌خورهای بازار گفتند: نظر کمیته برای ما اهمیت ندارد و مراسم اعتصاب شکنی ما باید با سخنرانی آقای فلسفی در مسجد شاه انجام گیرد. من از این همه رذالت یکه خوردم و مخفیانه خبر شکسته شدن اعتصاب بازار را در روز موعود به رادیو تلویزیون دادم و آنها هم به موقع، یعنی قبل از مراسم مسجد شاه، پخش کردند. ولی این خبر هم، مثل سایر اخبار، در هوا گم شد. فلسفی، پس از سخنرانی مسجد شاه با «محترمین» بازار در بارگاه خمینی حضور یافت و در کنار او قرار گرفت. خمینی رو به او کرد و گفت: امیدوارم شما به خدمات خود مثل گذشته ادامه دهید. او با این حرف، بر خیانت‌های فلسفی نام خدمت گذاشت و نشان داد در فرصت طلبی مرزی نمی‌شناسد. در بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن، در محل کمیته تنظیم اعتصاب، به رادیو گوش می‌دادم که ناگهان کارکنان مبارز و مسئول رادیو تلویزیون اعلام کردند: «این صدای راستین ایران است» و آنگاه تحت عنوان «صدای راستین ایران» برنامه پخش کردند. از شوق بر خود لرزیدم، ولی این شوق و ذوق دیری نپایید. هنوز آفتاب ۲۲ بهمن غروب نکرده بود و اعضای کمیته تنظیم اعتصاب، که برنامه‌یی برای روز بعد نداشتند، در حال خدا حافظی بودند که تلفن زنگ زد. دکتر با هنرگوشی را برداشت و پس از مذاکره کوتاهی گفت: دکتر بهشتی می‌گوید: به سرعت بروید و رادیو تلویزیون را در اختیار بگیرید. به او گفته شد: افراد رادیو تلویزیون خود صلاحیت دارند و در این مدت شایستگی کامل خود را برای اداره این دستگاه عظیم در خدمت انقلاب نشان داده‌اند و احتیاج به دخالت دیگران نیست. دکتر با هنر قانع شد و به بهشتی تلفن کرد تا این نظر را به او بگوید. او مشغول گفتگو با بهشتی بود که ناگهان رنگ از رویش پرید و گفت: چشم، اطاعت می‌کنم. این بار «شهید مظلوم» پر خاش کرده بود که مهلت ندهید و نگذارید رادیو تلویزیون در اختیار دیگران قرار گیرد. قبل از رسیدن دکتر با هنر و شرکا به مرکز جام جم، «شهید مظلوم» از پایگاه‌های دیگر افرادی را فرستاده بود. آنها هم به همه جا یورش برده بودند. بعد موسوی اردبیلی در روی صفحه تلویزیون ظاهر شد و گردنش تمام صفحه را پر کرد. کارکنان تلویزیون دیگر همه چیز را دریافته بودند. آنها ماتم زده در گوشه و کنار چمباتمه زده بودند و نگاه‌هایشان خیره شده بود و به آینده مبهم فکر می‌کردند. آری، آنها منتظر بودند تا قطب‌زاده بیاید و مسلح به طومار، دمار از روزگارشان در آورد.

خمینیسیم، بنیادگرایی و «ضدامپریالیسم»

مجید شریف

مدتهاست که رژیم خمینی، تحت عنوان «صدور انقلاب»، در تلاش گسترش نفوذ خویش و اعمال قدرت در کشورهای مختلف جهان، به ویژه کشورهای «اسلامی»، است. از پاکستان تا مراکش و از فرانسه تا آفریقای جنوبی، هر یک به نوعی، در معرض تاخت و تاز عمال مستقیم و غیر مستقیم خمینی هستند. روزی نیست که وسایل ارتباط جمعی در سراسر جهان، از توطئه‌یی، تروری، هیاهویی و خرابکاری‌یی، که سر نخ آن به نحوی به «رژیم تهران» بر می‌گردد، خبر ندهند. این امر نگرانیها و ترسهایی را در پاره‌یی از رژیمها برانگیخته است، به طوری که گاه حتی سیاست خود را در رابطه با رژیم خمینی، تحت تأثیر این نگرانیها تنظیم می‌کنند. طبیعی است که این رژیم، بر اساس «جهان وطنی» خاص خود، رؤیای تسلط بر سراسر جهان و تحت سلطه در آوردن قلمرو نفوذ تمامی قدرتهای بزرگ را در سر داشته باشد، ولی، بی‌تردید، در مرحله اول به کشورهاییی نظر دارد که دارای اکثریت «مسلمان» هستند، چه پیشاپیش، بر اساس تقسیم بندیهای مذهبی خود و نیز بر اساس رابطه قیم - صغیر که میان خود و مردم قائل است، خویش را قیم و صاحب اختیار تمامی «مسلمانان» جهان از هر فرقه و نژاد و ملیت می‌شمارد. البته در این تقسیم بندی و مطالبات ناشی از آن، کشورهاییی نیز که دارای یک اقلیت «اسلامی» بزرگ یا کوچک هستند، مخصوصاً اگر در بخشی از خاک آنها، به طور مشخص و غالب، «مسلمانان» سکنی گزیده باشند، از قلم نمی‌افتند و از شوروی و چین و هند و یوگسلاوی گرفته تا پاره‌یی از کشورهای آفریقایی، هر یک بخشی از خاک خود یا اختیار بخشی از شهر و ندان خویش را به رژیم خمینی بدهکار می‌شوند! هدف نهایی (لااقل در تئوری) سران و سردمداران این رژیم، و در رأس همه خمینی، فراتر رفتن از مرزهای جغرافیایی شناخته شده و نیل به یک «میهن اسلامی» با یک حکومت جهانی واحد است که طبعاً رهبری و کنترل آن باید در دست باند خودی و تحت «ولایت» عالیة مقام ولی فقیه باشد. مخالفت رژیم خمینی با ناسیونالیسم نیز به طور عمده از همین جا بر می‌خیزد که تقسیم بندیهای جغرافیایی فعلی و وحدت بر اساس ملیت را به

رسمیت نمی‌شناسد و هم چنان که در داخل جامعه ایران، در سراسر جهان نیز عمده‌ترین تقسیم‌بندی را بر اساس عقاید مذهبی قرار می‌دهد. خود خمینی چند سال پیش، در کتاب «ولایت فقیه»، یکی از هدف‌های تشکیل «حکومت اسلامی» در ایران را تأمین «وحدت امت اسلام» و نجات «وطن اسلام» از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست‌نشانده آنها دانست (۱). اصولاً رژیمی که بر مبنای نظریه «ولایت فقیه» به وجود آمده باشد، نمی‌تواند جز با گسترش و تجاوز به خارج مرزهای کشوری به حیات خود بر همان روال، حتی برای مدتی کوتاه، ادامه دهد. البته این رژیم، لااقل در مرحله اول، در پی آن نیست که اولاً اجزای این «میهن اسلامی» را به صورت استانها و «ایالات» یک کشور واحد درآورد و اداره کند و در ثانی تلاش نمی‌کند تا معیارها و مقررات و ویژگیهای مذهب و فقه خاصی را به تمامی آنها تعمیم دهد و بقبولاند، بلکه، هم چنان که چند سال پیش نیز رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه اعلام کرد، هر رژیمی می‌تواند بر اساس فقه خود حکومت کند و امور جاری مملکت را تمشیت نماید. آن چه برای این رژیم مهم است این است که اولاً در هر کشور رژیمی مشابه رژیم خمینی بر سر کار آید و در آن «ولایت فقیه» به رسمیت شناخته شود و اعمال گردد و ثانیاً فقهای حاکم، و اصولاً حکومت کشور مزبور، دست‌نشانده و فرمانبردار «متروپل»، یعنی رژیم «جمهوری اسلامی ایران»، باشند. بدین ترتیب، یک ابر قدرت جهانی جدید یا «اتحاد جماهیر اسلامی» تشکیل می‌شود که پایگاه و منبع اصلی تغذیه و حیات آن رژیم خمینی است. طبیعی است جوامعی که از نظر مذهبی و فرقه‌یی تشابهات ظاهری بیشتری با جامعه تحت سلطه این رژیم دارند، یعنی دارای اکثریت با یک اقلیت بزرگ و نیرومند «شیعه» هستند، در تقدم قرار می‌گیرند. از همین روست که عراق اولین آزمایشگاه گسترش یا «آزادسازی» «میهن اسلامی» و لبنان دومین آن می‌گردد. رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه تهران، در اول مهر ماه ۶۲، در توجیه دامن زدن به جنگ با عراق — به طور خاص — و اصرار بر ادامه آن تا «سرنگونی صدام» می‌گوید: «احتمال صدور انقلاب به عراق از همه جا بیشتر بود. چون نزدیک‌ترین پایگاه اصلی مخالفین آنها کربلاست و اصولاً ما مبارزه بی‌امان علیه طغیان را از آن جا شروع کردیم و نمی‌شود آن جایی که امام حسین آرمیده و علی بن ابیطالب مرکز حکومتش آنجا بوده در دست حکومت فاسد صدام باشد. بنابراین عراقیها طبیعتاً باید می‌ترسیدند و کشورهای مرتجع دیگر منطقه را نیز تحریک می‌کردند».

لازم به تأکید و تکرار چندانی نیست که در کنار این هدف آرمانی و نظری، رژیم خمینی، بنا بر ماهیت خود، در عمل نیز به جایی رسید که اساساً بدون توطئه‌گری و دامن زدن به جنگ و بحران نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. بنا بر این ناتوانی او از حل انواع مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران نیز در اعمال سیاستهای تجاوزطلبانه آن نقش مهمی دارد و بنا بر این سرپوش گذاشتن بر این مشکلات نیز یکی از هدفهای این توطئه‌گریها را تشکیل می‌دهد. طبیعی است که این رژیم، برای تحقق رؤیاهایی که به منظور تشکیل یک «خلافت اسلامی» در سر می‌پروzanند، از هر شیوه‌یی بهره‌جوید: از تروریسم گرفته تا شرکت در کودتا و از تلاش برای براندازی رژیمهای مختلف تا دامن زدن به جنگ و... تا به حال در تعداد قابل توجهی از کشورهای «اسلامی» از جمله عربستان سعودی، کویت، ترکیه و الجزایر، عده‌یی به اتهام تلاش برای سرنگونی رژیم، دستگیر،

محاکمه و مجازات شده‌اند. این افراد یا مستقیماً توسط رژیم خمینی برای این کار تعلیم دیده و گسیل شده‌اند یا، به اشکال مختلف، تحت تأثیر یا تحریک این رژیم قرار گرفته‌اند. اما واقعیت این است که رژیم خمینی تمایلات و سیاستهای مداخله جویانه و تجاوزگرانه خویش را تنها با اتکا بر این شیوه‌ها به جلو نمی‌برد و به مورد اجرا نمی‌گذارد. به عبارت دیگر، در کشورهای که به نفوذ در آنها امید بسته است، دارای امکانات و زمینه‌های مساعدی نیز هست که او را در اعمال این سیاستها و اعلام این بلند پروازیهایی جری‌تر می‌سازد. مطالعه جریانها و کشمکشهای سیاسی در کشورهای آسیایی و آفریقایی، به ویژه کشورهای «اسلامی» از مصر و تونس و مراکش گرفته تا عراق و عربستان و لبنان و از ترکیه و پاکستان و مالزی گرفته تا سنگال و آفریقای جنوبی، در گذشته و حال، و درگیریهای خفیف یا شدیدی که میان رژیمهای حاکم بر این کشورها از یک سو و عناصر و نیروهای مترقی و ملی از سوی دیگر با بنیادگرایان وجود داشته و دارد، نشان دهنده این است که در هر یک از این کشورها، خمینیسم توانسته است مشابهان خود را - هر چند از نظر کیفی و کمی ضعیفتر - تولید نماید و گرایشهای تند و افراطی سنتی و جریانهای بنیادگرایی را که قبلاً وجود داشته‌اند جهت دهد، فعال سازد و به خدمت خود درآورد. این امر نه فقط در کشورهای که با رژیم خمینی رابطه خصمانه یا غیر دوستانه دارند مشاهده می‌شود، بلکه حتی در کشورهای «دوست»، مانند ترکیه و پاکستان، یا متحدان نزدیک رژیم مانند الجزایر و سوریه و حتی لیبی، نیز مصداق دارد. در پاره‌یی از این کشورها، مانند مصر، از چند دهه پیش جریانهای بنیادگرا، مانند اخوان المسلمین، فعالیت داشته‌اند، ولی به علت ضعف و نداشتن امید و انگیزه و زمینه کافی، یا اصولاً هیچ‌گاه به عملیات ستیزه جویانه و براندازانه نپرداخته‌اند، یا به تدریج به خواستهای فرهنگی و «رفرمیستی» و... بسنده کرده‌اند. با قدرت گیری رژیم خمینی، امید و اطمینان جدیدی در این گونه جریانها به وجود آمده و به تدریج گرایشهای بنیادگرا، که در پی سرنگونی رژیمهای حاکم و برقراری یک نظام حکومتی مذهبی متکی بر قوانین الهی هستند - یا لاقلاً می‌کوشند با توسل به زور اجرای این گونه قوانین را بر رژیمهای موجود تحمیل نمایند - قدرت گرفته‌اند.

زمینه‌های رشد خمینیسم

برای این که بتوانیم برخی از زمینه‌های مساعد رشد این پدیده را در کشورهای «اسلامی» بهتر لمس کنیم، اشاره‌یی مختصر به یکی از عوامل قدرت گیری خمینی در ایران ضرورت دارد، عاملی که دارای نقاط تشابه و اشتراک با شرایط سایر کشورهای محل تاخت و تاز بنیادگرایان و خمینیست‌هاست. بررسی واقع بینانه شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران در آستانه قدرت گیری خمینی نشان می‌دهد که رسوخ فرهنگ مذهبی سنتی در اکثریت مردم، به ویژه در یک قشر متوسط سنتی، یکی از عواملی بود که به خمینی فرصت داد تا خود را بیانگر اعاده هویت و حیثیت به اقشار و طبقاتی سازد که توسط رژیم شاه و قدرتهای غربی در معرض تجاوز و تهدید چند جانبه اقتصادی، فرهنگی، شخصیتی و روانی قرار گرفته بودند. خمینی با شعارهای تندی که در ابتدا علیه رژیم شاه و سپس علیه آمریکایی داد و نیز با آشتی ناپذیری پیگیرش با شاه، اگر چه به طور عام، حمایت و تبعیت اکثریت مردم جامعه، از هر

قشر و طبقه و بینش، را برانگیخت، ولی به طور خاص مرهم گذار احساسات جریحه دار شده و عقده های فرو خفته و انباشته شده لایه های عقب مانده و سلب هویت شده بی گردید که با او - لاقل در ظاهر - سنخیت فرهنگی، عقیدتی و طبقاتی بیشتری داشتند. بزرگترین بخش از فداییان خمینی، که هنوز هم - گر چه در مقیاسی کوچکتر - حاضر به جانبازی در راه او هستند، به همین لایه ها تعلق دارند. در کنار تمام عواملی از قبیل سرکوب و خفقان بی سابقه، حمایت های خارجی و ادامه جنگ که در توضیح علت سرپا ماندن رژیم، با وجود این همه مشکلات اقتصادی، تضادهای درونی، نارضایتی های اجتماعی و ضرباتی که از مقاومت خورده است ذکر می گردند، باید نکته بی را نیز که این رژیم تا به حال بر یک قشر فعال و جان باز - هر چند با کمیتی اندک و رو به کاهش - داشته است، در بررسی و تحلیل به حساب آورد. سرنوشت و موجودیت این قشر، امروزه، طوری با سرنوشت و موجودیت رژیم خمینی گره خورده است که هر ضربه بی که به رژیم می خورد، او را نیز در یک نبرد مرگ و زندگی درگیر می کند. رژیم خمینی، صرف نظر از تمامی تضادها و ناهماهنگیهایش، اگر چه نتوانسته است نیازهای اقتصادی همگی عناصر این قشر را برآورد، لاقل در القای نوعی هویت کاذب و احساس غرور و قدرت به آنان تا حد زیادی موفق بوده است. اتفاقاً یکی از دلایلی که به خاطر آن رژیم به اتمام جنگ تن در نمی دهد ترس از نابودی این احساس کاذب، و در نتیجه رشد انفعال در میان اینان، یا تشدید تضاد بین «بالاییها» و «پایینیها» است. از این رو هر روز تلاش می کند که با دامن زدن به ماجراهای مختلف، احساسات، امیدها و هیجانهای آنها را شعله ور نگهدارد. وعده «فتح کربلا»، دادن کلید بهشت، حمایت از انواع و اقسام تروریستهای بنیادگرا و... با آن که غالباً تمسخر یا تأسف سایر نیروها را بر می انگیزد، دارای مصارف معجزه آسای درونی (در میان لایه های پایینی) است و صرفاً از روی بلاهت یا ندانم کاری و یا ضد امپریالیست نمایی صورت نمی گیرد.

مشابه این زمینه و پایگاه اجتماعی و روانی داخلی، در بسیاری از کشورهای جهان سوم، به ویژه در کشورهای «اسلامی»، نیز وجود دارد و این واقعیتی است که نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت. عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی غالب این کشورها، به ویژه در اقشار مذهبی و سنتی آنها، بیش از جامعه ما بوده و هست. انواع گرایشهای بنیادگرا، که گاه از فرط عقب ماندگی حتی رژیم ارتجاعی خمینی در برابر آنها «پیشرفته»! به حساب می آید، از چند دهه پیش در این کشورها فعال بوده اند، و عقب ماندگی آنها نسبت به رژیم خمینی به راحتی می تواند این رژیم را به صورت ولینعمت و هدایت کننده آنها درآورد. این گونه گرایشها در گذشته و حال، توسط کمیت غیر قابل صرف نظری از شهروندان جامعه خویش مورد حمایت قرار گرفته و می گیرند. یک گروه از آنها چند سال پیش، با نفوذ در ارتش مصر، حتی توانست به ترور سادات موفق گردد. خالد اسلا مبولی، فرد شاخص این گروه - که رژیم خمینی هم چنان در تجلیل او می کوشد - هنوز هم در مصر دارای طرفدارانی است. همین فرد در نامه بی که از زندان به یکی از اعضای قدیمی اخوان المسلمین فرستاده است، عللی را برای واجب القتل بودن سادات بر می شمارد که ما را به یاد مواضع عقب مانده و سنتی فداییان اسلام - مشابه وطنی اخوان المسلمین - در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی می اندازد، و می دانیم که رژیم خمینی، به یک معنا، ادامه تکامل یافته فداییان اسلام است. این فرد، گذشته از خطاهایی از قبیل «حکومت نکردن طبق وحی خداوندی»، آزاد کردن شراب، به مسخره

گرفتن حجاب و ... جرایم زیر را نیز برای سادات می‌شمارد :

— او مذهب را تکه تکه کرده، یک تکه را پذیرفته و تکه دیگر را به دور افکنده است...
— او با یهودیان [و نه صهیونیستها] متحد شده است و آنان را در دوستی بر مؤمنین ترجیح داده است... (۲).

گذشته از وجود لایه‌های سنتی عقب مانده و گرایشها و جریانهای ستیزه جوی بنیاد گرا در کشورهای مزبور، نظریات مشابه ولایت فقیه، با عناوین و فرمولبندیهای دیگر، نیز در این گونه کشورها — که غالباً مذهب رسمیشان تسنن است — وجود داشته و دارد و اصولاً مشابه چنین نظریه‌یی در میان اهل تسنن بیش از فقهای «شیعی» مذهب سابقه و شیوع داشته است. از سوی دیگر موفقیت در سرنگونی یک رژیم «تجددگرا»ی وابسته مانند رژیم شاه و ادعاها و حرکات «ضد امپریالیستی»، که گاه ظاهراً به شدیدترین شکل ممکن (از قبیل گروگانگیری در سفارت آمریکا، عملیات انتحاری، هواپیما ربایی و ...) صورت می‌پذیرد و می‌تواند عقده‌های بسیاری را باز و دل‌های بسیاری را خنک کند، باعث شده است که رژیم خمینی به رغم تمامی مفاسد، جنایتها، خیانتها و ناتوانیهایش، برای پاره‌یی لایه‌ها در این کشورها، نقطه‌امیدی باشد. این شعارها، ادعاها و حرکات، به هر حال برای کسانی که به دلایل نژادی، فرهنگی، مذهبی و نیز اقتصادی و سیاسی، مدتها از سوی قدرتهای غربی مورد تحقیر، فشار و نفی هویت قرار گرفته‌اند، جاذبه دارد و لااقل ارضا کننده و غرور آفرین است، چه در برابر عقده حقارتی که تا به حال داشته‌اند، به آنها نوعی اعتماد به نفس التا می‌نماید. این اعتماد به نفس گاه حتی به لایه‌هایی که عیناً همان اعتقادات و حساسیتها را ندارند، گسترش می‌یابد. سران و چهره‌های شاخص جریانها و گرایشهای بنیادگرا به صراحت چنین تحولی در احساس و روحیه خود را ابراز می‌دارند. مثلاً شیخ نیاس، «آیت‌الله» سنگالی، هنگامی که به دعوت رژیم خمینی در تهران به سر می‌برد، گفت: «... ما در برابر فرهنگ غربی، که چشمان ما را خیره کرده بود، عقده حقارت احساس می‌کردیم... ضعف ما در همین نهفته بود. امام خمینی با یک خط اسلامی اصیل ظهور کرد و به ما اجازه داد که واقعیت اسلام را بشناسیم. امام با اسلامی آمده است که نه از شرق و نه از غرب چیزی وام نگرفته است و جز از قرآن و سنت ملهم نبوده است» (۳). رژیم خمینی تلاش می‌کند از تمامی این زمینه‌ها و امکانات مساعد به انواع شیوه‌ها بهره برداری نماید. از جمله، به تبلیغات برون مرزی اهمیت فوق‌العاده‌یی می‌دهد، به طوری که رادیوهای رژیم در هر شبانه روز، ساعت‌های بسیاری را صرف پخش برنامه به چندین زبان می‌کنند. در داخل کشورهای مختلف نیز تبلیغات، به اشکال رسمی یا غیر رسمی، توسط سفارتخانه‌های رژیم و سایر عمال ایرانی و بومی آن صورت می‌گیرد، تا آن جا که در مواردی (به طور مثال اخیراً در زیمبابوه) باعث اعتراض مقامهای رسمی این کشورها شده است. به طور کلی تلاش سیستماتیک در خرابکاری، توطئه‌گری و نفوذ در سایر کشورها، یکی از بخشهای بسیار فعال سیاست حکومتی خمینی را تشکیل می‌دهد که از ماهیت توتالیتر آن برمی‌خیزد. به طور مشخص، سپاه پاسداران رژیم از اوایل تشکیل خود، یک گروه خاص تحت عنوان غلط‌انداز «واحد جنبشهای آزادیبخش» به وجود آورد که وظایف مختلفی از قبیل برقراری ارتباط با عناصر و جریانهای هوادار خمینی، کسب اطلاعات در باره این نیروها، دادن انواع آموزشهای سیاسی — عقیدتی و نظامی به افراد مستعد، پرورش تروریست و آماده کردن این

نیروها برای کسب قدرت و نفوذ بیشتر در کشورهای خود و در صورت امکان، سرنگونی رژیمهای مربوطه، به عهده دارد. طبق گزارشی که این واحد در اواسط سال ۸۴ به اطرافیان خمینی داده، تا آن زمان با ۲۲ گروه فعال در دنیا که غالب آنها در آفریقای سیاه - به طور مشخص در چاد، گابون، زئیر، بوروندی، سیرالئون، کومور، سنگال و ساحل عاج - فعالیت می کنند، رابطه برقرار کرده است (۴).

خمینیسیم و «ضدامپریالیسم»

وجود و واقعیت جریانهای بنیادگرا، برای کشورهای غربی، به ویژه آمریکا، و نیز متحدان عرب و «اسلامی» آنها مزاحمتها و مشکلاتی ایجاد نموده است، با این حال در غالب موارد، با نا رضایی بدان تن در می دهند، چرا که به هر حال آن را سدی، هم در برابر پیشروی شوروی و هم در برابر پیدایش و رشد گرایشهای مترقی و انقلابی اصیل می دانند. گاه نیز در برابر پیشرویها و زیاده رویهای رژیم خمینی و متحدان و حامیانش به تهدیدها و عکس العملهایی دست می زنند، از قبیل ایجاد محدودیت در رفت و آمد نمایندگان رژیم خمینی یا ذکر نام رژیم مزبور در ردیف رژیمهای تروریست و تروریست پرور، چندی پیش نیز وزیر خارجه آمریکا رژیم ایران را ننگ تاریخ اسلام خواند. البته رژیم خمینی نیز از این گونه موضع گیریها به نفع خویش بهره برداری می کند و آن را خوراک تبلیغاتی خود می سازد، در حالی که واقعیت این است که آمریکا، تا وقتی که جانشین مناسب و باب طبع خویش را به وجود نیاورده یا نیافته است، به هیچ وجه به تضعیف رژیم خمینی رضایت نمی دهد و بنابراین، با علم به این که مخالفتها و تبلیغاتش علیه رژیم خمینی می تواند، لااقل در جهان سوم، از نظر تبلیغاتی به زیان خودش نیز تمام شود، با حساسگری و دقت دست به این کار می زند. با این همه و از این همه می توان دریافت که خمینیسیم و به طور مشخص رژیم خمینی، با امپریالیسم دارای تضادها، ناهمگونیها و کشمکشهایی هست. این تضادها در پارهیی موارد واقعاً هم آشتی ناپذیر است و از یک آشتی ناپذیری تاریخی - طبقاتی - فرهنگی بر می خیزد. اصولاً رژیم و سیستمی که دعوی حکومت جهانی، آن هم بر مبنای افکار و ارزشهای متحجر و پوسیده، دارد و در پی گسترش نفوذ خود به منطقه ها و کشورهای است که تا به حال قلمرو نفوذ قدرتهای دیگری بوده است، چگونه می تواند با منافع و مصالح آن قدرتها در تعارض قرار نگیرد؟ شعارها، ادعاها و عملکردهای «ضد امپریالیستی» سردمداران، حامیان و طرفداران رژیم خمینی - صرف نظر از ماهیت، انگیزه و محتوای آنها و اصولاً نوع برداشتشان از امپریالیسم - همه دروغ و ظاهر سازی نیست، بلکه گذشته از آن که بیانگر عقده ها و احساسات جریحه دار شده و لگد مال شده و هویت های نفی شده است، نشانه ستیزه جویی و زیاده طلبی یک جریان واپسگرا نیز هست که با یک «تابهنگامی» تاریخی در قرن بیستم و با اتکا بر پارهیی عوامل و زمینه های مساعد که نصیبش شده است، ادعا و رؤیای تشکیل یک ابر قدرت جهانی را نیز دارد و در جهت تحقق آن تلاش می کند؛ هر چند که به نسبت مایهیی که می گذارد، به علت این که شرایط تاریخی تحقق چنین رؤیاهایی، آن هم توسط نیرویی با این ماهیت ارتجاعی، مدتهاست که سپری شده، موفقیتش اندک و گاه هیچ است، و هر چند که در موارد بسیاری - از قبیل ماجرای گروگانگیری -

رژیمها، ادعاها و عملکردهای به ظاهر استقلال طلبانه و ضد امپریالیستیش، در مجموع، در خدمت منافع امپریالیستی قرار می‌گیرد و رشته‌های وابستگی را محکم‌تر می‌سازد. به طور کلی، این رژیم و این نیرو، از این رو که خود برقراری روابط و معیارهای «امپریالیستی» را با فرهنگ، ارزشها و اصولی به غایت عقب مانده، ارتجاعی و متعلق به دوره‌های ما قبل سرمایه‌داری مد نظر دارد، با امپریالیستها، ابر قدرتها و قدرتهای موجود، و در نهایت با هر نیرویی جز خود، ضدیت دارد. اما در عین حال دشمن و تضاد اصلی و استراتژیک خود را به خوبی می‌شناسد و برای مقابله با آن، و نیز برای پیشبرد هدفهای ارتجاعی و توسعه طلبانه خود، در صورت لزوم، با هر نیرو و رژیمی، از جمله رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی و رژیم صهیونیستی اسرائیل - به رغم موضعگیریهای تند و تیزی که علیه آنها می‌کند - وارد معامله و ساخت و پاخت می‌شود. بر اساس همین برداشت از گرایشهای «ضد امپریالیستی» و «استقلال طلبانه»، وقتی مثلاً رئیس جمهور رژیم خمینی به پاکستان سفر می‌کند یا نخست وزیر ترکیه در ایران مورد استقبال قرار می‌گیرد، اصولاً نمی‌توان پذیرفت که تمایل و قصد آگاهانه‌یی به تقویت و استحکام پیوندهای وابستگی به آمریکا، یعنی ابر قدرتی که ترکیه و پاکستان در زیر چتر نفوذی آن قرار دارند، لااقل در مخیله خمینی، وجود دارد، بی‌تردید یکی از انگیزه‌های چنین تلاشها و روابطی، غیر از تمایل به خروج از انزوای سیاسی و اقتصادی، این تصور خود بزرگ بینانه و خود فریبانه است که این رژیم می‌تواند پیوندهای این گونه رژیمها را با ابر قدرتهای موجود سست کند و آنها را زیر نفوذ «جمهوری اسلامی ایران» درآورد و اگر نشد، از چتر روابط دوستانه با این حکومتها و امکانات ناشی از آن برای تقویت روحی، سیاسی و اجتماعی جریانهای بنیادگرا در این کشورها استفاده کند. البته مشکلات فراوان داخلی و خارجی رژیم، از جمله انزوایی که از هر سو - به دلیل عملکردهای توطئه گرانه، ضد بشری و تجاوز طلبانه خود و نیز به خاطر افشاگریها و ضربات نیروهای مقاومت و شورای ملی مقاومت - دامنگیرش شده، آن را به آن چنان موضع ضعفی کشانده که مجبور شده است از بسیاری از ادعاها و تبلیغات و تاخت و تازهایش علیه همین کشورها نیز دست بردارد و مدعی شود که می‌خواهد با «همه عالم» روابط عادی و سالم برقرار نماید (۵). در مورد کشورهایی از قبیل ترکیه و پاکستان، دادن باجها و امتیازهایی به منظور جلب همکاری آنها در محدود کردن و احیاناً سرکوب عناصری که به دلایل مختلف - به ویژه به دلایل مبارزاتی و امنیتی - ناچار به ترک کشور می‌شوند، در جای خود اهمیت به سزا دارد. با این همه، با تضعیف روز افزون پایگاه داخلی رژیم، تمایل آن به گسترش نفوذ خویش - به هر وسیله - به خارج از مرزها نه تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه بیشتر نیز می‌شود، اگر چه از نظر عملی، این کار از گذشته مشکلتر باشد. در این صورت طبیعی است که این تمایل، آن جا که به اشکال گوناگون به مرحله عمل در می‌آید، هم چنان در قدرتهای بزرگ و کوچک عالم ترسها، نگرانیها و عکس العملهایی برانگیزد. از سوی دیگر، این امر باعث می‌شود که در پاره‌یی نیروها و رژیمها که مترقی و انقلابی هستند، یا لااقل به طور جدی چنین ادعایی را دارند، هنوز توهمها یا تردیدهایی در قبال رژیم خمینی وجود داشته باشد، تا آن جا که به رغم بسیاری از موضعگیریها و عملکردهای ضد و نقیض و حتی سازشکارانه این رژیم در قبال امپریالیستها، به رغم جنگ افروزی و توسعه طلبیش و به رغم سرکوب و اختناق خشن و وحشیانه‌یی که اعمال می‌کند، آگاهی یا جرأت یا اطمینان لازم را برای محکوم کردن آن - یا

دست کم حمایت نکردن از آن - نداشته باشند و هم چنان این رژیم را رژیمی «ضد امپریالیست» ارزیابی نمایند، واقعیت تلخ و تأسف بار این است که هنوز برخی از رژیمها و نیروها - چه متحد آمریکا باشند چه مخالف آن - ادعاها و شعارهای «ضد امپریالیستی» رژیم و حمایتهای صورتش از پاره‌یی از نهضت‌های انقلابی و مردمی را جدی می‌گیرند، از نظر نگارنده ساده اندیشانه است اگر رأی منفی یا ممتنع یا غیبت عده‌یی از کشورها را به هنگام محکومیت نقض حقوق بشر در ایران، در اجلاس سازمان ملل متحد، صرفاً به خاطر کمک‌های مالی رژیم خمینی به آنها یا پاره‌یی ملاحظات و نگرانی‌های سیاسی بدانیم. آیا نباید در این امر، این عامل را نیز دخیل بدانیم که برای پاره‌یی از این نیروها و رژیمها - حتی آنها که علی‌الاصول مترقی، انقلابی، ضد امپریالیست و مستقل به حساب می‌آیند، یا لاقلاً از آنها انتظار حمایت فعال یا منفعل از یک رژیم ارتجاعی، خونخوار و ضد بشری نمی‌رود - در قطب بندی میان «امپریالیسم» و «ضد امپریالیسم»، به ویژه در جهان سوم، رژیم ایران هنوز در جبهه رژیم‌های «مستقل» و «ضد امپریالیست» ارزشیابی می‌شود؟ آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که هنوز تقسیم بندی‌ها و سیستم ارزیابی در سطح جهانی، به ویژه در میان نیروهای مترقی و ضد امپریالیست جهان سوم، که به طور عمده از بینش «اردوگاهی» خاصی مبتنی بر تضاد میان اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه امپریالیسم برمی‌خیزد، به گونه‌یی است که این نیروها نمی‌توانند رژیم خمینی را، لاقلاً در ظاهر، ضد امپریالیست نشانند، چرا که در غیر این صورت بسیاری از محاسبات و معیارهاشان به هم می‌ریزد؟

جای پای بینش «اردوگاهی»

این سؤال و پاسخ مثبت به آن زمانی معنی و مفهوم موجه تری می‌یابد که توجه کنیم که هنوز بسیاری از نیروهای به ظاهر «چپ» وطنی، که قاعدتاً باید با تجربه خمینی به طور ملموس تر و عینی‌تر آشنا باشند، هم چنان به معیارهای کلاسیک و سنتی مبارزه ضد امپریالیستی، آن هم با برداشتهایی صوری و سطحی، پایبندند. مگر نه این که، صرفنظر از امراضی از قبیل غرض ورزی، کوتاه بینی و حسادت‌های تنگ نظرانه که پاره‌یی از این نیروها به شدت به آن مبتلایند، هنوز دادن یا ندادن این یا آن شعار، ملاقات یا عدم ملاقات با این یا آن شخصیت، حد و مرز استقلال و وابستگی، سازش و قاطعیت، ضدیت با امپریالیسم و دوستی با امپریالیسم را تعیین می‌کند؟ آیا جوهر چنین تحلیلی همان تفکر و بینش حزب توده نیست؟ مگر حزب توده نیز زمانی با استناد به همین معیارها رژیم خمینی را ضد امپریالیست نمی‌دانست و امروز نیز باز با استناد به همان معیارها - که بر اساس آنها رژیم خمینی هنوز هم باید «ضد امپریالیست» باشد و بسی بیش از گذشته!! - شورای ملی مقاومت و مجاهدین را در راه سازش با امپریالیسم نمی‌بیند؟ اگر در نظر بگیریم که حزب توده، صرفنظر از فرصت طلبی سیاسی و آمادگیش برای سازش با هر رژیمی و تلاش برای کسب قدرت از بالا به روش‌های سازشکارانه یا کودتاگرانه، کلاً نیروی وابسته‌یی است که سیاست‌ها و تحلیل‌هایش، در مجموع، از خارج دیکته می‌گردد، هم منشأ بودن برداشتهای پاره‌یی از نیروهای به ظاهر چپ و برخی از رژیمها و نیروهای خارجی که ارزیابی غیر واقع بینانه یا

فرصت طلبانه‌یی از رژیم خمینی دارند - یعنی همان تفکر و سیاست «اردوگاهی» خاص - روشن‌تر می‌گردد. در این میان شورای ملی مقاومت، و در محور آن مجاهدین خلق، تنها نیروی بزرگ سازمان یافته‌یی است که بی باکانه علیه این گونه برداشتهای صوری به پا خاسته و به رغم تمامی کج فهمیها و شبهه پراکنیهای کسانی که هم چنان در گذشته جا خوش کرده‌اند، با در نظر گرفتن شرایط و روابط پیچیده بین‌المللی امروز، که خمینیسیم و بنیادگرایی - ولو به طور موقتی و مرحله‌یی - یکی از عناصر آن است، بر اساس مصالح ملی و با تکیه بر مقاومت مردمی، راه جدیدی را گشوده است. البته این راه، هم چون هر راه جدید و نا آشنای دیگر، می‌تواند متضمن خطرها، اشتباهها و ضعفهایی نیز باشد، ولی در عین حال، نارسایی راه و روشی را که بر اساس سیاست و بینش «اردوگاهی» مزبور دنبال می‌شده و می‌شود، نشان می‌دهد. سرنوشت رقت بار حزب توده و اذتاب آن، نارسایی و شکست آن راه و روش و سیاست را در عمل به خوبی بارز نمود.

همین سیاست، که از آن بینش و آن قطب بندی برمی‌آید و قادر به درک و توضیح اهمیت، عملکرد و روابط رژیمهایی مانند رژیم خمینی - و اصولاً جریان خمینیسیم و بنیادگرایی - نیست، خواه نا خواه باید روابطش را با رژیم خمینی بر اساس ادعاها و موضعگیریهای «ضد امپریالیستی» و «مستقل» این رژیم تنظیم کند، نه بر اساس ماهیت ارتجاعی و ضد بشری آن. نیروهایی هم که به سیاست خارجی شورای ملی مقاومت می‌تازند و از هر پدیده‌یی که با معیارهای کلاسیک آنها از انقلاب و ضد امپریالیسم نمی‌خوانند بر می‌آشوبند، با همه دشمنیهایی که نسبت به حزب توده ابراز می‌دارند، در نهایت از همان دیدگاه تبعیت می‌کنند. فقط معلوم نیست که، با این تفاسیل، چرا حکم به مستقل بودن و ضد امپریالیست بودن رژیم خمینی نمی‌دهند؟! مگر رژیم خمینی رژیمی نیست که، در مجمع عمومی سازمان ملل، غالب رژیمهای امپریالیستی یا وابسته به امپریالیسم آن را محکوم کرده‌اند؟! مگر این رژیم، رژیمی نیست که کوبا و نیکاراگوئه و کره شمالی و ... آن را ناقض حقوق بشر نمی‌دانند و شوروی و چکسلواکی و غیره ظاهراً رأی مثبتشان به قطعنامه مزبور را پس می‌گیرند و از جانب مقامات رژیم از آنها قدردانی می‌شود؟ مگر این رژیم رژیمی نیست که با یمن جنوبی و کره شمالی و کوبا و نیکاراگوئه و آنگولا و موزامبیک روابط نزدیک و دوستانه دارد، امری که در دوران شاه به هیچ وجه سابقه نداشت؟ مگر به طور عمده بلندگوها و بوقهای امپریالیستی نیستند که دائماً از خطر خمینیسیم و بنیادگرایی، از بحران سازی و امنیت زدایی این رژیم و ... سخن می‌گویند؟ مگر عمال و دست نشاندهان این رژیم تا به حال بسیاری از وابستگان امپریالیسم و صهیونیسم را با عملیات انتحاری و ... نابود نکرده‌اند؟ نشریات و عنوانهای اخبار و مطالب رسانه‌های خبری و اطلاعیه‌های رسمی رژیم را نگاه کنید؛ جز ضدیت با «امپریالیسم» جز حمایت از غالب جنبشهای آزادیبخش - حتی غیر مذهبی - که مورد تجاوز امپریالیستها و وابستگانشان قرار گرفته‌اند، جز روابط «دوستانه» و «برادرانه» با تمامی رژیمها و کشورهای ضد امپریالیست و چپ و مترقی و ... کسب تأییدیه از آنها چیزی دیده نمی‌شود! می‌بینیم که با همان معیارهایی که شورای ملی مقاومت و مجاهدین وابسته به امپریالیسم، در حال سازش با بورژوازی بین‌المللی، چرخش به راست و ... تلقی می‌گردند، رژیم خمینی صد البته که ضد امپریالیست است! در این حال، مشاهده می‌کنیم که علاوه بر حزب توده، بعضی از رفقای به ظاهر چپ نیز خرده می‌گیرند که

«رهبری مجاهدین چه تلاشی برای جلب حمایت نیروهای مترقی و انقلابی کرده است و چرا به عوض نیروها و دولتهای انقلابی و مترقی مدام بر شمار نیروهای مرتجع در حمایت از مجاهدین افزوده می‌شود؟» (۶). صرفنظر از این که به هر حال این رفقای «جویای نام آمده» باید بسیاری از واقعیتها را که ناقض حکم کلی آنها هستند، به عمد نادیده بگیرند تا ادعاهایشان بی «رد خور» از کار در بیاید، در پاسخ به آنها باید گفت: آخر کدام نیرو و دولت انقلابی و مترقی باقی مانده است که رژیم «ضد امپریالیستی» خمینی بر روی آن دست نگذاشته باشد؟! اتفاقاً این گونه «رفقا» هستند که باید به خاطر حسابگریها، تنگ نظریها و ساده اندیشیهای «متحدان» بالقوه بین المللیشان مؤاخذه شوند و حساب پس دهند. ولی چه سود، چرا که جوهر ارزیابی و موضعگیری این «نیروهای انقلابی و مترقی» و آن «نیروهای انقلابی و مترقی» یکی است! در این حال آدم دلش به حال حزب توده بیچاره می‌سوزد که بد شانسی آورد و دستش زود رو شد و به چنگال خمینی افتاد، والا هنوز هم رژیم خمینی را ضد امپریالیست می‌نامید و شاید می‌توانست بسیاری از توده‌بیهای شرمگین را نیز با خود هم‌نوا سازد. اتفاقاً نه ماهیت رژیم و نه روابط بین‌المللی آن، با دو سه سال پیش چندان فرقی نکرده است و امروز نیز، با استناد به نمونه‌های بسیاری، که برخی از آنها ذکر گردید، می‌توان چهره کریه رژیم را آرایش «ضد امپریالیستی» کرد، حتماً حزب توده هنگامی که می‌شنود مثلاً موسوی خوئینی‌ها قانون «از کجا آورده‌یی» را به مورد اجرا می‌گذارد و دستور مصادره اموال ثروتمندان را می‌دهد، یا مثلاً با خبر می‌شود که حتی، به عنوان نمونه، یکی از رژیمهای «برادر» یا «پسر عمو» هم علیه رژیم خمینی رأی نمی‌دهد، در دلش افسوس می‌خورد و بر شانس بد خود و سر سختی و کله خری خمینی لعنت می‌فرستد که چنین بور و ناکامش کرده است! ولی این ناکامی هیچ تغییری در جوهر دیدگاه و سیاستش به وجود نیاورده است، حزب توده و هم مسلکان بی شرم یا شرمگینش که دیگر جرأت ندارند رژیم خمینی را «ضد امپریالیست» بخوانند ولی گاه، به نادرست و با درکی مکانیکی، آن را رژیم «وابسته» می‌شمارند، که البته روی دیگر همان سکه است، شورای ملی مقاومت را به سازشکاری متهم می‌کنند. در این جا فرصت آن نیست که در زمینه بینش و سیاست «اردوگاهی» و انحرافات ناشی از آن، به ویژه در نیروهای وطنی، بیش از این سخن گفته شود. هدف این مقاله هم این نیست. فقط در ارتباط با پدیده خمینیسم و بنیادگرایی و تضاد آن با امپریالیسم، گریزی به بینش مزبور، که از موضعگیری درست در قبال این پدیده، و در نتیجه در برابر ضد آن، نارسا و ناتوان است، ضروری شمرده شد. در واقع هدف نویسنده این بود که به طور خلاصه نشان دهد که پیدایش پدیده خمینیسم — حتی به عنوان یک عارضه مرحله‌یی — تا چه حد می‌تواند در بنیان تفکراتی که تا به حال، به طور مستقیم یا غیر مستقیم و آگاهانه یا ناخودآگاه، بر سیاست و موضعگیری برخی از نیروهای مترقی و انقلابی حاکم بوده است، خلل وارد آورد و ضرورت حیاتی دستیابی به یک بینش نواز روابط و قطب بندیهای جهانی را آشکار سازد، بینشی که قادر باشد پدیده‌هایی از این قبیل را نیز توضیح دهد و در تحلیل و موضعگیری به درستی به حساب آورد. نگارنده در آینده سعی خواهد کرد که این موضوع را — در واقع این دو موضوع را، که در این جا در یک مقاله آمده است — بیشتر بشکافد و در عین حال امیدوار است صاحب‌نظران مسئول به بحث و تبادل نظر گسترده‌تر در این زمینه دامن بزنند و این نوشته را به منزله باز کردن بحثی جدی بدانند که

می‌تواند دارای نتایج عملی اساسی باشد.

آینده «نهضت جهانی خمینیس»!

گفتیم که رژیم خمینی، به شکلهای و شیوه‌های مختلف، در تلاش گسترش قلمرو نفوذ خویش است و در این جهت از هر دستاویز و فرصتی بهره می‌گیرد: از خودکشی یا مرگ آن سرباز مصری که در صحرای سینا به روی اسرائیلیها آتش گشود تا تظاهرات سیاهان در آفریقای جنوبی و از مراسم حج تا عملیات تروریستی در فرودگاههای رم و وین. در همان حال در صدد خروج از انزوای نیز هست. ضد امپریالیسم کاذب او نیز - که در مواردی امر را بر بعضیها مشتبیه می‌سازد - مکمل توسعه طلبی اوست، ولی در عین حال، برای خروج از انزوا، گاه ناچار است از آن کوتاه بیاید. در هر صورت همه این سیاستها و روشهای به ظاهر متناقض را - که در واقع دوروی یک سکه‌اند - با سرسختی و پیگیری دنبال می‌کند، چه دعوای مرگ و زندگی در میان است و باید با چنگ و دندان از موجودیت خود دفاع نماید. اگر چه رژیم بودجه و انرژی زیادی را مصروف توطئه و تبلیغات می‌کند، ولی - همان طور که گفتیم - بدون وجود امکانات مساعد، یعنی گرایشهای و جریانهای بنیادگرا و زمینه‌های روانی و اجتماعی آنها، این اقدامات کارآیی چندانی ندارند. البته میزان پیشروی و موفقیت خود این جریانها نیز در هر کشور، متناسب با شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، تفاوت می‌کند. مثلاً در لبنان، غیر از حضور یک جماعت شیعه «مستضعف»، وجود جنگ داخلی به مثابه عاملی مساعد برای نفوذ خمینیس عمل کرده است، اگر چه سوریه به عنوان مهمترین کشور خارجی مؤثر و نافذ در لبنان، با آن که هنوز نزدیکترین متحد رژیم خمینی به شمار می‌رود، هیچ گونه تمایلی به گسترش دخالت رژیم خمینی در لبنان ندارد، به ویژه که در درون کشور خود با یک جریان بنیادگرا یعنی اخوان المسلمین در کشمکش است. حضور نیروهای وابسته به رژیم خمینی در لبنان و اصولاً خطر خمینیس، به نوبه خود یکی از عواملی بوده است که پاره‌یی از نیروهای بومی درگیر در لبنان را به امضای موافقتنامه آشتی و همکاری به ابتکار رژیم سوریه، واداشته است، امری که نارضایتی و مخالفت رژیم خمینی و وابستگانش در لبنان، یعنی «حزبالله» و «امل اسلامی»، را آشکارا برانگیخت و روزنامه‌های رژیم، از جمله روزنامه «جمهوری اسلامی»، در مخالفت با این موافقتنامه قلم فرسایی بسیار کردند. وجود زمینه‌های مساعد و تهدید عینی بنیادگرایی و خمینیس آن چنان است که این تصور که با سقوط رژیم خمینی در ایران خمینیس از دنیا رخت بر خواهد بست، ساده انگارانه به نظر می‌آید، اگر چه در آن صورت این پدیده بسیار ضعیف خواهد شد. عقب ماندگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی یکی از عوامل مناسب رشد خمینیس است، همان طور که گفته شد چه در برابر خمینیس و چه در برابر طرز تفکر و جبهه گیری «اردوگاهی» تا کنون حاکم، باید بینش، سیستم ارزشی، سیاست و راه و روش جدیدی به عنوان آلترناتیو پدید آید و مفاهیم جدیدتر و عمیق‌تری از «استقلال»، «حاکمیت ملی» و «مبارزه ضد امپریالیستی» ارائه گردد. خوشبختانه باز هم در ایران است که چنین آلترناتیوی شکل گرفته و در حال رشد و گسترش است و نمونه خود را به جهان عرضه می‌کند. از سوی دیگر چندی است که در سایر کشورهایی نیز که به طور مستقیم یا غیر مستقیم

در معرض تهدید «بنیادگرایی» قرار دارند، چه در میان نیروهای ملی و ترقیخواه و چه در میان رژیمهای متمایل یا وابسته به غرب، پس از رویارویی با تجربه رژیم خمینی، نمونه‌هایی از سنجیده‌کاری و هوشیاری در چارچوب منافع و مصالح خودشان پدید آمده است. دیگر هیچ نیروی به واقع ترقیخواهی حاضر نمی‌شود امکانات فکری و عملی خود را در خدمت نیروهای بنیادگرا، حتی اگر در جامعه خود قدرتمند باشند و مبارزه سرسختانه‌یی را علیه رژیمهای حاکم به پیش برند، قرار دهند تا بر سر کار آیند و به پیروی از الگوی خمینی، تاریکی و تباهی را حاکم سازند. هم‌چنین کمتر رژیمی حاضر می‌شود شرایطی را فراهم آورد که آن‌چه در ایران اتفاق افتاد در کشور او نیز تکرار گردد، به ویژه که تجربه شاه که حاکی از این بود که امپریالیسم، آن‌جا که منافعش ایجاب کند، متحدان و وابستگانش را نیز فدای منافع خود می‌سازد. در پیش روی آنهاست و بنابراین دیگر در موضع اعتماد مطلق نسبت به آمریکا قرار ندارند. پس در برابر پدیده بنیادگرایی و خمینیسم، سیاستی حساب شده تر دنبال می‌کنند؛ از یک سو تلاش برای محو تدریجی آن در جامعه خود و از سوی دیگر، به حساب آوردن و جدی گرفتن مقاومت ایران که مبارزه‌یی پیگیر و همه جانبه را با خمینیسم دامن می‌زند. البته این رژیمها، بر حسب شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه خود، سیاستهای مختلفی دارند که از قاطعیت در برابر «بنیادگرایی» تا دادن برخی امتیازات و رعایت ظواهر «شرعی»، برای سوار شدن بر موج بنیادگرایانه و مهار کردن آن، یا آمیزه‌یی از این دو، نوسان می‌کند. نوع این سیاست، هم به نوع رابطه با رژیم خمینی و هم به میزان قدرت و فعالیت جریانهای بنیادگرا بستگی دارد. در تونس به طور عمده سیاست نوع اول دنبال می‌شود، در پاکستان - که طبق قانون اساسی سال ۱۹۵۶، رژیمش «جمهوری اسلامی» خوانده می‌شود - سیاست دوم و در ترکیه (۷) و مصر، ترکیبی از این دو. در سودان نومیبری و مصر سادات، در مواردی، حرکت‌هایی در جهت اجرای فرامین و قوانین «الهی» (از قبیل اعمال مقررات قصاص و حدود یا برقراری حجاب اجباری) صورت گرفت. فراموش نکرده‌ایم که حدود یک سال پیش بود که «محمود محمد طه»، رهبر جنبش «برادران جمهوریخواه»، به جرم مخالفت با برقراری حدود و قصاص، به دستور نومیبری اعدام گردید. ذکر این نکته بی‌جا نیست که از دلایل مخالفت او با اجرای این قوانین، نقض برابری میان شهروندان مختلف العقیده، تهدید وحدت ملی، نفی استقلال دادگستری، تحقیر مردم و «خوار کردن اندیشه، اندیشمندان و مخالفان سیاسی» بوده است (۸). در هر صورت نه نومیبری و نه سادات، چنان که می‌دانیم، از این سیاست طرفی نبستند و هر یک به نوعی از صحنه کنار رفتند و جانشینانشان در جهت عرفی‌تر کردن قوانین و روش حکومت حرکت کردند. در پایان باید گفت که در جوامعی مانند ایران، مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با خمینیسم و «بنیادگرایی» نیست و اصولاً هر مبارزه جدی به خاطر کسب آزادی و استقلال واقعی، از همین مسیر می‌گذرد. نیروهایی که با ادعاهای چپ نمایانه و به ظاهر «ضد امپریالیستی» جبهه این مبارزه را تضعیف می‌کنند، در آن واحد هم به آسیاب خمینیسم و هم به آسیاب امپریالیسم آب می‌ریزند.

منابع و توضیحات:

۱- «ولایت فقیه»، ص ۴۲

۲- ر.ک به: *SOU'AL (L'Islamisme - aujourd'hui)*, avril 1985, pp. 45, 46

۳ و ۴- ر.ک به: *Khomeiny: Subversion-en-Afrique-Noire, LESOLEIL, No. 4327*

۵- اشاره به سخنرانی خمینی در ۱۱ آبان ۶۴

۶- نشریه کار (سازمان آزادی کار ایران)، شماره ۴، آذر ۶۴

۷- در مورد پاره‌یی از امتیازات کسب شده توسط بنیادگرایان در ترکیه رجوع کنید به: فیگارو، ۱۲ اوت ۸۵، مقاله «ترکیه به کجای می‌رود؟»

۸- ر.ک به: *SOU'AL*, pp. 220, 221

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

روحانیت در آزمایش

«انقلاب» و «حاکمیت»

جلال گنجهای

هفت سال پس از سقوط رژیم «شاه» و به حاکمیت خزیدن ارتجاع مذهبی و آخوندی، هنوز دریافت عمومی از ماهیت و کم و کیف دستگاه روحانیت روشن و کامل نیست. این مشکل دامنگیر بسیاری از ناظران و مفسران هم وطن یا خارجی اوضاع ایران نیز می باشد. قطعاً داشتن یک دریافت صحیح، برای موضعگیری مسئولانه در قبال این جریان ضروری است و کسب آن به بررسیهای جامع و مشروحی نیاز دارد. از این بابت تا کنون کوتاهی و تأخیر بزرگی صورت گرفته است، با این همه بحثهای کوتاه و جزئی نیز فایده خود را خواهد داشت. در این نوشته ما فقط به این مسأله می پردازیم که «روحانیت» در اثر انقلاب ضد سلطنتی ۵۷ و به دست گرفتن حاکمیتی ننگین و جنایتبار، که با مباشرت «خمینی» محقق شد، چه تحولاتی پذیرفته و تأثیر این انقلاب و این حاکمیت در وضعیت خود روحانیت چه بوده است؟ برای پاسخ به این سؤال یادآوری چند نکته، به عنوان مقدمه بحث، ضرورت دارد.

نکته اول: جامعه روحانیت که همواره با مسائل سیاسی و تحولات اجتماعی درگیر بوده و معمولاً نیرو بخش جریانهای متضاد سیاسی، حتی در یک دوره واحد، می شده، خود هیچ گاه به معنی اخص کلمه یک جریان سیاسی نبوده است. به بیان دیگر، اشتغال به سیاست و پیگیری فعالانه تحولات اجتماعی، کسب دانشها و مهارتهای ضروری در فعالیتهای سیاسی و... از جمله دخالت فعال در امر گرفتن قدرت یا دخالت در معادلات آن به طور مشخص جزء فعالیتهای رسمی و شناخته شده مجامع آخوندی نبوده است، هر چند همواره وزنه اجتماعی بزرگی بوده که معمولاً توسط کانونهای اصلی سیاسی (با ماهیتهای مختلف) مورد بهره گیری قرار گرفته است. بی تردید این جماعت همیشه دارای خواستههای سیاسی کم یا زیاد، مبهم یا روشن، بوده ولی به طور مستقیم و به صورت یک جریان، یک موجودیت سیاسی را ارائه نمی کرده است. این مجموعه، گر چه دارای بعضی قطبهای سخت «ضد سیاست» نیز بوده، به خاطر وزنه اجتماعی میوه رسیده مبارزات سیاسی دیگران را به سرعت می بلعید

یا ثمرات مبارزات مردم را از اساس نابود می‌ساخت و ... چیزی که در مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب ضد سلطنتی به روشنی قابل لمس است.

نکته دوم: روحانیت، به رغم ادعای دفاع از یک مجموعهٔ مشخص «احکام فقهی» که پاسخگوی همهٔ مسائل! است، از چارچوبهای نظری واحد و دقیقی برخوردار نیست که به موجب آن در معرکهٔ تخاصم طبقات اجتماعی یا تمایلات ناهمگون یک طبقهٔ معین، یک پارچه تکلیفی مشخص و روشن داشته باشد. تاویل پذیری موازین «فقه» و عرصهٔ گستردهٔ مقولاتی از قبیل «مصلح اسلام»، «مصلح روحانیت»، «کیان» و «بیضهٔ اسلام»، «احکام ثانویه» و ... به گونه‌یی است که می‌بینیم از میان «علمای اعلام» مدافعان صریح اللهجهٔ طبقات اجتماعی مختلف یا لایه‌های گوناگون طبقه‌یی مشخص، همزمان با حفظ عناوین و مراتب آخوندی خویش، درون این جامعه حضور دارند. تاکنون وزنهٔ غالب، همواره از آن تمایلات سنتی‌تر و محافظه کارتر بوده است و قاعدتاً نیز، به اقتضای روحیهٔ موقعیت شناس! حضرات، جز این نمی‌توانست باشد.

نکته سوم: همان گونه که از مطالب گفته شده می‌توان نتیجه گرفت، جریان آخوندی همواره حامل انواع تناقضهای بارز یا قابل بروز بوده است. در ضمن روشن است که صف‌بندیهای اجتماعی در میان روحانیت و فعال شدن تضادها در میانشان حتماً به صورت تئوریهای متضاد انعکاس می‌یابد. حرفةٔ نظریه پردازی این جماعت ایجاب می‌کند که «محمل شرعی» هر موضعگیری را قبلاً آماده کرده و متناسب با آن به قدر کافی «فتوی» صادر نموده باشند. آن چه موجب بروز این تضادها می‌شود یا به تشدید آن می‌انجامد، به طور عمده، تنشهای موجود در جامعهٔ پیرامون است. چنین تنشهایی هر چه به درون آن تودهٔ اجتماعی که تکیه گاه موجودیت «روحانیون» است، بیشتر راه یابد، انعکاس سریع‌تر و مؤثرتری درون صفوف «علمای اعلام» دارد. نتیجه و معنی نکات یاد شده به صورت زیر قابل فهرست کردن است:

- ۱- در میان پیشتازان تحولات اجتماعی، روحانیون را دیرتر و کم‌تر می‌توان یافت.
- ۲- تقریباً تمامی جریانهای قابل توجه مبارزات سیاسی - اجتماعی مشابه‌ها و مخاطبهای و حمایتهای روحانی متناسب را به دست می‌آورند و در این میان لائیکها و ماتریالیستها نیز بی‌نصیب نیستند.
- ۳- تاکنون، به علی که اشاره خواهد شد، هیچ دگرگونی اجتماعی عمده نه تنها به حذف روحانیت نینجامیده، بلکه از تقدیم تمام یا بخشی عمده از رهبری خویش به روحانیت مصون نمانده است.
- ۴- به دنبال تحولات پیگیر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، روحانیت نیز متناسب با آن تحول یافته است. این تحول در اندیشه و منش، در مناسبات درونی و در تعداد و نشاط صنفی آنان خود را نشان می‌دهد.

اکنون، با توجه به آن چه گفته شد، می‌توانیم به مسألهٔ اصلی این بحث بپردازیم. سؤال این است: روحانیت شیعهٔ ایران که برای اولین بار با تجربهٔ حاکمیت مستقیم، آن هم

متکی به حمایت گسترده و بی دریغ مردمی در فضای انقلاب توده‌یی علیه نظام شاهنشاهی آشنا گشت و، بلا منازع، به قدرت و امکاناتی فراوان دست یافت، بر اثر این تجربه چه دگرگونی‌هایی یافته است و چه سرنوشتی می‌تواند در انتظار آن باشد؟ به ویژه که می‌بینیم روحانیت، پس از دست یافتن به این حاکمیت، به سرعت اعتبار و آبروی خویش را از دست می‌دهد.

بخش غیر حاکم روحانیت

چنان که می‌دانیم جمع آخوندهای رژیم «خمینی»، که تضادهای و جناح‌بندیهای خود را دارند، هنوز همه آخوندهای گوناگون را نمایندگی نمی‌کنند و هم اکنون ما در ایران ۲ دسته جداگانه (حکومتی و غیر حکومتی) در میان آخوندها داریم. تغییرات پدیدار شده در اثر انقلاب ضد سلطنتی و حاکمیت رژیم «خمینی» در میان این دو دسته متفاوت است، هر چند پاره‌یی از این تغییرات در هر دو بخش خود را نمایان ساخته است.

اول ببینیم علت جذب نشدن این بخش به رژیم خمینی چیست. در میان آخوندهایی که به درون حکومت راه نیافتند یا به دنبالش روانه نشدند، مسلماً نمونه‌های فراوانی یافت می‌شوند که نوعی جلالت مآبی و اجتناب از وارد شدن در میدان تضاد و عمل، آن هم در مراکز دولتی — که حتماً تقدس و اعتبار «محراب نشینی» را مخدوش می‌کند، آنان را به «احتیاط» از دخالت در امور «حق الناس» وادار کرده است. ولی دلایل عمده کنار کشیدن روحانیون شاخص از رژیم خمینی عبارتند از:

الف: سهم‌خواهی افزون‌تری که برای خمینی انحصار طلب قابل قبول نبود. بعضی از این عناصر با جناحهای مغلوب درون حکومت همکاری‌هایی کردند ولی موفق به تحمیل خویش به خمینی نگشتند.

ب: داشتن موضعی ارتجاعی‌تر از خمینی، که آنان را به طور روز افزون به ضد انقلاب مغلوب نزدیک کرده است.

ج: درک غیر اجتماعی از اسلام و فرار مطلق از دخالت در سیاست و مبارزه اجتماعی.

این بخش روحانیت از دیر باز با جریان خمینی مخالف بود و در رویدادهای انقلاب ضد سلطنتی نیز تا توانست نقش باز دارنده ایفا کرد؛ با این همه هرگز به اندازه جریان رقیب (روحانیت حاکم) برای منافع مردم و انقلاب خطرناک نیست. نه به خاطر این که دارای تئوریک یا دیانت پیشرفته‌تر و برتری دارد؛ درست به عکس: عقب ماندگیش امکان دجالیت مستضعف پناهانه و توهم آفرینی و فریب خلق را از او سلب کرده است. بعضی از اینان آن قدر از مرحله پرت هستند که دیروز، در گرماگرم خون و آتش انقلاب ضد سلطنتی، با «شهبانو» که به زیارت ائمه رفته بود! ملاقات کردند و امروز، با همه مشروعیتی که مقاومت انقلابی برای موضعگیری علیه «خمینی» ایجاد کرده است، و با همه دشمنیهای دیرینه‌یی که با خمینی دارند، نای حرف زدن ندارند. آن قدر بی جوهرند که، به رغم بی اعتقادی از پرده

برون افتاده‌شان به خمینی و دار و دسته او، دلقک‌نمایشهای خمینی می‌شوند، به تلویزیون کشانده می‌شوند و از روی ترس، برای پیروزی «رزمندگان اسلام» دعا می‌کنند و اشک تمساح می‌ریزند، نه واقعاً چندان جدی هستند و نه برای خویش نقشی قائلند. خمینی هم می‌داند که حد اکثر خطر این‌ها بیش از غرغرهای پراکنده و نفرین و ناله‌های پست‌وخانه نیست. از این رو به حال خود رهایشان کرده و گاه نیز با پول و تشریفات دست‌نوازش به سر و گوش‌شان می‌کشد. لزومی ندارد تأکید کنم که در این بحث و تقسیم‌بندی، از روحانیانی که از همین حوزه‌ها برخاسته‌اند و چه بسا دارای اعتبار و عناوینی هم هستند ولی اینک در صفوف رزم یا در موضع حمایت از جنبش مقاومت انقلابی و مجاهدین خلق قرار دارند، سخنی نمی‌گویم. همین قدر برای اطلاع پاره‌یی از خوانندگان یادآوری می‌کنم که نمونه‌های اعتراض و نفی رژیم خمینی از موضع ترقیخواهی و انقلابی نیز در حوزه‌های آخوندی وجود دارند. این نمونه‌ها، که به طور عمده پیرامون مجاهدین خلق و مقاومت انقلابی قرار دارند و گاه در همین راه به شهادت رسیده‌اند، از آن‌جا که بخشی از نیروهای مقاومت عادلانه و مجاهدین خلق هستند و تأثیر انقلاب ضد سلطنتی و حاکمیت خمینی بر اینان درست همان است که بر تمامی نیروهای «مقاومت» و بر تمامی مجاهدین، موضوع بحث این مقاله قرار نمی‌گیرند. حال به تحولات روحانیت غیرحکومتی می‌پردازیم. روحانیانی از این قبیل، از آن‌جا که اصولاً اهل بررسی وقایع — برای آن که در صورت لزوم آگاهانه در رویه و راه خویش تغییری ایجاد کنند — نیستند، از تحولات مربوط به انقلاب ضد سلطنتی نیز نتایج شایسته‌یی که به مثابه یک جمع‌بندی راهنما باشد، نگرفته‌اند. رویدادها و اظهارات قطبهای این جریان نشان می‌دهد که در میان آنان به طور عمده دو گرایش تقویت شده است: بخشی از ایشان، با تأکیدی بیشتر، به فعالیت مذهبی جدا از سیاست روی آورده‌اند. اینان خوش گمانند که خواهند توانست حوزه‌یی از طلاب با سواد و متقی به وجود آورند که فقط به رتق و فتق شعائر و سنن مذهبی «عوام» بپردازند و از هر آن چه ممکن است از جانب حکومتها و جریانهای سیاسی بر سر مردم بیاید، خود را کنار بکشند. نمونه‌های چنین تمایلی حتی در میان آخوندهای فعال پیرامون «خمینی» نیز دیده شده است، که پس از شروع تبهکاریهای «رژیم خمینی» به کنجی خزیدند و به استغفار از گذشته پرداختند. این حضرات فعلاً با سکوت «تلخ» خود — که البته خالی از راحتی نیست — مشغول استغفار و توبه! هستند. بخشی دیگر از آنان به اندیشه «حاکمیت دیگران با حفظ نفوذ سنتی روحانیان» روی آورده‌اند. به یاد داریم که شریعتمداری با بازرگان بر سر این معامله به توافق رسیده بودند که اختیار آذربایجان دست شریعتمداری باشد و در مقابل او در کار دولت بازرگان و امامت خمینی سنگ اندازی نکند. این نوع تیولداری، که البته شکلهای مختلفی پیدا می‌کند، بسیار مطلوب عناصر این گرایش دوم است. اینان ترجیح می‌دهند که از طرفی مسئول مشکلات مملکتی نباشند و بتوانند در هر شرایطی از موضع جلالت‌مآب طلبکار شوند و به اصطلاح «مرجع تظلمات» مردم باشند و از طرفی، با توصیه‌ها و امر و نهی‌های خویش، در سطوح مختلف دستگاه حکومت یا در مناطق معینی از کشور دخالت داشته باشند؛ چیزی مانند رابطه‌یی که کاشانی می‌خواست با دولت پیشوای نهضت ملی شادروان دکتر مصدق برقرار کند یا بروجردی با شاه برقرار کرده بود. بعضی از ایشان با خود خمینی نیز چنین رابطه‌یی هر چند از موضع بسیار مغلوب، برقرار کرده‌اند. خط چنین روحانیانی می‌تواند، با

تفاوت‌هایی، چه با خط‌عناصر مغلوب داخل رژیم، و چه با خط‌شیادهای «میانه‌رو» و چه با خط‌تیغ‌کشهای سلطنت طلب هماهنگی پیدا کند. شاهدیم که از این سو نیز گاهی عریضه‌های فدایت شوم به حضرات «علمای اعلام» نوشته می‌شود. ولی چون هیچ کدام از دو طرف این قضیه جدی نیستند، به گفتگوی بیشتر در این زمینه نیازی نداریم.

روحانیت حاکم

روحانیت حاکم ترکیبی از جناح‌بندیهای سیاسی، عقیدتی و مافیایی است، بدین جهت ترسیم یک نمودار دقیق از تمامی تنوعهای درون آن کاری است که در این نوشته میسر نیست و اصولاً این کار به طور کامل پس از سقوط رژیم میسر خواهد شد، یعنی در فرصتی که اطلاعات ما در این باره به حد اکثر ممکن رسیده باشد. از جهت دیگر نیز باید بدانیم که تأثیر «انقلاب» و تحولات ناشی از آن به روی تمامی این عناصر و این جناحها یکسان نبوده است. بنابراین آن چه در زیر، در مورد تحولات روحانیت حاکم بر می‌شمریم، در مورد گونه‌های مختلف این روحانیت، به نسبت‌های متفاوت صدق می‌کند. تغییرات ناشی از وقایع انقلاب ضد سلطنتی و حاکمیت «رژیم خمینی» بر روحانیت حاکم و شرکا به طور عمده در محورهای زیر قابل بر شمردن است: ۱- دگرگونی در عقیده و دیانت ۲- دگرگونی در اندیشه سیاسی- اجتماعی ۳- دگرگونی در مناسبات درونی و روابط بیرونی

۱- دگرگونی در عقیده و دیانت

همگان می‌دانند که روحانیت حاکم در آزمایش حاکمیت، بر بخش مهمی از مبانی و فتوای‌های شناخته شده خویش پشت پا زد. کافی است فقط به عمده‌ترین نمونه‌ها توجه کنیم: ادامه دادن به جنگ با عراق، به قیمت تحمیل ۳۵۰ میلیارد دلار خسارت مالی، نیم میلیون کشته و معلول و ۲ میلیون آواره جنگی به ملت ایران، به این دستاویز که رژیم عراق «اشتراکی» و در نتیجه «کافر» است، و همزمان رژیمهای عجیب و غریب دیگر را به عنوان رژیمهای برادر اسلامی خواندن و میلیاردها دلار پول نقد و نفت ملت جنگ زده ما را به جیب آنها ریختن، به رغم این همه امکان و واسطه برای پایان جنگ و برقراری صلح؛ کشتن وحشیانه این همه نوجوان، جوان، میانسال و سالخورده، از شرافتمندترین فرزندان میهن و از کسانی که، به اعتراف مکرر سران رژیم، در براندازی رژیم شاهنشاهی و پیروزی انقلاب ضد سلطنتی حضور تعیین کننده داشتند، آن هم پس از شکنجه‌ها و تجاوزهای هولناک و کشیدن خونهای پاکشان، و در عین حال همکاری با ساواکیها و توده‌ی‌یها؛ تعیین ضد فقهی «قاضی القضاة»، تقلبهای رسوای انتخاباتی و لاف و گزاف دروغ در تبلیغات. اینها چند نمونه عمده از رفتاری به شمار می‌روند که با همان مبانی و ارزشهای روحانیت نیز نمی‌تواند مباح باشد. روز به روز هم بیشتر روشن می‌شود که این کارهای «خلاف شرع» (به قول علما!) به مباشرت و فرمان مستقیم شخص مرجع تقلید، یعنی «حضرت امام خمینی» صورت می‌گیرد. ناظران متشرع، از جمله روحانیان، به این رفتارها باید چگونه می‌اندیشیدند؟ آیا این رفتارها مطابق «شرع» (فقه) است؟ و اگر نیست پس مقتضای «شرع» چیست؟ اگر، برعکس، همینها مطابق شرع و فقه می‌باشد، آیا آن «شرع» که ماخذ و مبنای این رفتارهاست

معتبر است؟ نمونه‌ها نشان می‌دهد که مطابق با هر پاسخ، یک گرایش در میان آخوندهای رژیم وجود دارد: کسانی یافت می‌شوند که تضاد رفتارهای غیر شرعی این یا آن فرد شاخص حکومتی را با اصل «شرع» مورد نظر خویش گوشزد می‌کنند. کسان دیگری هستند که هم به اصل شرع و هم به این حکومتگران یکجایی اعتقاد شده‌اند. و کسانی دیگر، به خلاف دو دسته یاد شده، با عقب نشینی‌های پی در پی در صدد دفاع از رفتار حکومت بوده و مدعیند که شرع نیز همین را می‌خواهد بگوید. اگر به اظهارات سران رژیم، و به ویژه نطق‌های پیش از دستور مجلس و تکه‌پرانیه‌های امامان جمعه، توجه کنیم به خوبی در می‌یابیم که هر کدام از اینان در هر جناح که هستند، طرف دیگر را تا حد متهم کردن به بی‌دینی یا ضدیت با مستضعفین و... زیر سؤال می‌برند؛ کسانی را که شخص خمینی از آنها آشکارا حمایت می‌کند. چنین انتقاد کننده‌بی نمی‌تواند به حمایت خمینی، و در نتیجه به سلامت و اعتقادی بودن رفتار و شخص او ایمان داشته باشد. این اتهامات همواره تکرار می‌شود و در سربزنگاه‌ها (انتخابات و...) به اوج می‌رسد و هر روزه نمونه‌های تازه‌یی پیدا می‌کند. اینها نمونه‌های کسانی هستند که رفتار حکومت را شرعی نمی‌دانند، آخوندهایی هستند که تا بالاترین رده‌های این رژیم پوسیده حضور دارند. اتفاقاً وجودشان مکمل حاکمیت است، یعنی تصفیۀ هر کدام از این جناح‌ها اساس آخوندی و فقهی بودن رژیم را متلاشی می‌کند. تمام کسانی که سوابق این آخوندها و شرکا را کم و بیش می‌شناسند، لااقل می‌دانند که رفسنجانی، خامنه‌ای، خوئینی‌ها، موسوی (نخست وزیر) و... قبل از حاکمیت چه شعارهایی می‌دادند و به چه نیروهایی محبت و عشق می‌ورزیدند. هنوز بسیاری کسانی که منظرۀ روبوسیهای گرم آنان با شهدایی مانند جزنی و پاک‌نژاد و... را در زندان‌ها دیده‌اند و افتخار آنان به خواندن چند رکعت نماز پشت سر یک «مجاهد» را به یاد دارند. حضرات، در تضاد منافع قدرت با شعارهای چپ پیشین، که خود متکی بر ایدئولوژیهای ناخالص و ارتجاعی است، از تمایلات ترقیخواهانه خالی شده و به دنبال آن، از منشهای شرافتمندانه نیز برائت کامل حاصل نموده‌اند. اینان به روشنی، در عمل خویش، نشان می‌دهند که اکنون بر این باورند که همه چیز از اساس دروغ بوده است، و حال که حاکم شده‌اند، «دم غنیمت است». استحالة کثیف افراد این جماعت را، آن گاه که در حین ارتکاب کثافتکاریهای شرم آور در عشرتکده‌ها یا باندهای قاچاق، ارتشا و اختلاس شناخته می‌شوند (و خبرش گاه به روزنامه‌های رژیم درز می‌کند)، می‌توان به خوبی مشاهده کرد. بی تردید این بخش از آخوندهای حاکم اساساً از اعتقادات ادعایی خویش خالی شده‌اند و با پذیرش ارزشهای رباخواران و باندهای مافیایی، از نوعی به مراتب کثیف‌تر از نمونه‌هایی که در همه جای دنیا و بسیاری از حکومتها یافت می‌شود، به موجودیت نحس خویش ادامه می‌دهند. این قبیل کانگستر بازهای معمم، از آغاز انقلاب نیز، کم و بیش، در دستگاه خمینی فعال بوده‌اند اقتضای ماهیت و بافت حوزه‌های آخوندی (۱) چنان است که در آن محیط، چنین موجوداتی همواره ساخته می‌شوند. ولی گستردگی و نفوذ این انگل‌ها در همه مدارهای یک حکومت، برای غارت امکانات فراوان دولتی، چیز کاملاً تازه‌یی است. با این همه در درون روحانیت حکومتی، البته در رده‌های پائین‌تر، هنوز خر مقدسهایی یافت می‌شوند که با سخت جانی چندش آوری به خود می‌قبولانند که این همه کارها و حرفهای متضاد با یکدیگر و متضاد با شعارهای شخص دژخیم جماران و نیز ناسازگار با ارزشهای شناخته شده اسلام، همگی درست و «مکتبی»

است، منتهی «فهم حکمت آن» از عقل امثال اینها بالاتر است. رقت انگیزترین آدمهای رژیم که در عین حال ظرفیت غریبی برای پلیدترین انواع جنایت و جاسوسی دارند، این احمقها هستند.

به جز دو گرایش نامبرده (تهی شدگان از شرف و ایمان، و مبتلایان به حماقت غلیظ) باید سراغ گرایش سوم را هم گرفت. در این گرایش کسانی جای دارند که هر چند رفتار حکومت را «شرعی» نمی دانند، با این همه سعی می کنند شرع اصلی را - که ضمناً باید جدا از کارنامه و برنامه جنایتبار خمینی و پاسخگوی یک حکومت «مستضعف پناه» باشد - درون ایدئولوژی آخوندی جستجو و معرفی کنند. پاره‌یی از آخوندها و شبه آخوندهایی که در دوره اول مجلس بودند و به دوره دوم راه پیدا نکردند ولی هنوز از رژیم نکرده‌اند و به مقاومت حمله می کنند، در این زمره جای دارند. اینان، که بعضاً سابقه زندان شاه یا «مبارزه» اروپایی قبل از انقلاب دارند، هنوز سراغ همان راه حل‌های فرمالیستی از قبیل تجویز رباخواری با نام «بانک بدون بهره»، تقسیم اراضی بدون لغو مالکیت فئودالی، نفی استثمار در عین پذیرفتن ظاهر «احل الله البیع» و ... هستند. به لحاظ سیاسی، مانند رفقای «استحاله طلب» خویش، گمان می کنند اگر فلان کس «رهبر» یا «نخست وزیر» یا قاضی القضاات یا رئیس مجلس می شد، امور اصلاح می شد، هنوز در نیافته‌اند که مشکل رژیم در ناتوانی فرمالیستی آن نیست بلکه در عقب ماندگی تاریخی و فساد سازمانی کانون آن (روحانیت و شرکا) است. در هر صورت تا کنون از این جماعت سخن و برنامه مشخص نتراویده است، و چون محور و شاخصی نمی توانند داشته باشند، زیرا فضای رشد چنین محورهایی چه از سوی رژیم خمینی و چه از سوی مقاومت انقلابی بسته شده است، جریان قابل اهمیتی نیستند و فقط به درد مکاتبه‌ها و ملاقاتهای ترسان و لرزان می خورند.

کار عناصر روحانیت حاکم، حتی آنها که عضو مافیای آخوندی (که به توزیع شراب خارجی نیز می پردازند) نیستند، دیگر با کلاه شرعی «حیل شرعیه» و عناوین پهن و بی مرز «احکام ثانویه» و «مصلح مرسله» و ...، رو به راه نمی شود؛ از این روست که دست اندر کاران حکومت مهمترین مسند خویش را ترک می کنند. آنان که ادعا داشتند در «فقه» خویش احکام همه چیز را آماده دارند و اصولاً بشر حق قانونگذاری ندارد، و شخص خمینی که در درسهای «ولایت فقیه» گفته بود شورای مسلمین شورای تقنین نیست بلکه فقط برنامه ریزی می کند، نه تنها به قانونگذاری «مجلس شورا» تن می دهند (هر چند تحت کنترل مجلس خبرگان) بلکه به تجدید نظر در قانونهایی نیز گردن می نهند که اساساً ناموس «فقه» به حساب می آیند. وزیر دادگستری رژیم اخیراً اعلام کرد که یک کمیسیون مرکب از اعضای منتخب شورای عالی قضایی (که منصوب ولی فقیه نیستند) و پاره‌یی از قضات دادگستری به تجدید نظر در قانون مربوط به موازین فقهی قصاص و تعزیرات مأموریت یافته‌اند. یعنی کار قانون نویسی آخوندها، آن هم در چنین مسائل مهم شرعیه!، به دست کارشناسان و قضات غیر «اهل علم» افتاده است. این، یک عقب نشینی چشمگیر تئوریک و عقیدتی روحانیت حاکم است. اگر نمونه‌های یاد شده را در رابطه سیستماتیک با مجموعه عقیدتی آخوندی مورد مطالعه قرار دهیم، ابعاد بحران عقیدتی (که البته بحران سرنوشت است) بهتر و به طور همه جانبه روشن می شود.

۲- دگرگونی اندیشه سیاسی

اگر کسی شکل حکومتی را که خمینی در بحثهای «ولایت فقیه» خویش ارائه می‌داد بشناسد، به آسانی پی می‌برد که تأیید شکل حکومت کنونی - با انتخاب رئیس جمهور و تفکیک قوای سه گانه و مجلس قانونگذاری و... - یک عقب نشینی (اقل در شکل) از نظریه «ولایت فقیه» است. البته می‌دانیم که خمینی عقب ننشسته و چون مشروعیت تمام این قوا و رؤسای آنها را به نصب از سوی خودش مشروط نموده است، عملاً تمامی آنها گماشتگان خود او هستند. این که ولی فقیه چند گماشته داشته باشد و عنوان مأموریت هر یک را چه قرار دهد، طبق نظریه «ولایت فقیه»، از اختیارات خود اوست. فقط در این میان موضوع فریب مردم پیش می‌آید که تصور می‌کنند رؤسای کشور «منتخب مردم» هستند، که آن هم چیز نا قابلی است و «علی الاقوی اشکال شرعی» ندارد! ولی نظریه خمینی با تضاد دیگری روبروست و آن این که اختیارات «ولایتی» دیگر فقیهان را باید به نحوی چاره کند که تمرکز قدرت وی با عدم تمرکز آنارشیک آخوندی مواجه نگردد. خمینی اول به قم رفت تا با حضورش در این شهر و با نمایش قدرت توده‌ییش هر روزه به رقیبان یادآور شود که با چه کسی طرف هستند. او اگر واقعاً می‌خواست حکومت نکند، می‌بایست از نظریه فقهی خویش برگشته باشد، کاری که هیچوقت نکرد و «اندیشه»های «انقلاب اسلامی» هم هرگز مصلحت ندیدند که به روی مبارک بیاورند. بنابراین او می‌خواست حکومت کند و حکومت بر ایران نیز جز در تهران عملی نیست. او علی‌الاصول موقتاً به قم رفته بود تا به جای «مدرسه رفاه» به جایی «مناسب‌تر» چون جماران برگردد (۲). به هر ترتیب مشکل فقهای رقیب برقرار بود. او این مشکل را، در مورد آخوندهای بزرگ قم، با تطمیع یا تهدید و گوشمالی رو به راه کرد، ولی مشکل، در مورد فقهای بیرون ایران (که تطمیع و تهدیدشان به آسانی نتیجه بخش نیست) هم چنان باقی است. رژیم با علم کردن «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» که محل تمرکز مشتی آخوندهای فاقد اعتبار فقهی و مبارزاتی است، خود را بیشتر درگیر این تضاد کرده است. آخوندهای درون حکومت هم، که به ناچار این «مجلس» را تأیید می‌کنند، به ناچار نیز باید بپذیرند که در رأس حکومت «انقلابی اسلامی!» مورد نظرشان در عراق، کسی که فقط پسر یک «آیت‌الله» مرده است قرار گیرد و نقش «ولایت فقیه» آنجا را بازی کند یا عراق را جزء «ایالات متحده اسلامی ایران» اعلام نماید. جالب این که فرض اخیر را رژیم صریحاً رد می‌کند و بار د آن، به نحوی دیگر، از نظریه سیاسی «ولایت فقیه» عقب می‌نشیند و به این ترتیب «صدور» این تئوری را نیز نفی می‌نماید. این، فقط یک روی این دگرگونی نظری آخوندهای حاکم در زمینه سیاسی است. اما مطلب دیگر و مهمتری هم هست که کمتر به طور صریح می‌گویند، ولی اخیراً به تلویح و مکرر بیان کرده‌اند: آخوندهای حاکم قبول کرده‌اند که «تئوری سیاسی ولایت فقیه» شکست خورده است، چیزی که در راه آن چقدر جان و خانمان این ملت را به باد دادند، آنها به خوبی بیان می‌کنند اگر موفق به از بین بردن مقاومت انقلابی و به قول خودشان «منافقین» نشوند، «اسلام» (یعنی حکومت خمینی، یعنی حکومت آخوندی) شکست می‌خورد. باز به خوبی بیان می‌کنند که اگر به شکست عراق در جنگ موفق نشوند، «اسلام» شکست می‌خورد. هم چنین می‌گویند اگر در صفوف حکومت و روحانیت شکاف ایجاد شود «اسلام» به قول خمینی جلاد فشل (شکست خورده) می‌شود. آنها در این ردیف چیزهای دیگری نیز می‌گویند و در عین حال از همه ناظران داخلی و

خارجی بهتر می‌دانند که این هر سه خطر سرنوشت ساز، اجتناب ناپذیر است. مقاومت انقلابی روبه اعتلاست و اینک رژیم را در جهان رسوا و در داخل دستپاچه کرده است. خمینی در بن بست جنگ، روز به روز بیشتر گیر می‌کند. این بن بست فقط نظامی نیست. با کاهش قیمت نفت و مشکلات تولید و صدور، که به نوبه خود محصولات جنگ و سرکوب خمینی هستند، ابعاد دیگر بن بست روشن‌تر می‌شود. آخوندها نیز به تدریج از هم دورتر می‌شوند، تا آن جا که در مسائل مربوط به انتخابات و تعیین دولت جدید آبروی یکدیگر را بر باد دادند. موج اعتراضات و مقاومت اجتماعی هم که روز افزون است. بنابراین وضع اعتماد و ایمان درونی پیروان به حکومت دست یافته تئوری «ولایت فقیه» را (که چشم انداز به کرسی نشاندن تئوری خویش را نخواهند یافت) می‌توان ارزیابی کرد. فعلاً در امر رهبری، با شایدهی هر چه تمامتر، رسماً از سطح مرجع تقلید به سطح یک آخوند معروف به بلاهت و بی‌عرضگی (منتظری) عقب نشسته و از این بابت بخش دیگری از باقیمانده میریدان و اعتبار خویش را از دست داده‌اند. عقب نشینی بعدی (اگر مقاومت فرصت بدهد)، پذیرش رهبری یک قلدر، هر چند غیر معتم، خواهد بود. فرمانده سپاه، وزیر اطلاعات با رفسنجانی یا بدون رفسنجانی و... فرضهای مختلف این عقب نشینی هستند. فتعساگهم (۳)

۳- دگرگونی در مناسبات درونی و روابط بیرونی

در یک کلام باید گفت که روحانیت حاکم، در پی انقلاب و در جریان قدرتمداری خویش، به معنی دقیق کلمه، «سیاسی» شد. روحانیت حاکم، البته با مقیاسهای ضد انقلابی، توانست به نقاط قوت و ضعف خود واقف شده و به چاره جویی آن بپردازد، هر چند چنان که یادآوری خواهیم کرد، این چاره جوییها پاسخگوی عدم تطابق تاریخی این نهاد با رشد ملت ایران نمی‌تواند باشد. به علاوه روحانیت حاکم در این راستا توانست پاره‌یی از توهّمات خویش را کنار بگذارد، طیف دوستان و دشمنان، به ویژه دشمن اصلی خویش را کشف کند، به وضعیت سازمانیش سر و سامان بخشد و به ابزارها و شکل‌های تازه‌یی مجهز گردد. جرگه آخوندهای خمینیست از سالها قبل به فکر سر و سامان دادن و نو کردن تشکیلات خویش بودند، ولی این مهم تا قبل از سقوط رژیم سلطنت موفقیت فراوانی نیافت. آنان (به ویژه سازمانده عمده جمعشان بهشتی) می‌دانستند که پراکندگی نفرات، نظرات و منافعشان یک آسیب پذیری بزرگ است، ولی در غیاب خمینی و در زمان ریاست رقیبان او (مراجع تقلید مقیم قم، که همه بر سر نفوذ دشمن او بودند) نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند. از این رو در فرصت انقلاب «روحانیت مبارز» را به رهبری بهشتی سازمان دادند، و این گام مهمی در سوار شدن خرنده روحانیت بر محورهای غیر متشکل اعتصابها، تظاهرات، امداد و خدمات مردمی بود که موجودیتشان عموماً توسط مردم به آخوندها تحمیل گردیده بود. تشکل «روحانیت مبارز» از نفوذ «مراجع» دیگر تقلید در امان نماند و نتوانست مستقیماً به حزب مورد نظر بهشتی تبدیل شود. از این رو بخشی از آنها به علاوه شرکای بی‌عمامه، بعدها در حزب جمهوری متشکل شدند و جمعی دیگر با شرکای دیگر، در حزب خلق مسلمان، عده‌یی هم منفعل شدند و پاره‌یی نیز در تشکلی ضعیف با همان نام باقی ماندند. تجربه تشکیلاتی «روحانیت مبارز» نیز برای مؤسسان آن امید بخش نبود، چون حوزه‌های این تشکل به طور محلی تشکیل می‌شد و در هر حوزه آخوند متنفذ محل در رأس قرار

می‌گرفت. این آخوندها، به ویژه در آن هنگام که بهشتی مرد قدرت نبود، غالباً بر اساس سلسله مراتب آخوندی، می‌خواستند خود خط‌دهنده دیگران، از جمله شخص بهشتی، باشند. ولی حزب جمهوری که نیروی شرکای غیر معمم را نیز متمرکز کرده بود سیطره خویش را به همان آخوندهای محلی هم تحمیل کرد. اندیشه تمرکز به «حوزه علمیه قم» نیز گسترش یافت و «جامعه مدرسین» این حوزه را، که عملاً محدود کننده نفوذ «مراجع تقلید» به نفع حزب جمهوری و هم چنین به نفع خمینی شد، به وجود آورد. در «جامعه مدرسین» قم خط بهشتی، به لحاظ مرتبت پایین‌تر در سلسله مراتب آخوندی، حاکم نگردید ولی از نفوذ تعیین‌کننده‌ی برخوردار گشت. با روشن شدن تکلیف قم، تکلیف روحانیت ایران نیز حدوداً روشن شد، ولی تکمیل آن با ایجاد تشکلی به نام جامعه یا انجمن تبلیغات اسلامی (که محدود کننده جدی فرصت و امکانات تبلیغ مذهبی و شخصی توسط آخوندهای غیر حکومتی است) صورت گرفت، به گونه‌ی که عملاً هیچ آخوندی بدون معرفی نامه این انجمن، مجاز به تبلیغ در شهرها و روستاها نبود. تعیین «ائمه جمعه» برای تمامی نقاط کشور و متشکل کردن آنها در یک سازمان سراسری نیز سازماندهی آخوندهای حاکم و دور کردن آخوندهای غیر حکومتی از امکانات و میدانهای عمل را پر دامنه‌تر کرد. روحانیت حاکم نهادها و نشریات جنبی دیگری نیز، در این راستا، ایجاد کرد. چیزی که در این جایاد کردنی است، این است که تمامی آخوندهایی که در سازمان بزرگ حکومت - از ریاست جمهوری و دیگر سران قوای سه‌گانه تا نهادهای به اصطلاح انقلابی و... به کار گماشته شده‌اند، در زنجیره سازمانهای آخوندی گوناگون جای دارند. اگر سرانگشتان بی‌عمامة آخوندهای حاکم را هم به این سازمانها بیفزاییم تصویر این شبکه کامل‌تر می‌شود. باید دانست که این شبکه، هر چند بزرگ و گسترده شد و تمام امکانات دولتی و شبه دولتی و وابسته به دولت را نیز در اختیار گرفت، به مقتضای ماهیت عقب مانده‌اش، انسجام اولیه (در حزب جمهوری و سازمانهای زنجیره‌ی همزاد) عملاً دوامی نیافت و اختلافات آن چنان بالا گرفت که اکنون همگان، حتی شخص خمینی، از جریانهای متعدد صحبت می‌کنند و آنها را به «وحدت» فرا می‌خوانند تا «اسلام شکست نخورد». روحانیت حاکم علاوه بر حزب و سازماندهی عناصر خویش، به یارگیری ضد انقلابی غیر منتظره‌ی نیز دست زد، که اساس آن را تشخیص درست دشمن اصلی از طرف این جریان تشکیل می‌دهد. اگر به یاد داشته باشیم، پس از آن که جریان حمله چماقداران مسلح به میتینگ مجاهدین خلق در امجدیه و شهادت مصطفی ذاکری در نوجوانی (۱۴ سالگی) به رسوایی چماقداری انجامید و حتی عناصر گوناگون رژیم خمینی، از جمله احمد خمینی، را به موضعگیری علیه چماقداری واداشت، خمینی شخصاً وارد جریان شد و جو به وجود آمده را به زیان مجاهدین تغییر داد، وی در اولین سخنرانی پس از این واقعه به مزدوران خویش تفهیم کرد که «دشمن در تهران است» و بدین ترتیب مجاهدین را دشمن اصلی رژیم خویش معرفی کرد. آنان، از آن پس، تحت تأثیر هیچ واقعه‌ی این مطلب را فراموش نکردند و به رغم بروز انواع گرایشها و تضادها در میانشان، در لزوم سرکوب مجاهدین اتفاق نظر دارند. حتی بازرگان نیز با همه خرده‌گیری از جنگ و حمایت مشکوک از صلح، در اظهار برائت از مجاهدین و دعوت به تعقیب و مجازاتشان کوتاه نیامده است. آخوندهای حاکم، بر این اساس، یارگیری رذیلانه‌ی کردند. این یارگیری، به طور علنی، از عناصر ساواک تا انواع و اقسام مسلمانهای بیگانه از انقلاب و چپ‌نماهای توده‌ی و اکثریتی

را شامل شد، کاری که پیش از آن هرگز در اندیشه روحانیت نمی‌گنجید. آموزشهای مناسب و توجیه‌کننده آخوندها برای رو در رویی با وضع جدید (حاکمیت و حضور «دشمن اصلی»)، به زیر سؤال کشیدن و منزوی کردن عناصر غیر مطیع و غیر خودی، تصفیه و سرکوب عناصر ترقیخواه، به ویژه وابستگان مجاهدین خلق، و... همه، بدین منظور صورت گرفته و می‌گیرد. روحانیت حاکم هم چنین در خفا، قدرتها و نیروهای ضد انقلابی بین‌المللی و نیز جمعی از تجارت‌پیشه‌های حاکم و غیر حاکم را — که بعضاً اسم و رنگ انقلاب و ترقی را یدک می‌کشند — با خود همراه کرد و یا از آنها استفاده نمود. در این میان جای اسرائیل و مشابهاش نیز خالی نیست.

آینده روحانیت

رژیم خمینی، و در مرکز آن روحانیت حاکم، در قبال دشمن اصلی خویش یعنی مجاهدین خلق و مقاومت انقلابی و در حقیقت در قبال خلق قهرمان ایران در تلهٔ مقابله‌یی ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی گیر کرده است که نتایج آن کل روحانیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدین لحاظ در این مقابله، روحانیت دیگر به شکل‌های کهن نمی‌تواند مانور کند. تا کنون روحانیت به مصاف ایدئولوژیک فرا خوانده نشده بود و به طور سنتی رهبری عقیدتی مردم مذهبی را در اختیار داشت. ولی اینک دشمن ایدئولوژیک اسلام ارتجاعی آشتی‌ناپذیر به میدان آمده است و علاوه بر نفی ایدئولوژی رایج، در نبردی نظامی — سیاسی علیه روحانیت حاکم جبهه‌یی تعیین‌کننده گشوده است. سرکوب رژیم خمینی و تمامی ترفندهای غول‌آسای سیاسی — تبلیغاتی وی به بن بست رسیده است. اینک مقاومت انقلابی و مجاهدین خلق هستند که ابتکار نبرد را به دست دارند و روز به روز به پیش می‌تازند. اگر تبلیغات کین‌توزترین اضداد مجاهدین را بشکافیم، می‌بینیم که در یک چیز شک ندارند و آن این که آینده از آن مجاهدین است. به همین جهت این اضداد، خود را برای مقابلهٔ آینده آماده می‌کنند. بنابراین، با توجه به اصل تعارف‌ناپذیر «نه شاه — نه خمینی»، که از اصول اولیهٔ مقاومت انقلابی است، با پیروزی این مقاومت، روحانیت خمینیست موجودیت سیاسی نخواهد داشت و دستگاه‌های سرکوب آن فوراً منحل و عوامل جنایت و سرکوب نیز، به فراخور، تعقیب خواهند شد. روشن است که شعار «نه شاه — نه خمینی»، بیان سمبلیک «نه» گفتن به تمامی مظاهر ضد آزادی و ضد استقلال و ابراز ایمان به آرمان آزادی — استقلال (دو خواست تفکیک‌ناپذیر) است. بنابراین در چارچوب حاکمیت جایگزین دموکراتیک یعنی شورای ملی مقاومت، که مجاهدین در محور آن قرار دارند، فقط کسانی در صحنه سیاست باقی خواهند ماند که به این دو اصل تفکیک‌ناپذیر پایبند باشند، آزادی خواهی و استقلال طلبی در عصر کبیر آگاهی‌خلاقها و در مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک نوین ایران، الزاماً پذیرفتن آزادی تمامی عقاید آزادیخواه و استقلال طلب را ایجاب می‌کند، چیزی که در طرح «رابطهٔ دین و دولت...» توسط شورای ملی مقاومت تدوین، تضمین و اعلام شده است. بنابراین هر نیرویی، با هر نام و هر لباس و با هر دین یا عقیده، در کادر آزادی و استقلال امکان‌ماندگاری خواهد یافت. آیا در میان روحانیت شیعه عناصری یافت می‌شوند که چنین ظرفیتی داشته باشند؟ آیا نمونه‌هایی از نوع «طالقانی» دوباره پدیدار خواهد شد؟ به این سؤال آینده

نزدیک انقلاب پاسخ خواهد گفت. فقط باید دانست که در فروپاشی پیاپی پناهای فریب و ریا با ماسکهای مختلف اسلام، ترقی، انقلاب، ملی‌گرایی یا چپ‌نمایی، امروزه شاهدیم و می‌بینیم که ناخالصی چه داعیه‌دارانی با محک مقاومت انقلابی بر ملا می‌شود. بنابراین در آینده «مجاهدان روز شنبه» و «بعد از انقلاب» نخواهیم داشت. این پاک شدن فضای مبارزاتی نیازی به «زور» ندارد. نبرد، نبرد مشروعیت‌های حقیقی و کاذب است و نتیجه آن نیز به طور وجود شناسانه تضمین شده است.

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

منابع و توضیحات:

- ۱- مراجعه شود به مقاله («درون» رازگونه روحانیت) از همین قلم ماهنامه راه آزادی شماره ۱۵
- ۲- آب و هوا، مرفه و قابل دفاع بودن، ناشناخته بودن منطقه برای عموم و ... از جمله مزایای جماران است.
- ۳- پس بر زمین هلاک افتاده آیند-سوره محمد آیه ۸

خصوصیت قرون وسطایی دستگاه قضایی رژیم خمینی

ابوذرورداسی

امروز بر کسی پوشیده نیست که عملکرد دستگاه قضایی رژیم خمینی تابع عملکرد کل نظام حکومتی و در درجه اول مقام «ولایت فقیه» است. یعنی این دستگاه کاملاً در جهت مطامع و امیال خمینی و آخوندهای دستگاهش عمل می‌کند و نه تنها حافظ «حقوق عمومی» و مدافع حیثیت انسانی نیست، بلکه ابتدایی‌ترین حقوق سیاسی و اجتماعی مردم و هر گونه آزادی را و حشیانه لگد کوب می‌کند و به ستم، ترور، اختناق و شکنجه رنگ «شرعی» می‌زند و رسمیت «قانونی» می‌بخشد. هر چند سیستم حقوقی در هیچ نظام طبقاتی تافته جدا بافته‌یی نیست و قانون و قضا در همه رژیمهای دیکتاتوری و ضد مردمی تابع مقتضیات سیاسی و وسیله حفظ حاکمیت استبدادی و ابزار سرکوب آزادیهای دموکراتیک است، ولی این حکم کلی در مورد رابطه رژیم خمینی با مردم و حقوق و حریت عمومی، بیش از موارد دیگر مصداق دارد، به طوری که با هیچ زبانی نمی‌توان عمق و ابعاد جنایت و رذالت رژیم خمینی را توصیف کرد. علتش نیز، چنان که می‌دانیم، آن است که این رژیم از موضع ماقبل سرمایه‌داری با جهان و جامعه و انسان برخورد می‌کند و ایدئولوژی آن با تمایلات ترقیخواهانه بشر و الزامات عصر حاضر همخوانی ندارد؛ بالاخص ایدئولوژی قضایی و قوانین و دادگاههایش به سیاه‌ترین ایام قرون وسطی تعلق دارد و با وضع جهان پیشرفته امروز اصلاً سازگار نیست. مقاله حاضر فقط به این جنبه اخص می‌پردازد و پاره‌یی از مظاهر ارتجاع در عرصه قضا را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهد.

حاکمیت و مشروعیت تبعیض

تبعیضهای مختلف، از جمله عقیدتی و جنسی، در دستگاه قضایی رژیم به شدت حاکم است و مشروعیت مطلق دارد. شهروندان غیر مسلمان که از نظر فقیهان کافر و بالطبع «نجس» هستند، حقوق مساوی با «مسلمین» ندارند و به ویژه از تصدی مشاغل و مقامهای

قضایی محرومند. آنان در انجام مراسم دینی خود آزاد نیستند، چه رسد به این که از تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی و قضایی بهره‌مند شوند. زنان نیز از موقعیت مشابهی برخوردارند و از آن جا که، به اعتقاد فقیهان و حاکمان شرع، زن موجودی ناقص عقل، درجه ۲، عامل وسوسه و گناه و محرک فساد اخلاقی است، حق ندارد وارد دستگاه قضایی شود و پست قضاوت را اشغال کند. وقتی از نظر تئوریک و طبق موازین فقهی، حتی روحانیان غیر مجتهد نمی‌توانند اصالتاً قاضی شوند، دیگر زنان جای خود دارند. این اعتقاد، که در قانون اساسی رژیم نیز بازتاب و رسمیت یافته، میراثی از قرون وسطاست و وجهی از ماهیت عقب مانده و ضد تاریخی رژیم را به نمایش می‌گذارد. در سراسر قرون وسطی، فقیهان و متولیان مذهب، به رغم اختلافات سطحی یا عمیقی که با یکدیگر داشتند، بر سر محرومیت حقوق سیاسی و اجتماعی زنان، از جمله نداشتن حق اشغال مقامات قضایی، یک‌زبان بودند و «ذکوریت» را شرط قضاوت می‌دانستند. در این میان فقط طبری (متوفای ۳۱۵ هجری) را باید مستثنی کرد که معتقد بود زن، همانند مرد، اهلیت و صلاحیت داوری را دارد و می‌تواند بر مسند «حکم» و «قضا» تکیه زند.

تمرکز قوای سه گانه

نفی استقلال «قوة قضایی» و نیز اعمال نفوذ و دخالت مستمر این قوه در امر قانونگذاری و به طور کلی تمرکز قوای سه گانه در دست یک فرد بر پایه اصل «ولایت فقیه»، از بارزترین دلایل قرون وسطایی بودن دستگاه حکومت و محاکم آن است. هر چند طبق اصل ۱۵۶ قانون اساسی ارتجاع «قوة قضاییه قوه‌یی است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت...» معرفی می‌شود، واقعیت این است که استقلال «قوة قضاییه» با مبانی بینش خمینی و روح و جوهر قانون اساسی وی تعارض آشکار دارد. در این قانون، ولی فقیه منشأ همه قوا و قدرتهاست و هم چون شمشیر داموکلس بالای سر آحاد و اقشار جامعه قرار دارد. اساساً طبق تئوری و عملکرد خمینی، ولی فقیه هر زمان و هر جا که اراده کند می‌تواند چارچوب الزامات قانونی را بشکند و موازین شناخته شده حقوقی را نادیده انگارد، بدون آن که هیچ گونه مسئولیتی در برابر مردم و افکار عمومی جهانیان داشته باشد، چرا که منبع و مشروعیت اقتدارش خارج از خواست و حاکمیت مردم است.

در فاز سیاسی و قبل از آغاز مقاومت مسلحانه انقلابی، وقتی علی‌تهرانی موارد نقض قانون اساسی توسط خمینی را به او یادآوری می‌کند، جواب می‌شود که خلاف قانون اساسی خلاف اسلام نیست. یعنی شأن امام خیانت پیشگان اجل از آن است که حتی به قانون اساسی خود ساخته، قرون وسطایی و به غایت ارتجاعی تن در دهد. هم چنین وقتی چند ماه پیش، به رغم توصیه و تأکید خمینی مبنی بر تداوم دولت موسوی، حدود صد نفر از نمایندگان مجلس، در چارچوب حفظ اساس نظام ارتجاع، از دادن رأی موافق خودداری کردند، گذشته از خمینی، ولیعهد سفاک و سفیهش منتظری نیز وارد میدان شد و با دستاویز قرار دادن «اسلام» نگرانی و خشم عمیق خود را به عیان ابراز داشت و گفت: نمایندگان باید پیرو اوامر امام باشند. ما در حالی که مجلس، دولت و قوة قضاییه داریم، رهبری

داریم که فوق همه اینهاست. بدین ترتیب، رژیم خمینی، اعم از این که معرف و شاخص و سخنگوی آن منتظری باشد یا شخص دیگری، اصل تجزیه و استقلال قوا را به رسمیت نمی‌شناسد و با مبانی ایدئولوژی قرون وسطایی و ضد تاریخی خود ناسازگار می‌بیند. ضابطه و قانون از خواست و اراده ولی فقیه و افراد سر سپرده، به ویژه روحانیت تحت رهبری وی، سرچشمه می‌گیرد و لاغیر. در بستر چنین دیدگاهی است که در شهریور ۱۳۶۱ شورای عالی قضایی خمینی طی بخشنامه‌یی فوری (که قرائت آن از رادیو در حکم ابلاغ رسمی تلقی شد) لغو تمام قوانین موضوعه را اعلام کرد و به تمامی مراجع قضایی و قضات سراسر کشور دستور داد که با استناد به منابع معتبر فقهی، یا فتوای معتبر، حکم قضیه را صادر کنند... و در موردی که حکم اسلامی را نمی‌دانند، با تماس با شورای عالی قضایی یا دفتر استفتای حضرت امام دام ظلّه العالی به وظیفه اسلامی آگاه و آن را ملاک عمل قرار دهند. در همین رابطه رفسنجانی نیز تأکید می‌کند که تلاش همه ما این است که رساله را برای قوانین مرجع کنیم و اسلام رساله‌یی را اجرا بکنیم.

خصلت آنارشیک دستگاه قضایی

وقتی فقه، یا به تعبیر رفسنجانی «اسلام رساله‌یی» ملاک و راهنمای عمل قرار گیرد و جز آن ضابطه و قانونی به رسمیت شناخته نشود، طبعاً دستگاه قضایی در ورطه آنارشی و آشفتگی سقوط می‌کند و در مورد اتهامات مشابه و مواجیه با یک دعوای مشخص حقوقی یا کیفری، به صدور احکام متخالف و متعارض مبادرت می‌ورزد. زیرا «اسلام رساله‌یی» در ذات خویش با تضادها و تناقضهای لاینحلی روبروست و از وحدت و انسجام برخوردار نیست. «اسلام رساله‌یی» در اغلب زمینه‌ها، از «شکیات و سهویات نماز» گرفته تا مقوله مالکیت و حدود اختیارات ولی فقیه و مکانیسم اعمال ولایت، نظرات ناسازگار و متناقضی ارائه می‌دهد. اصولاً در طرح یک مسأله مشخص، به «احوط» و «اقوی» متوسل شدن و از پاسخ روشن و راهگشا طفره رفتن، یکی از ترجیح‌بندهای ثابت فقیهان و «رساله نویسان» بی‌رسالت است. بنیاد فکری و ساختار ذهنی فقیه از هم‌آغاز، ناموزون و ناهماهنگ بوده و فقه انبوهی تضاد و تناقض را با خود حمل کرده است. علتش آن است که فقه در رابطه با پدیده‌های بغرنج و پیچیده اجتماعی - اقتصادی شکل گرفته و توسعه یافته است. به بیان دیگر، فقه صرفاً برخاسته از یک طبقه یا یک سیستم طبقاتی مشخص نیست، بلکه ایدئولوژی یک «نظام چندساختی» است. بدین ترتیب در آن واحد، هم خود را با منافع اشراف زمیندار تطبیق می‌دهد، هم با منافع برده‌داران، و هم برای قشرهای بازرگان و بازاری، که اضداد تاریخی اشرافیت و نظامهای برده‌داری و فئودالی به شمار می‌روند، احکام و قوانین «شرعی» وضع می‌کند و می‌کوشد نیازهای فقهی و حقوقی آنها را برآورده سازد. در عین حال فقه وسیله‌یی است برای اجرای مقاصد اخص گروهی و صنفی خود فقیهان، به مثابه یک قشر اجتماعی معین. بدین سبب، یا به هر علت دیگر، فقیه، در حد امکان، منافع قشرهای فرودست اجتماع را نیز منعکس می‌کرده یا مدعی بوده که حامی آنان نیز هست! مثلاً مؤلف کتاب چهل و چند جلدی «جواهر الکلام» (مشهورترین اثر فقهی روحانیت شیعه)، نظام چند ساختی و فرهنگ و موازین و ارزشهای آن را در پوشش اسلام ارائه و تئوریزه می‌کند و در عین حال

تعلیم می‌دهد که «ان محیی الارض ینبغی ان یقتصر علی قدر کفایتہ لئلا یشیق علی الناس»: برای آن که مردم تحت فشار قرار نگیرند، سزاوار است که احیا کنند اراضی موات و صاحب زمین به اندازه نیاز قناعت کند و مازاد را در اختیار مردم قرار دهد! بدین قرار، امیال و منافع همه قشرها و طبقات خلقی و ضد خلقی زمان، با شدت و ضعف، در جلوه‌ها و به درجات مختلف، البته بر پایه تقدم مصالح طبقات حاکم در نظام چند ساختی، در فقه بازتاب یافته است. هر چند بسیاری از این قشرها و طبقات ضد خلقی جایگاه پیشین خود را از دست داده یا از صحنه تاریخ حذف شده‌اند، ولی فرهنگ و نظام ارزشی آنها، یا لاقلاً رگه‌هایی از آن، در فقه منعکس و هم چنان محترم و مقدس است! مثلاً تلقی «اسلام رساله‌یی» از کار کارگر به مثابه «اجاره انسان توسط انسان دیگر» است. از این هم بالاتر، با آن که قرن‌هاست بردگی بر افتاده، هنوز احکام خرید و فروش برده (اعم از زن و مرد)، در «حوزه‌های علمیه» تدریس و در «رسائل عملیه»، از جمله در «تحریر الوسيله» خمینی، مطرح می‌شود و از حقوق خواجه بر عبدش سخنها می‌رود! (۱) در عین حال ضرورت آزادی بردگان نیز مورد تأکید اکید قرار می‌گیرد (باب «العق»)! چنین است ریشه تاریخی و عقیدتی دجال منشی فقیه و تناقضمندی ذاتی فقه یا «اسلام رساله‌یی». پس از پیروزی قیام بهمن ماه و سقوط نظام شاهنشاهی، رژیم ولایت فقیه، که حامل و حامی «فقه» است، بردوش سرمایه‌داری وابسته و ساخت اداری و فرهنگی آن سوار شده است. بدین ترتیب، طبعاً، تضادهای جدیدی پیدا شده و گسترش یافته، که با مجموعه تضادهای پیشین تداخل و تصادم پیدا می‌کند و آش هفت جوش ارتجاع را به آش هفتاد جوش تبدیل می‌نماید! این سوار از یک سو حمل تناقضات دیرین است و در ستیز مدام با خودش به سر می‌برد و از سوی دیگر، بر مرکب خویش یعنی سرمایه‌داری وابسته لگد می‌زند و گازش می‌گیرد. در گنداب مناسبات و ملزومات سرمایه‌داری غوطه می‌زند و در عین حال هر از گاهی علیه آن شعار می‌دهد، مثلاً ادعا می‌کند که ربا را از بانکهایش حذف نموده است! خمینی از یک سو اعلام می‌کند که اربابان دلیلی بر ملکیت جز سند قلابی و تصرف عدوانی نداشته‌اند، یا: آن قدر ظلم از طرف ارباب شده و اموالی از کشاورزان گرفته‌اند که کشاورزان می‌توانند زمین‌ها را بابت طلب خود از ارباب تملک نمایند (۲). و از سوی دیگر، با دستخط خودش، فتوی می‌دهد که: ملکیت مالکین باقی است و تصرف دیگران بدون رضایت آنها جایز نیست (۳). او با احیای موقوفه‌خواری، که شغل باستانی آخوندهاست، و گسترش مزارعه و اجاره‌بندی زمین، که رکن رکین اقتصاد فقهی و اسلام رساله‌یی است و خلاصه با متلاشی کردن واحدهای بزرگ کشاورزی و انهدام بخش اعظم تولیدات زراعی (که ناچیزترین دستاورد «ضد امپریالیستی» امام دجالان است)، بقایای نظام ارباب-رعیتی را تقویت و مرکب زهوار در رفته خودش را رنجور می‌کند. از یک سو از حق مالکیت ملت و قوای ناشی از آن (۴)، و حق فرد در تشکیل دولت و تدبیر امور مملکت دم می‌زند و از سوی دیگر، یوغ بردگی را بر گردن مردم می‌گذارد و دست فرهنگ فتودالی را از پشت می‌بندد و آموزش می‌دهد که از نظر «اسلام رساله‌یی»، رابطه مجتهد و مقلد یا ولی فقیه و امت [بیدار همیشه در صحنه!] مثل رابطه عبد و مولا است که دیگر این عبد به خودش حق نمی‌دهد در مولا داخل بشود و دخالت بکند (۵)! از تضاد مضمون و محتوای اسلام رساله‌یی با الزامها و نیازهای سرمایه‌داری وابسته و دنیای جدید که بگذریم، رشد تضادها در پایین و

اوجگیری و اعتلای مقاومت انقلابی مسلحانه، حتی نفس حضور آن، بر شدت و حدت تناقضهای راکب و مرکوب به نحوی وسیع افزوده است. به واقع، مقاومت سراسری، که پایه اجتماعی و توان رزمی و قدرت آتش آن روز به روز در حال گسترش است، ناقوس سرنگونی و مرگ محتوم این هر دو، یعنی راکب قرون وسطایی و مرکب زهوار در رفته، را به صدا در آورده است.

با این توضیحات، ولو مختصر، اکنون می‌توان تأکید نمود که تضادها و تناقضهای دستگاه قضایی رژیم، از ذات و ماهیت آن ریشه می‌گیرد و به طور مداوم بازسازی و تشدید می‌شود. به عنوان مثال، دو سال پیش صانعی، عضو شورای عالی قضایی، برای به اصطلاح جرائمی از قبیل «بی‌حجابی» یک ماه تا یک سال زندان مقرر نمود (۶). هفت ماه پس از وضع این ماده قانونی! توسط یک مقام قضایی، موسوی بجنوردی، همکار صانعی و عضو دیگر شورای عالی قضایی، حکم جدیدی صادر و اعلام کرد که مجازات بی‌حجابی ۷۴ ضربه شلاق است (۷). سپس دادستان تهران به میدان آمد و گفت: عمل حزب‌الله در مقابله با بی‌حجابی جرم محسوب نمی‌شود. یعنی تعیین مجازات و انتخاب شکل و شیوه آن را به عهده افراد غیر مسئول وا گذاشت. البته در فرهنگ نظری و عملی «حزب‌الله»، همان طور که می‌دانیم، چشم در آوردن... یا سر بریدن بی‌حجاب منع و محظور «شرعی» ندارد، ولی گویا که در همان زمان، صانعی نیز بر عمل دادستان عمومی تهران مهر تأیید و تأکید گذاشت و از «حزب‌الله» خواستار شد که خود را سادست به کار شود و زنان بی‌حجاب را کیفر کند (۸). با این حساب، قانون از یک ماه تا یک سال زندان یعنی کشک! اخیراً نیز، که مبارزه با بی‌حجابی ابعادی تازه یافته است، آخوند علیزاده، دادستان عمومی مشهد، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که من نامه‌یی برای آموزش و پرورش خراسان نوشتم و تذکر دادم اگر افراد معدودی در بین خانمهای متدین آموزش و پرورش وجود دارند که به وظایف شرعی و قانونیشان که حفظ کامل حجاب است عمل نمی‌کنند، یا اگر دانش‌آموز خواهری باشد که حجاب را در مسیر منزل تا محیط آموزش رعایت نمی‌کند، ما حجت را تمام می‌کنیم. مدیر کل آموزش و پرورش هم تذکر ما را به صورت بخشنامه به همه مراکز آموزشی ارسال داشته است. ما در این تذکر گفته‌ایم بدحجابها ضمن این که تعزیر می‌شوند، قانون مجازات اسلامی هم در مورد آنها اعمال می‌شود. این ماده قانونی می‌گوید اگر فردی به جرم تعزیری محکوم شود، حاکم شرع می‌تواند او را برای مدتی از حقوق اجتماعی محروم کند. پس خواهری که دارای مدارک لیسانس و دیپلم است، اگر بدحجابی کند، حاکم شرع می‌تواند او را به مدت ۲ الی ۵ سال از حقوق اجتماعی محروم کند (۹).

از این نقطه نظرهای قانونی! که مشابه آن هر از چندگاهی از جانب سایر مقامهای رژیم نیز ابراز و مطرح می‌شود، می‌توان چند خصیصه قرون وسطایی و آنارشیک دستگاه قضایی ارتجاع را مشخص نمود: اول، نه فقط بی‌حجابی که بدحجابی هم جرم شناخته می‌شود. دوم، خود قاضی منشأ قانون است و برای این جرم! مجازات مقرر می‌دارد، و آن تعزیر یعنی شلاق زدن است. سوم، تعداد ضربات شلاق نیز بستگی به رأی و نظر حاکم شرع دارد و موافق تمایل و اراده او کم یا زیاد می‌شود، و این قولی است که فقیهان جملگی برآنند یعنی می‌گویند: تأدیب و تعزیر مجرم به اختیار و تشخیص قاضی شرع خواهد بود و طبق نظر

او قابل کم و زیادی است (۱۰).

به طور کلی، صرف نظر از اصل و منشأ و ماهیت جرم و صرف نظر از این که «بی حجابی» و یا «بد حجابی» لا اقل از نظر بشر معاصر، جرم محسوب نمی شود، صدور و اعمال و اجرای احکام متناقض و متعارض و مقید نبودن به قانون و حریم قانونی، از بارزترین خصائص محاکم رژیم است. به عنوان یک نمونه دیگر بد نیست اشاره کنیم که چندی پیش به دستور دادستان عمومی شیراز، تعدادی از کشاورزان روستای باجگاه بازداشت شدند. جانشین دادستان در پاسخ به سؤال کشاورزان بازداشت شده، که علت بازداشت خود را از وی جویا شده بودند، گفت: جرم شما تجاوز به زمین آقای ابراهیم رامجردی [یکی از خانهای معروف منطقه] است و تا زمانی که شما دست از تصرف عدوانی بر ندارید در بازداشت به سر خواهید برد. کشاورزان اظهار داشتند: آقا! ما حکم کار کردن بر روی این زمین را از هیأت ۷ نفره واگذاری زمین و دادگاه انقلاب اسلامی داریم. وی با فحاشی پاسخ داد: هر کسی که این حکمها را به شما داده غلط کرده و من توی دهن آنها می زنم و پدر شما را هم در می آورم. روزنامه «جمهوری اسلامی» پس از درج این خبر افزوده است: «بازداشت کشاورزان ۲۵ روز به طول می انجامد و آنها سرانجام با ضمانت از زندان آزاد می شوند ولی هنوز تکلیف زمینهایی که سالهاست بر روی آن کار می کنند مشخص نشده است» (۱۱). چنان که می دانیم، نظیر این حوادث در ایران خمینی زده، فراوان اتفاق می افتد و شواهدی که آوردیم در واقع، حکم «نمونه» را دارد. خود سران رژیم نیز به این امر - یعنی هرج و مرجی که گریبانگیر دستگاه قضایی است - معترفند. از جمله موسوی اردبیلی، در مقام رئیس دیوانعالی کشور اظهار می کند که: قضات و حکام شرع به صدور احکام ضد و نقیض می پردازند و فی المثل یکی از آنها، بر اساس مدارک موجود، حکم مصادره اموال شخصی را صادر می کند و دیگری یا جانشین وی، به استناد همان مدارک، حکم مزبور را لغو می نماید (۱۲). بدیهی است این خصلت آنارشیک و فقدان نظام واحد قضایی و چارچوب مشخص حقوقی برای امور مدنی و اجتماعی و اقتصادی جامعه، که از ماهیت ویرانگر، متحجر و ضد تاریخی رژیم نشأت می گیرد، در عین حال بر پوسیدگی و تزلزل و بی ثباتی آن نیز دلالت دارد و روند فروپاشی و سقوط نظام ولایت فقه را شدت و شتاب می بخشد.

نفی قواعد حقوقی مدرن

در قوانین مصوب و آیین داری رژیم، هیچ نشانهایی از آن چه علوم طبیعی و ریاضی و روان شناسی برای کشف جرایم و اصلاح مجرمان در اختیار بشر امروز نهاده است، دیده نمی شود. از جمله اصل «قانونی بودن جرم و مجازات»، «عطف به ماسبق نشدن قانون جزایی» و اصول قضایی در زمینه ادله اثبات دعوی، مانند بی اعتباری سوگند در اثبات قتل و نامعتبر بودن یا اصالت نداشتن شهادت شهود در دعاوی حقوقی، و عدم پذیرش «اقرار» در دعاوی کیفری، یا تجدید نظر احکام دادگاههای اولیه در محاکم بالاتر، که می توان گفت همگی دستاوردهای مرفعی بشر و محصول پیشرفت تاریخی علم حقوق در جهت رسیدگی سالم تر و مطمئن تر به دعاوی مردم است، توسط رژیم خمینی به طور رسمی و علنی زیر پا گذاشته می شود و نقض می گردد. طبیعت آیین دادرسی ارتجاع چنین اقتضا می کند که

تشخیص خود قاضی یا «حصول یقین در نفس قاضی»، ملاک اعتبار قرار گیرد و نقش تعیین کننده‌ی در اثبات جرم ایفا نماید. بدین لحاظ نیز، حاکم شرع از قدرت و اقتدار فوق‌العاده‌ی برخوردار می‌گردد و هرگونه قید و بند و ضابطه‌کنترل‌کننده از پیش پای وی برداشته می‌شود و فارغ‌البال به تاخت و تاز می‌پردازد. در این صورت، تکلیف مخالفان سیاسی رژیم روشن است که چه بلایی به سرشان می‌آورند. آیین داری ارتجاع، از دیدگاه‌های طبقاتی و باورهای ایدئولوژیک آن جدا نیست. درست از همین موضع، یعنی از موضع مادی سرمایه‌داری، است که ارتجاع، قواعد حقوقی مدرن و مترقی را نفی می‌کند، بر دستاوردهای علم حقوق خط‌بطلان می‌کشد و حقوق بشر و اصل استقلال قوا و مردم‌سالاری را پدیده‌هایی امپریالیستی و صهیونیستی اقلمداد می‌کند.

برخورد مکانیکی با «جرم»

رژیم خمینی از «جرم» درک سطحی و قشری دارد و، به مصداق چاقو دست‌خود را نمی‌برد، عوامل و شرایط اجتماعی زاینده آن را در نظر نمی‌گیرد. از این رو برای مقابله با جرم نیز جز خشونت سبعانه راهی در برابر خود نمی‌یابد. اخیراً حائری، نماینده خمینی در نماز جمعه شیراز، طی سخنانی، به گویاترین وجه، درنده‌خویی و چهره واقعی رژیم خمینی و راه حل مطلوب این رژیم را (که در شلاق زدن، تیرباران، سنگسار و قطع دست قربانیان فساد و جنایت نظام «ولایت فقیه» خلاصه می‌شود)، به نمایش گذاشت: دزدی زیاد می‌شود که در خواست‌کنی دست‌دزد را قطع کنند، معتاد زیاد می‌شود برای این که تو در خواست‌کنی با معتاد قاطع برخورد کنند، رشوه‌خوار زیاد می‌شود، برای این که تو در خواست‌کنی با رشوه‌خوار خشن برخورد کنند. بی شک، صدور و اجرای احکامی نظیر شلاق زدن، دست‌بریدن، قطع عضو و اندام و سنگسار کردن، که در صدر وظایف دستگاه قضایی قرار دارد، از قرون وسطایی بودن این دستگاه حکایت می‌کند و جنبه و جزئی دیگر از عملکرد ضد بشری رژیم خمینی را به نمایش می‌گذارد. اما البته قوه قضایی، برای اینکه به مسئولیت خویش، که همانا «تحقق بخشیدن به عدالت»! و «پشتیبانی از حقوق فردی و اجتماعی»! است، عمل کند و در ضمن، چهره ضد امپریالیستی «امید مستضعفان جهان» هم مخدوش نگردد و مجازات سیمای انسانی! به خود بگیرد، گاهی هم از دستاوردهای بشریت مترقی و تحقیق و تخصص دانشمندان استفاده می‌کند و راه حل معقول! و منعطف ارائه می‌دهد، مثلاً سرپرست سازمان پلیس قضایی — که زیر نظر دادستان کل رژیم اداره می‌شود — طی یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام داشت که پلیس قضایی، با استفاده از مهارت‌ها و تجارب «مراجع ذیصلاح، مثل پزشکی قانونی و دانشکده‌های پزشکی و دانشگاه پزشکی شهید بهشتی، وسیله‌ی به نام ماشین برش برای قطع دست سارقین» اختراع کرده است که «بسیار سریع عمل می‌کند» (۱۳). به گزارش مطبوعات رژیم، در ۲۱ بهمن ماه همان سال، دست چهار نفر محکوم به سرقت، توسط این ماشین اختراعی قطع شد! امروز در شرایطی که دانشمندان علم پزشکی و مؤسسات پژوهشی در جستجوی یافتن راه‌های مختلف برای پیوند اعضای بدن انسان، از جمله دست، هستند و در این زمینه از هیچ‌گونه کوشش و تلاشی فروگذار نمی‌کنند، مقامها و محاکم رژیم خمینی در پی به کار گرفتن علوم و فنون و تحقیق و تخصص در خدمت اهداف و

سیاستهای ضد مردمی خود هستند و از دانشمندان و پزشکان خواستار می‌شوند که برای بریدن دست «راه حل علمی» پیدا کنند!

در پایان تذکر دو نکته را، هر چند در حکم توضیح و اضحات است، ضروری می‌دانیم: نخست آن که از خصیصه ضد تاریخی و قرون وسطایی «شرعیات» و محاکم ارتجاع نمی‌توان مشروعیت مطلق یا ترقیخواهی ذاتی حقوق بورژوازی را نتیجه گرفت و بر انواع دیگر حقوق طبقاتی و رسوم ارتجاعی و قوانین ظالمانه و بهره‌کشانه مهر تأیید نهاد. دیگر این که هر چند رژیم خمینی خود را مدعی و حتی متولی انحصاری اسلام قلمداد می‌کند و احکام و قوانین و ایدئولوژی‌اش را «اسلامی» و «الهی» جلوه می‌دهد، واقعیت این است که هیچ نشانی از اسلام و مسلمانی ندارد. رژیمی که شیره جان زحمتکشان و کارگران را بمکد و مخالفان را وحشیانه سرکوب کند، رژیمی که به امید و اعتماد و آرمان خلق خیانت کند و به حریم آزادی و دموکراسی تجاوز نماید و بر سر استثمار کلاه «شرع» بگذارد، نمی‌تواند پیوند و پیمانی با اسلام داشته باشد. اگر چه میان مذهب «روحانیت» و اسلام اصیل و واقعی دره عمیق و عظیمی از خون، گوشت و پوست دهها هزار انقلابی جان بر کف موحد وجود دارد، اگر چه پیشنانان رهایی و فدیهای صلح و آزادی، چه در صحنه عمل و چه در عرصه نظر، غبار از رخ مکتب زدودند و تفاوت و تعارض ماهوی ایدئولوژی خود را با ایدئولوژی خمینی و سایر ایدئولوژیهای طبقات میرا، به اثبات رساندند و طبعاً اسلام محمد و علی و حسین دیگر نیازی چندان به دفاع قلمی امثال من ندارد، با این همه، در راستای تبلیغ فرهنگ مقاومت، فرهنگی که عمیقاً دموکراتیک و در خدمت محرومان و مولدان است، بد نیست که به یک عرصه مهم کارزار ایدئولوژیک اسلام و ارتجاع، یعنی به تلقی متعارضی که این دوازده پدیده «جرم» و منشأ و ماهیت آن دارند، نگاهی — ولو گذرا — بیفکنیم. در قرآن آمده است:

«ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها...» (نحل، آیه ۳۴)

«و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها» (اسراء، آیه ۱۶)

«انا اطعنا ساداتنا و کبراءنا فاضلونا السبيلا» (احزاب، آیه ۱۶)

«و کذلک جعلنا فی کل قرية اکابر مجرميها ليمکروا فیها» (انعام، آیه ۱۲۳)

«واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فيه و کانوا مجرمين» (هود، آیه ۱۱۶)

«لا تطع کل حلاف مهين، هماز مشاء بنميم مناع للخیر معتداثیم، عتل بعد ذلک زنیم ان

کان ذامال و بنین» (قلم، آیه‌های ۱۰ تا ۱۴)

مضمون آیه‌ها، به ترتیب، چنین است:

الف — ملوک [قدرتمداران، سلاطین و صاحبان زر و زور] به هر آبادی و شهر و دیاری

که وارد شوند، آن جا را به فساد می‌کشانند.

ب — مترفین [طبقات حاکم] در اجتماع فسق و فجور و تباهی می‌پراکنند.

ج — سادات و کبرا [اعیان و اشراف] تا آن جا که توان دارند مردم را به انحراف و

گمراهی می‌کشانند.

د — اکابر [طبقات حاکم و اعیان و سران قوم] منشأ جرم و جنایت هستند و ذاتاً حقه‌باز

و حيله‌گرند و همواره علیه مردم توطئه و دسیسه می‌چینند.

ه — ستمگران فقط از اشراف یعنی منافع طبقاتی و امتیازات اجتماعی و اقتصادی خود،

پیروی و متابعت می‌کنند و مجرم هستند (مجرم در اصل به معنی ایجاد کننده و منشأ جرم است).

و — خداوندان مکنّت و بنین [سمبل اقتدار اجتماعی] یعنی اشراف و گروه‌های ممتاز و مسلط، جامع تمام پستیها و رذیلتها و پلیدیها هستند.

نتیجه‌یی که از آیات یاد شده می‌گیریم این است که طبقات بهره‌کش و حکومتگر و آمران و عاملان دستگاه سرکوب و شکنجه، بزهکاران و جانیان واقعی هستند و ریشه جرم و جنایت و فحشا و مفاسد اخلاقی را در جوامع طبقاتی، باید در وجود استثمار و حاکمیت مناسبات بهره‌کشانه جستجو کرد. بنابراین برخوردها و راه‌حلهای مکانیکی، با این دیدگاه جامعه‌شناسانه قرآن، و در واقع با فلسفه احکام و روح حقوق جزای مطلوب و مورد نظر اسلام به کلی بیگانه است. اما رژیم جنایتکار ولایت فقیه که از سرچشمه «استثمار» آب می‌خورد، به عقب مانده‌ترین قشرهای استثمارگر تکیه دارد و عقلش، با هزار و یک غل و زنجیر، به اعصار و قرون خاک گرفته تاریخ چفت و بست شده است، مجرمان عادی و معمولی، یعنی قربانیان نظام خود را بغل دیوار قطار می‌کند و به رگبار می‌بندد، یا شلاق می‌زند و سنگسار می‌کند، یا برای قطع دست آنان، ماشین برش اختراع می‌نماید (۱۴)!

منابع و توضیحات:

۱ — خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹ به بعد، از جمله می‌گوید: «در اسلام حر و بنده مساوی نیستند و لذا انسان آزاد به خاطر بنده قصاص نمی‌شود.»

۲ — کیهان، ۲۵ اسفند، ۵۷

- ۳- متن دستخط، به تاریخ فروردین ۵۹، در نشریه مجاهد شماره ۱۷۵ کلیشه شده است.
- ۴- قانون اساسی رژیم، فصل پنجم.
- ۵- درسهای پیرامون ولایت فقیه، تالیف آیت الله محمد یزدی، ص ۹۵ (تهران، تیر ماه ۱۳۶۲، ناشر «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»)
- ۶- اطلاعات، ۱۷ مرداد ۶۲
- ۷- کیهان، ۱۸ فروردین ۶۳
- ۸- کیهان، ۲۳ تیر ۶۳
- ۹- اطلاعات خراسان، ۲۶ مهر ۶۴
- ۱۰- تحریر الوسيلة خمینی و سایر کتب فقهی
- ۱۱- جمهوری اسلامی، ۲۵ آذر ۶۴
- ۱۲- جمهوری اسلامی، ۱۸ آبان ۶۴
- ۱۳- کیهان، ۳۰ آبان ۶۳
- ۱۴- بدیهی است که منکر مسئولیت نسبی مجرمان عادی و معمولی نمی توان شد. در این جا، سخن بر سر غیر انسانی بودن شکل مجازات است، نه انکار اصل مجازات. این نیز بدیهی است که یک حاکمیت دموکراتیک پیش از هر چیز، زمینه اجتماعی جرم را از بین می برد و به ریشه فقر و محرومیت و بهره کشی تیشه می زند.

چند نوع پنبه دانه

سروش البرز

مشهور است که جبّاران با چشم باز سقوط می‌کنند. آنها وجود بحران را، در هر حال، منکر می‌شوند و گرفتاری به بن بست را غیر ممکن می‌شمارند. به زمان قدرت و جبروت، غافل از عاقبت کار، بی‌محابا به هر جور و جنایتی دست می‌زنند اما به‌هنگام سقوط، در فردای آخرین فرصت‌های پشت سر، تازه به فکر راه نجات می‌افتند. با دقت و فراستی شگفت‌انگیز آغاز بخت پر شکوه را می‌بینند و به پیش‌باز آن می‌روند، ولی هیچ‌گاه به موفقیت کار خود باور ندارند و حتی در آستانه واژگونی محتوم نیز خواب صولت ثانی می‌بینند و تا واپسین لحظه در حکم برگزیده‌یی استثنایی و رهبری شکست‌ناپذیر به خود می‌نگرند. آخر سر نیز اعمالی را دستور می‌دهند که نتایج آن نا‌بهنگام و یا ناسازگار با نیاز است. آنها پرنده‌یی ناسپاس و بازنده‌یی فراموشکارند. در آغاز چنان توانا و برنایند که واقعیات را تا بلندای آرزوها فرا می‌خوانند و در فرجام چنان در عجز و غفلت فرو می‌مانند که پندار و خیال خام را به جای واقعیت می‌گیرند. رژیم خمینی مدتهاست که به سراشیب سقوط فرو غلتیده و گرفتار عوارض آن شده است. اگر طرحی برای آینده می‌ریزد، به جای آن که منشأ گشایشی در زمان حالش شود، گرفتاری و معضلی تازه می‌آفریند. هر راه حلی به سوی آینده، قوز بالای قوز این زمانش می‌شود؛ انگار که تحت تعقیب مرگ محتومش قرار گرفته، ولی خود در خواب تصورات جاودانگی غرقه است. به عنوان نمونه، همین «انتخاب» منتظری را در نظر بگیرید؛ آیا در آمیختن وضعیت مشهور «فنا» با تصورات و حرکات ناشی از خیال «بقا» نیست که بُعدی چنین حقیر و مسخره به این «انتخاب» می‌دهد و آن را، حتی برای خود فرد «منتخب»، ناچسب و نامطلوب می‌سازد؟ شخصی به هیبت خمینی، «مرجع تقلید»ی تثبیت شده و رهبری پذیرفته شده در کارزار بزرگ سال ۵۷، براعت‌مادیک ملت سوار شد و بر اریکه قدرت جهید. از همان اوان تسلط بر اوضاع، میل به صلح و آزادی و آبادانی را با جنگ و اختناق و ویرانی سرکوب کرد، اتفاق و همبستگی عمومی را در هم شکست، مهر و شور و شورار را به خاموشی کشاند و وقتی سرانجام با مقاومت نسلی «مرگ برکف» روبرو شد، تمامی آن

ذخیره ایمان و اعتماد را در هیاهوی خونبار ایلغاری و حشیانه خرج کرد. حالا، در پی سالها فاجعه بی وقفه، در زمانی که نقاب فریب به کلی کنار رفته و همه مردم مصیبت دیده و آگاه شده جانشان از دست این رژیم و کارگزاران و رهبران به لب رسیده و آرزوی مرگ خمینی و رژیمش به امید و التماس روز تبدیل شده است، تازه اینها، برای پرهیز از خطر «خلار هبری» و عوارض آن، یعنی همان وضعیت مطلوب عمومی، «رهبر آینده» تحویل مردم می دهند!

در حقیقت قدرت و در اوج انزوای جهانی، در متن آشفتگیهای روز افزون و تنگناهای گوناگون، در دوره افت بی سابقه توان بسیج و درماندن در دور باطل جنگ و اختناق، در دوره اعتلای مقاومت مسلحانه سراسری و ذله شدن دستگاههای ۲۰ گانه سرکوب، در زمان بالا گرفتن عزم و جرات عصیان در عین سراسیمگی و پریشانی عمده رژیم، خلاصه در سراسیمه سقوط، جنگ قدرت بین باندهای تبهکار مدعی «جانشینی» بالا گرفته بود. احساس خطر از این بحران و به درازا کشیدن مشاجرات مربوطه، به عقل طرفه بی نیاز نداشت، خمینی برای اتفاق و سکوت و ایجاد «ید واحد»، به اندازه کافی پند و اندرز داده بود. دیگر حرف و نصیحت به گوش کسی نمی رفت، می بایست کاری کرد، یا باید قید نظام «ولایت فقیه» را می زدند که طبعاً خودکشی سیاسی بود، یا در غیاب افرادی چون بهشتی، صدوقی، مدنی و ... به قول معروف به «مشابه» رضایت می دادند. منتهی این بار تفاوت کیفیت اصل و مشابه کمی بیشتر از حد معمول بود؛ ولی چه می شد کرد؟ کاجی به از هیچی! پس آقای خمینی به باند «کوسه» چراغ سبز داد. مجلس گماشتگان را فرا خواندند و، با شتابی «غافلگیر» کننده، منار را دزدیدند. حالا روی دستشان مانده و نمی دانند چگونه، در زمان حضور دیگر «مراجع عظام»، چاهی برای جادادن منار دزدیده شده بکنند! این دیگر از عوارض کار نا بهنگام است. مهم آن بود که، با تأیید جبار، ولیعهدی برایش دست و پا کنند که با همان خط و خال حاکم قابل استحاله باشد! از درون این مجموعه عجیب و غریب آخوندی هم چیزی بیشتر از این در نمی آمد؛ از قدیم گفته اند آب خرد، ماهی خرد. اینها همه ساز و کار آشکار قضیه بود، یک پرده کمدی در اوج تراژدی «وضع اضطراری». می خواستند در داخل به این و آن باند تبهکار دهن کجی کنند و برای محکم کاری در مسابقه خیالی «جانشینی» اسب برنده را از قبل در اصطبل خود ببندند. می خواستند به افکار عمومی و دولتها و قدرتهای خارجی هم، مثلاً از بابت بقای رژیم حتی بعد از مرگ جبار، خاطر جمعی بدهند! «کارشناسان مسائل ایران» هم در آن طرف سیم حساب دستشان بود: «تأیید آیت الله حسینعلی منتظری، به عنوان جانشین آیت الله خمینی و ولایت فقیه آینده ایران، از دیدگاه کارشناسان مسائل ایران اقدام مهمی در جهت ثبات رژیم انقلابی اسلامی بود که ۷ سال پیش به قدرت رسید» (۱).

ظاهراً مقارن انتشار گواهی سلامت مزاج و بقای عمر رژیم ولایت فقیه در پاره بی از مطبوعات غرب، کک به تنبان سردمداران طیف سلطنت طلب افتاد: «اعلام رسمی انتصاب حسینعلی منتظری، بیش از هر چیز، مبین تلاش رهبران رژیم تهران برای مطمئن ساختن مخاطبان خارجی آنهاست» (۲) و از آنجا که بخش غربی این «مخاطبان خارجی» را در قباله خود می دانند، خونشان به جوش آمد و آزرده از این «غرب دیوانه»، که متوجه خطر «کمونیسم» نیست، برای روشنگری به میدان آمدند: «این ترس وجود دارد که جناح اسلامی

حاکم طرفدار شوروی... از وجود این مرد ساده و بی اراده به عنوان یک پوشش استفاده کرده و قدرت خود را در کشور کاملاً مستقر سازند و روند کمونیست ساختن ایران را که هم‌اکنون در مرحله پیشرفته‌یی قرار دارد به پایان برسانند» (۳)، ولی چون خود حضرات «ضد کمونیست» هم خیلی خوب واقفند که مسأله چیز دیگری است، با آن که جهت مصرف داخلی ابواب جمعی و وطنیشان از «روز پیروزی نزدیک است» یا «براندازی رژیم در سال ۶۴» خبر داده بودند، خط «کارشناسان مسائل ایران» را هم بی مصرف نگذاشتند: «این تصمیم... نمایشگر سرعت گرفتن روند استقرار دستگاهی است که باید در درون رژیم تهران "دوران بعد از خمینی" را تدارک ببیند» (۴)، این همه، اما، ظاهر امور بود. هم‌آن «کارشناسان» و هم خود این سیاست‌بازان فرتوت و ورشکسته خوب می‌دانند که جامعه ایران توان انفجار و قیام از خود نشان می‌دهد و یک مقاومت مسلحانه سراسری، با نشاط و رو به اعتلا هم‌پیش‌تاز جدال نهایی است. درد بی درمان رژیم خمینی و قدرتهای خارجی هم درست در دینامیسم و پیامدهای چنین موقعیتی نهفته است. از طرفی شورای ملی مقاومت هم، که سالها از جانب همین موجودات و آن کارشناسان به تلاش برای ایجاد یک «دولت مکتبی» یا یک «دیکتاتوری مذهبی» به دست مجاهدین و این نوع خزعلات متهم می‌شد، مترقی‌ترین طرح ممکن را در مورد رابطه دین و دولت در دوران دولت موقت تصویب و منتشر کرد. در برابر این طرح شورا دیگر نه «سوسیال دموکراسی» و نه رنگی داشت و نه نمایش طرفداری از «قانون» رونقی. اداها و ادعاهای معروف به «مشروطه اسپانیولی» هم که از قافله عقب مانده بود. طرح شورا از یک طرف و تحولات جاری در ایران و نشانه‌های «طوفانی» که در راه است» از جانب دیگر، آنها را واداشت که هر چه زودتر دست از لاییک بازی بردارند و به جای اشک تمساح ریختن برای زنان و اقلیتهای مذهبی و دموکراسی و... به سراغ همان یاران و متحدان تاریخی یعنی به اصطلاح «روحانیون واقعی» بروند. اگر می‌گویند یا رقدیمی مثل اسب‌زین کرده است، مصداق ارتجاعیست همین پناه آوردن امینی و بختیار به «مراجع معظم تقلید» و «روحانیون واقعی» است: «انتخاب مرجع مذهبی در شیعه اگر چه تابع شرایط و قواعد مدونی مثل انتخاب پاپ در مذهب کاتولیک مسیحی نیست، ولی چندان هم بی‌رویه نیست. مرجع به اجماع آرای مجتهدان طراز اول معین می‌شود» (۵). از ماه آذر به بعد، دیگر شماری از نشریه‌های امینی نیست که در آن بازماندگان «تمدن بزرگ آریامهری» سنگ «حق و حقوق» ماموتهای عهد حجری را به سینه زنند. چشم‌آن «روشنفکران»ی روشن که در ربع آخر قرن بیستم قلم به مزد سلطنت‌طلبان وطنی شده‌اند: «ولی فقیه انقلاب باید از میان عالی‌مقام‌ترین روحانیون شیعه که کلیه مراجع روحانی دیگر و جامعه مؤمنان مرجعیت‌وی را قبول داشته باشند انتخاب شود» (۶). اینها که چندی با چسباندن خود و اجدادشان به جنبش مشروطه و یادآوری «روز مشروطیت» خود را اهل مبارزه و «نجات ایران» از زیر «چنگال خونین آخوند» جا می‌زدند، ناگهان دریافتند که «جز از طریق دام‌ره دیگری نم‌اند» و کارتهای پنهان را رو کردند: «انتصاب عجولانه منتظری به مقام رهبری آینده رژیم، درهای مخالفت و اعتراض علنی روحانیون نگران و خشمگینی را که تاکنون به دلایلی گوناگون [مثلاً شرکت در چپاول ثروت ملی و حمایت آشکار از جنایات و فجایع رژیم خمینی!]، صلاح خود را در ادامه سکوت می‌دانسته‌اند، از همیشه باز تر کرده است. فراموش نباید کرد که اعلام و ابراز مخالفت هر روحانی، بویژه روحانیونی که در انظار مردم ایران به

درجات عالیه اجتهاد [لابد مبتنی بر فقه لاییک و دمکراتیک!] رسیده‌اند و در امور شرعی و دینی حق و صلاحیتی به مراتب بیشتر از سرکردگان و شرکاء سیاست زده و جاه طلب رژیم جمهوری اسلامی دارند، می‌تواند عزم و اراده عمومی به مقاومت و مقابله را به نحو چشمگیری افزایش دهد» (۷). گمان نبرید که سر بلند کردن مشروعه طلبی «مشروطه خواهان» مختص امینی است که به قول یکی از سینه چاکانش از «بیش از سه سال پیش... از روحانیون واقعی دعوت» کرده بود. خیر، «مرغ طوفان» سال ۵۷ هم، در ادامه «راه دوگل» و «سوسیال دمکراسی»، من باب توجه «آیات عظام» اخیراً تأکید کرده است که «ما مسأله‌یی با قانون اساسی نداریم» (۸). و کرسی آن ۵ «فقیه» - که با استناد به فقه سنتی قوانین را کنترل می‌کنند - خالی است و مذهب رسمی «قانون اساسی» هم که شیعه اثنی عشری است! این آقای «پیشوا»، با وجود دشمنی فزاینده توده مردم ایران با فقه و فقها و دوری گزیدن آنها از هرگونه مرجعیت و تقلید و تعبد، باز هم برای همان «روحانیون واقعی» حساب جاری باز کرده و از دومین شماره دوره جدید «ارگان مرکزی» اش، هفته‌یی نیست که اندر باب «روحانیون واقعی» و سرنوشت آنها ابراز علاقه و دلسوزی نکند. برای درک ماهیت ارتجاعی این دستک و دمبکهای آخوندی و فرصت طلبی متحدان تاریخیشان در فرنگ، کافی است بدانیم که آیت‌الله سید صادق روحانی، که «جبهه نجات» را شیفته و بختیار را متوجه خود کرده، و این دومی حتی تابلوی سیاسی - آخوندی به نام «جامعه روحانیت آزاد» برایش آویخته، همان آخوند مرتجع و متحجری است که در تابستان تب دار سال ۵۸، فتوای حمله و هجوم به تظاهرات بزرگ ضد اختناق جبهه دمکراتیک ملی را به حزب اللهیها و چماقداران «حزب توحیدی» صادر کرد. الان هم چیزی از آن افکار قرون وسطاییش عوض نشده و حاکمیت را کماکان از آن خدا و علمای فقیه می‌داند. فقط حرفش این است که خمینی و شرکا روش «کمونیستی» دارند و او و امثالش روش «اسلامی»! و گرنه در آن چه به فجایع و مصائب و جنایات و نیز افکار و اعمال عهد بوقی مربوط می‌شود، سگ زرد هم چنان برادر شغال است! این جاست که باید از آن آقایانی که با دعوی «دمکراسی» و ضدیت با «هژمونی طلبی مجاهدین» به شورای ملی مقاومت پشت کردند، پرسید چگونه می‌توانند سنگ ائتلاف یا بختیار مرتجع را به سینه بزنند و فقط شرط همکاری را حذف سلطنت بگذارند؟ آیا پلورالیسم مطلوب آنها شامل آرا و عقاید سید صادق روحانی هم می‌شود و مانند بختیار نگران «موقع روحانیتی که از آلودگی مبرا مانده» (۹) نیز می‌باشند؟! اما از این مواضع پست‌تر و رذیلانه‌تر، نقطه نظرات بلندگوی «استحاله» است. با «انتخاب» منتظری و «جلوزدن» رفسنجانی از دیگر مرتجعان حاکم، آب از لب و لوجه جارچی سرازیر شده است! این بار دیگر با اسم و رسم از «بخش سلامت جوی» رژیم جنایتکار خمینی دفاع می‌کند و به عنوان کاسه از آتش داغتر، در تبلیغ خط مصالحه با رژیم قلم می‌زند. این بابا، همان منتظری را، که سلطنت طلبان «پوشش استفاده» طرفداران شوروی و عاملان «روند کمونیست ساختن ایران» می‌انگارند، به وارونه، منتخب مطلوب جناحی می‌داند که «معقول و غرب گرا» ست: «رهبری آنان به هاشمی رفسنجانی نسبت داده می‌شود. گروهی هستند... که ما می‌توانیم آنها را گروه لیبرال رژیم بنامیم» (۱۰). چشم طرفداران لیبرالیسم به این رهبر جدیدشان روشن! در ادامه تبلیغ معلوم می‌شود که «گروه لیبرال» مزبور، به اتفاق منتظری، می‌خواهند «لیبرالیسم» افکار و عقاید رژیم خمینی را از رکود و

«رخوت» در آورند و فعال کنند! اگر سلطنت طلبان در عطش کسب متحد، عزای «اسلام» و فقه و مقام «آیات عظام» را گرفته‌اند، بلندگوی خطاستحاله یکسره غمخوار سرنوشت آرا و عقاید خود جبار حاکم است و جانبداریش از منتظری درست به این دلیل است که اعتقاد دارد وی «امید امام» و حافظ «اسلام خمینی» و منجی ولایت فقیه از حال کسالت است؛ «از دلایل انتخاب آقای منتظری جلوگیری از بروز رخوت در مبانی اسلام آقای خمینی پس از مرگ ایشان است» (۱۱). از همین جاست که تیتز سر مقاله‌اش مفهوم می‌شود و ادعای بالا معنی پیدا می‌کند: «رژیم می‌خواهد بند ناف خود را از شخص آقای خمینی که دارد قابلیت خود را از دست می‌دهد به موجود دیگری منتقل کند که به زعم آنها توانایی بیشتری دارد» (۱۲)! منتظری توانا تر از خمینی؟ طرفه است! وقتی خطاستحاله مجبور است از تداوم همین رژیم منفور و محکوم جهانیان دفاع کند، دیگر از خامه جارچیان آن نمی‌تواند چیزی جز همین جفنگیات پست و خائنانه بیرون تراود. جارچی رژیم به اعتدال طلبی منتظری نیز امید بسته و طوری از دنباله‌چشمی خمینی حرف می‌زند که گویا نجات رژیم و «اسلام» از «رخوت»، به معنی احیای آشتی و مودت و ظهور «برادری و اتحاد» در جامعه است. رذالت فکری و ناپاکی قلم را ببینید: «این واقعیت نیز بر همگان روشن است که آقای منتظری از چند سال پیش به این طرف ارائه دهنده اندیشه آشتی و مبشر و مبلغ برادری و اتحاد جامعه قرار گرفته و به مناسبت دادن سفارشهای معقول و توصیه‌های قابل قبول در جامعه موقعیتی نسبتاً قابل قبول احراز کرده است» (۱۳). چکیده این ترهات همان نظریه «بزرگی از سر گرفتن» بنی صدر است که او به خمینی اندرز می‌دهد و این یکی خبر تحقق آن را پخش می‌کند. آب شیرین از مشگ گندیده! چشمش را بر دریای خونهای ریخته شده از ملت ما بسته، ویرانگری سراسری در شئون مملکت، متلاشی کردن روح و تن صدها هزار خانواده و به یأس و پریشانی کشاندن میلیون‌ها هموطن صاحب امید را به طاق نسیان سپرده است و در بحبوحه جنگ و اختناق و زجر و شکنجه و فقر و فلاکت، حکایت دروغ بزرگ را جار می‌زند. حتی شیادی هم احتیاج به یک جو واقع بینی دارد. قلب تاریخ هم با واژگون نمودن مطلق رویدادها و تجارب واقعی متفاوت است، او به این کارها بی‌اعتناست، وقاحت مجسم است، مصالحه می‌خواهد و زنه‌ار هم می‌دهد مبادا به گربه آب بپاشید که دستتان زگیل در می‌آورد: «باید واقعه انتخاب آقای منتظری را به نشانه تمایل رژیم به اعتدال تلقی کنیم و به منظور ایجاد محیط مساعد برای مبارزه سیاسی از مقابله با هر جریان سلامت جوی داخلی رژیم احتراز نمائیم» (۱۴)! انصافاً که چنین قلم‌هایی ارزانی همان «آقا»ی گربه نجف آباد و کوسه رفسنجان و جملگی جانوران دیگر این رژیم باد که زبان و قلم آزاد، از وصف فجایع و جنایاتشان قاصرو عاجز است.

جا داشت در متن بازگویی این پندارهای خام، از مواضع مشعشع صاحب «اندیشه عصر» و بحر العلوم زمانه در باب رویدادهای اخیر نیز یاد کنیم، ولی تحفه نیست؛ او از هر یک از انواع «پنبه دانه» که آوردیم، نمونه‌یی برداشته و از ارثیه خود نیز که «قانون اساسی ولایت فقیه» باشد به آن چیزی افزوده و «جدول مرجع» را چیده است.

منابع:

۱- وال استریت جورنال، ۲۷/۱۱/۸۵

-
- ۲- نامه جبهه نجات، شماره ۳۵، ص ۴
۳- همانجا ...
۴- همانجا ...
۵- نامه جبهه نجات، شماره ۳۵، ص ۲
۶- نامه جبهه نجات، شماره ۳۵، ص ۴
۷- نامه جبهه نجات، شماره ۳۴، ص ۲
۸- قیام ایران، دوره جدید، شماره ۴، ص ۲
۹- قیام ایران، دوره جدید، شماره ۵، ص ۲
۱۰- سرمقاله نشریه جبهه ملیون ایران، شماره ۸۷
۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴- همانجا ...

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

یادبودها

محمد رضا شفیعی کدکنی

به یاد رزمندگان سیاهکل

سوگنامه

موج موج خزر، از سوک، سیه پوشانند،
بیشه دلگیر و گیاهان همه خاموشانند،
بنگر آن جامه کبودانِ افق، صبحدمان
روح باغاند کزین گونه سیه پوشانند؛
چه بهاری ست، خدا را! که در این دشت ملال
لاله‌ها آینه خون سیاوشانند،

آن فرو ریخته گل‌های پریشان در باد
کز می جام شهادت همه مدهوشانند،
نامشان زمزمه نیمه شب مستان باد،
تا نگویند که از یاد فراموشانند،

گرچه زین زهر سمومی که گذشت از سر باغ
سرخ گل‌های بهاری همه بی هوشانند،
باز در مقدم خونین تو، ای روح بهار!
بیشه در بیشه درختان، همه، آغوشانند،

توفان نور

نعمت میرزا زاده

برای احمد رضائی

فانوس بادبانی ماه

امشب

بر ماسه‌های ساحل دریای آسمان مه‌آلوده کبود
چشم انتظار کیست که باز آید!
در اضطراب کیست که بریال موج فراز آید؟
آیا کدام عاشق دریادل، دیگر بار،
ز ورق به موج حادثه رانده ست؟
آیا کدام فرا سونهاد جان
از هم گسیخته انبوه گوهران نهان را،
تا باز شان به رشته بپیوندد
خود، ناگزیر فاجعه را سوی خویش فرا خوانده است؟

فانوس بادبانی مهتاب را

خیزابهای ساحل شب خیس کرده است
دریای شب گرفته و توفانی ست
تا روشن صبح، خبر آورند،
توفان نور را چه گذشته ست؛
چشم ستاره‌ای نگران است.

برای خسرو گل سرخی

شکاف

احمد شاملو

زاده شدن

بر نیزه تار یک

هم چون میلاد گشاده زخمی،

سفر یگانه فرصت را

سراسر

در سلسله پیمودن،

بر شعله خویش

سوختن

تا جرقه واپسین،

بر شعله خرمی

که در خاک راهش

یافته اند

بردگان

این چنین،

این چنین سرخ و لوند

بر خار بوته خون

شکفتن

وین چنین گردن فراز

بر تازیانه زار تحقیر

گذشتن

وراه را تا غایت نفرت

بریدن،

آه از که سخن می گویم؟

ما بی چرا زندگانیم

آنان به چرا مرگ خود آگاهانند.

برای شهیدان خلق ترکمن

گل نقش سرخ چارستاره

نعمت میرزا زاده

چهار سنبله سرخ پیشرس،
در آستانِ موسم پیوندِ کشتزارهای گندمِ شوراها،
باداسهای کینه پنهانِ دشمنانِ رویش و شورا و خلق،
پرپر شدند.
پرپر شدند و خون پاکِ جوانشان،
تابید روی آینه آسمانِ روشن گنبد؛
گل نقش چارستاره.

صحرای ترکمن،
آوارِ روزهای آتش و خون و هجوم را،
بر بند بندِ زخمی اندامهای پاره و خونین خویش می بیند؛
در کومه های سوخته کشتزارهای شورایی،
در خانه های سقف فرو ریخته،
در وحشت نگاههای در بدرِ کودکان آواره،
و تیغه جرقه خشمی که می جهد با اشک؛
از چشم پیرِ برزگر و مادرِ جوان داده.

بر روی برج گنبد قابوس،
 مجروح و خسته شام سوخته شهر می‌وزد،
 فوج ستاره می‌گذرد در حریق شام،
 تا یماز کنار پنجره بسته ایستاده به تصویر مهربان
 پدر چشم دوخته و بغض می‌کند.

مادر مراقب است،
 او را به سینه می‌فشارد و می‌بوسد و اشاره کنان سوی آسمان
 پُر از چشمک ستاره گنبد،
 روشن ترین ستاره به فرزند می‌نماید و می‌گوید:
 آنک پدر!

بنگر
 کنار آن سه عمویت نشسته است!
 در جمع بی شمارِ عموهای گمشده؛

در آسمان سُر مه‌یی گنبد،
 الماس تیز خنجر کجتاب ماه ترکمنی می‌تابد،
 و نبض سرخ در رگ سرخابی ستاره خونین می‌کوبد.
 و کشتزارهای سوخته شورا،
 در خوابهای نقره‌یی مهتاب،
 با آن چهار سُنبله سرخ پیش‌رس،
 با آن چهار ستاره خونین در آسمانِ خاطره گنبد،
 نجوای عاشقانه همخوان دارند.
 با آن چهار سُنبله پرپر،
 با آن چهار خاطره پیمان دارند.
 از تیغ برهنه کجتاب ماه ترکمنی،
 الماس می‌تراود

— دندان خشم خلق —

آنک به روی گستره کشتزارهای شورایی،
 در آسمان چهار ستاره خونین شکفته است
 و در کنار پنجره در آسمان چشم همسر تو ما ج!

در این سفر شبانه

به یاد موسی و اشرف

اسماعیل یغمایی

از کوچه‌های میعاد چونامد آواز
و پنجره‌یی نشد به سر مستی باز
آندم که به دست عاشقان گل پژمرد
ما را سفر شبانه گردید آغاز

تا این که از این سفر بدارد مان باز
شب خیمه تیره بر کشید از آغاز
سیاره مرده‌یی پروبال گشود
از قعر ستاره داد گرگی آواز

چون لکه خون مه بر آفاق دمید
و انگاه چو اشک بر رخ خاک چکید،
شب چنبره زد به شوق خونابه و اشک
دیدیم که ماه را به ناگه نوشید

گفتند: خدا مشعله می افروزد
جادوی شب سیاه را می سوزد
فانوس خدا نبود غیر از دل ما
کاینک به میان سینه مان می سوزد

گفتند: کسی راهنمون می‌گذرد
آن جا که شب از مرزِ فسون می‌گذرد
رفتیم، شتافتیم، دیدیم که آه
دریای کف‌آلوده خون می‌گذرد

با این همه درد و داغ و دود و ماتم
کاندر سفر شبانه آمیخت به هم
پنداشتم این زمین بود اشکی سرخ
کافتاده به رخساره یزدان از غم

آن یار که چون زلال اشک عریان بود
وز بس که زلال بو، ز من پنهان بود
در این سفر آن گاه مرا رخ بنمود
کو خنده به لب به خاک و خون بیجان بود

ای درد مرا چو هوشیاری از توست
پاینده بمان که هر چه یاری از توست
در این سفر شبانه بی شعله شوق
آتش بفشان که پایداری از توست

ای هم سفران خفته در آتش و دود
در می‌گذریم از شمایان بدرود
با درد و دریغ و داغ، تا باز چه وقت
آمیزه هم شویم در دشت وجود

ما راه شبانه را به خون پیماییم
وز دایره عقل برون پیماییم
در نیمه اولین به بانگ خوش عشق
زان بعد به سودای جنون پیماییم

مصطفی شجاعیان

فدایی راستین خلق بود

ابراهیم فخرایی

یاد نامه زیر را آقای ابراهیم فخرایی، محقق گرانقدر، به تقاضای جبهه دمکراتیک ملی ایران برای هفته نامه زادی، نشریه این جبهه، نگاشته بود که متأسفانه هیچ گاه فرصت انتشار نیافت. ما، ضمن سپاسگزاری فراوان از آقای متین دفتری که آن را در اختیارمان گذاشت، به مناسبت سالروز مصطفی شجاعیان منتشرش می‌کنیم.

«شورا»

نخستین باری که او را دیدم در خانه‌ام بود، خیابان آذربایجان. به مناسبت نشر کتاب «سردار جنگل» آمده بود پیرامون مندرجات کتاب، توضیحاتی بخواهد. تا آن روز نمی‌شناختمش و از نبوغ و سوابق زندگیش چیزی نمی‌دانستم. چهره‌یی آرام و متین داشت و زیر همین چهره آرام، یک دنیا خشم و اندوه موج می‌زد. آهسته سخن می‌گفت و پرسشهایش، همه، دقیق و اصولی بود؛ از نوع پرسشهایی که برای افراد کنجکا و اهل تحقیق مطرح است و مایلند که ریشه و حقیقت هر چیز را دریابند و بعد به قضاوت و داوری بنشینند. از همان ابتدای معارفه، او را یک فرد انقلابی، پرتحرک، وارسته و واقع بین شناختم که در کشمکش بین دنیای کهنه و نو و در جدال بین حق و باطل مصمم است که، با تکیه بر اصول و قواعد مسلم ریاضی، نقطه نظرهای آگاهانه‌اش را اعلام نماید و خط مشی آینده کشور را در نیل به پیروزی و برقراری نظم و عدالت اجتماعی، ترسیم کند. روابط دوستانه‌ام با او، از همان زمان آغاز گردید و تداوم یافت. گفتگوهایمان غالباً بر محور رویدادهای تاریخی و ظهور نهضتها و انقلاباتی که در جهان به وقوع پیوسته است و نقش رهبری و شکست و پیروزی انقلابات دور می‌زد؛ در باره حکومت‌های خود کامه و جبّار، که برای زندگی ننگین چند روزه‌شان، مرتکب جنایتهای بی‌شرمانه می‌شوند و درد و رنج و مصیبت می‌آفرینند؛ در مورد

دیکتاتورهایی که برای اثبات لیاقت جنون آمیزشان، معرکه‌ها بر پا نموده و خونها جاری می‌سازند؛ در مورد دیو سیرتانی که، با تهی بودن از فضایل انسانی، میلیونها مردم مظلوم و بی‌نوا را از مواهب طبیعت بی بهره می‌نمایند؛ کوردلانی که حقوق ملت را پایمال و فقر و اندوه و مرگ را به آنها تحمیل می‌کنند، از هر مقوله سخنی و از هر دری گفتگویی داشتیم؛ از قیامهای گذشته، از نهضت سرخ جامگان، خرم‌دینان، سربداران، حروفیان، صبا حیان، که علم انقلاب علیه بیدادگریهای دوران‌شان برافراشته بودند؛ از انقلاب مشروطیت ایران، جنگل، نهضت مقاومت ملی، مبارزات طبقاتی، دمکراسی و سوسیالیسم و غیره و غیره. در باره همه آنها اظهار نظر می‌کرد و چه خوب و منطقی، محضرش گرم و سخنانش گویا و شیوا بود. آزادی ملتها و ضرورت کسب آزادی را یک نیاز می‌دانست، مثل سایر نیازهای عادی زندگی، تنبلی و بی تفاوتی و بی اعتنائی به این نیاز را محکوم می‌کرد. مردی بود مطلع و آگاه به حقایق تاریخی و جنبشهای انقلابی، که نتیجه و ثمر این جنبشها را رهایی از یوغ بندگی و استثمار فرد از فرد و برقراری عدالت اجتماعی و رفاه و سعادت افراد بشر ذکر می‌کرد. آرزو داشت که وضع اجتماعی ما بر اثر مبارزات پیگیر، به نتایج دلخواه برسد و ریشه فساد و دیکتاتوری و ستمگری از بیخ و بن کنده شود؛ از نعمت آزادی برخوردار شویم و آن چنان توان و نیرو یابیم که، فارغ از هرگونه بهره‌کشی و وابستگیهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، به روی پای خویش بایستیم و قافله تمدن بشری را به قدر سهم خویش، به سر منزل مقصود برسانیم. آرزو می‌کرد که گریبان ملتها از یوغ استعمار و استثمار، که از مختصات سرمایه‌داری و سد راه معنویت و سعادت بشر است، نجات یابد و مداخلات امپریالیسم در سیر تکاملی جوامع بشری نابود گردد. او خود در این مبارزه گام نهاده بود و تمام تلاش و فعالیتهای زندگیش را در همین زمینه به کار گرفته بود. همان طور که می‌اندیشید و همان اندازه که می‌گفت و می‌نوشت، عمل می‌کرد، و چه صادقانه عمل می‌کرد. کتابها و جزوه‌های متعددی از او به جای مانده است، از آن جمله «نگاهی به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل» که رویدادهای آن زمان را با نظر تیز بینش حلّاجی و مورد تحلیل قرار داده و به نقش شوروی در خاموش کردن انقلاب جنگل تاخته است. با وجود آشنایی و آگاهی به مکتب مارکسیسم و اصول جامعه‌شناسی، ابا نداشت از این که تاکتیکها و رویه‌های نادرست پاره‌بی از پیروان این مکتب را مورد انتقاد و نکوهش قرار دهد و حتی بسیاری از نظرات و گفتارهای/ننین را نقد کند، نظیر کتاب «اندیشه‌های لنین در باره انقلاب» و هم چنین نوشته‌های انتقاد گونه‌اش در باره چریکهای فدایی خلق، که از آثار قابل توجه اوست. تلاش فراوان داشت تا فعالیت مجاهدین و چریکهای فدایی را، در زمینه حرکت مشترکشان در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع داخلی، به هم پیوند دهد، ولی توفیق نیافت. مطالعه کتاب دیگرش به نام «سازش در فلسطین» بیانگر وسعت اطلاع و جهان بینی اوست و در آن از همگامی دولتهای عرب با امپریالیسم و روابط دوستانه صهیونیسم با شاه مخلوع بحث نموده، و نیز جزوه «شورش»، که بعدها به «انقلاب» تغییر نام یافت. هم چنین کتاب «چند نگاه شتابزده» و کتابها و جزوه‌های دیگرش، من حیث المجموع، از قدرت نویسندگی و درک آگاهانه‌اش از مارکسیسم حکایت دارند.

در خرداد ماه سال ۵۴ بود که در حال عبور از خیابان ناصر خسرو، کوچه خدابنده‌لو، درباره نابسامانی اوضاع و خفقانی که در کشور حکمفرماست غرق اندیشه بودم

که مردی سلام داد، به سردی جواب گفتم، زیرا برخورد با افراد ناشناس در آن روزها مستلزم مقداری هشیاری و احتیاط بود. جلو آمد و پرسید: مرا شناختی؟ گفتم نه گفت من شعاعیانم، بغلش کردم و بوسیدمش و اشک شوق در چشمانم حلقه زد، زیرا برایش خیلی دلو پس بودم و شنیده بودم که عده‌یی از هم‌زمانش دستگیر شده و یا به شهادت رسیده‌اند. گفتم مرا می‌بخشید از این که شما را به جا نیاوردم، قیافه‌تان خیلی تغییر کرده، نامه‌یی که ایام نوروز به شما نوشتم به دست ساواک افتاد، به همین ملاحظه است که خود تحت نظر و خانهم تحت کنترل. از این که شما را سلامت می‌بینم خوشحالم لیکن از بی احتیاطیتان که آزادانه در ملاعام ظاهر می‌شوید، با وجودی که می‌دانید تحت تعقیبید، بیمناکم. گفت در باره‌ام تشویش جایز نیست، ما پاکبازیم و اهل رزم و مبارزه و تا آخرین دقایق حیات خواهیم جنگید؛ برای من ترس و اختفا به هیچ رو مطرح نیست. مخفی شدن و به گوشه‌یی خزیدن کار بزدلان و سست اعتقادان است؛ ان‌الحیة عقیده و جهاد. من از گرفتاری رفقا و شهید شدنشان آگاهم؛ خونم از آنها رنگین تر نیست، بنابراین پنهان شدن و دست از فعالیت کشیدن معنی ندارد. ما تشنه عدالت و انسانیتیم و باکی نیست اگر در راه آرمانمان کشته شویم. آدمیزاد در طول حیاتش ناچار از تحرک و تلاش است؛ تلاش در راه هدفش، در راه بهبود زندگی هم‌وعانش، برای کسب آزادی و حفظ شرف ملی و فضیلت انسانیش. من از این اصل مستثنی نیستم و تا جان در بدن دارم و خون در عروقم می‌جوشد، می‌کوشم. آرزو مندم روزی برسد که کاخهای ستم و بیداد و ازگونی شوند و امپریالیسم، که منبع و منشأ همه فسادها و تباهیهای جهان است، نابود گردد. دیدار دیگرمان به روز بعد موکول شد. در آن روز کتاب پلی‌کیبی شده‌اش را، که در آن از مقولات مختلف سخن رفته و حاوی نظرات آموزنده و بسی با ارزش درباره «انقلاب» است، به من لطف نمود. به امید دیدارهای بعدی و آرزوی پیروزی سازمانهای انقلابی به گرمی از هم جدا شدیم.

روز ۱۷ بهمن ماه سال ۵۴ بود که خبر درگیری مسلحانه‌اش را، در خیابان استخر، با پلیسهای رژیم منفور در روزنامه‌ها خواندم که بسیار غمگین و متأثر گردیدم. درینا که روزگار مهلتش نداد تا پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ را به چشم ببیند و میوه‌یی از نهال آمل و آرزوهایش را، ولونارس، بچیند. گو این که اگر هم مهلت می‌یافت، محال بود ساکت بنشیند و به احتمال قریب به یقین، یا هم چون دوستان مجاهدش شهید می‌گردید یا اگر شهید نمی‌شد، از انتقاد و خرده‌گیریهای بی پروایش در مورد پاره‌بی از جریانات سوء (جریانات انحرافی پس از انقلاب) آرام نمی‌نشست. اکنون که به خاطر چهارمین سالگرد شهادتش به ذکر این یادداشت مبادرت می‌شود، قیافه محبوب و انسانیش برابر دیدگانم مجسم است. او را با تمام وجود و خصوصیاتش می‌نگرم که دارد حرف می‌زند، پند می‌دهد، حال به حال می‌شود، از تشنگی فکری اجتماع متغیر است، از پراکندگی نیروها مشوش است، از روشهای نا معقول و سرگردانیها و کج‌تابیها ابراز انزجار می‌کند؛ از حرکت لبانش، از نگاه نافذ و سیمای مغمومش، شعله‌های خشم می‌بارد و پیام دلسوزانه‌اش را به گوشها می‌رساند که: ای نسل جوان انقلاب! ای رزمندگان جبهه آزادی! به خود آیید، دشمن در کمین است. از نخوت و غرور انحصار طلبانه پرهیزید، برادران و خواهران همسنگرتان را آماج تیرهای ناسپاسی قرار ندهید، زیر سایه وحدت و تفاهم، نیات مشترکتان را متمرکز و مبارزه بی‌امانتان را با دشمن خونخوار با نیروی مجتمعتان دنبال نمایید. آری، نباید مرده‌اش پنداشت، او زنده

است، زنده‌جاوید. هنوز هم حرفهایی برای گفتن دارد که در نوشته‌هایش خواهید یافت.
روانش شاد و یادش گرمی باد.

تهران—بهمن ۱۳۵۸

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

تلگراف مستول شورای ملی مقاومت به امیردوبی

جناب شیخ راشد بن سعید آل مکتوم امیردوبی
با کمال تأسف مطلع شدم که هفته گذشته برخی از هموطنان بی گناه ایرانی ما منجمله به نام های عبدالرضا سلیمی و علی اکبر خلوتی بدون هیچ دلیلی در محل کارشان در دوبی دستگیر و تحت شکنجه های شدید قرار گرفته اند. ما قویاً این عمل را محکوم نموده و خواستار قطع فوری شکنجه و آزادی هموطنان بی گناه ایرانیمان هستیم.

گزارشات واصله همچنین حاکی از اعمال فشار و دخالت های مستقیم و غیرمستقیم عمال جنایتکار رژیم خمینی در دوبی به منظور برانگیختن هر چه بیشتر مسئولین و ادارات آن امارت علیه هموطنان ایرانی بی گناه ما است.

چندی پیش نیز دو سرباز بی پناه ایرانی که از فرط ستم و آزار رژیم جنگ افروز ضدبشری خمینی به جان آمده و ناگزیر با تغییر مسیر هواپیمای کوچکی که مورد استفاده ژاندارمری ایران بود، به دوبی پناه آورده بودند، در منتهای تعجب و تأسف و دقیقاً برخلاف عرف بشر دوستانه بین المللی، به رژیم خمینی تحویل داده شده و برحسب تحقیقات ما، مستقیماً روانه شکنجه گاه های این رژیم گردیدند؛ امری که در میان عموم ایرانیان، خشم و انزجار شدیدی ایجاد کرده است.

البته مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم نامشروع خمینی، هم چنان که به کرات اعلام کرده است، با هواپیماربایی قویاً مخالف است و هرگز نیز در چنین اقداماتی مداخله نداشته و نخواهد داشت. اما استرداد پناهندگانی که ناگزیر در خاک یک کشور فرود می آیند موضوع دیگری است که با هیچ یک از قوانین و اصول متعارف بین المللی تطبیق نمی کند و آشکارا با اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد نیز در تعارض است. به خصوص که امارت دوبی می تواند از افراد مزبور بخواهد تا در نخستین فرصت آن امارت را ترک نموده و به جای دیگری بروند و این شیوه ای است که در موارد متعدد دیگر، هنگامی که اتباع ایران از فرط ستم خمینی ناگزیر به ترک میهن خود شده و راه عبور از طریق همسایگان

جنوبی ما را برگزیده اند، معمول بوده است.

وانگهی، اگر عمل کسانی که ناگزیر از ترک میهن خود شده و برای نجات جانشان خواه و ناخواه از هر وسیله‌یی به صورت اضطراری (فورس ماژور) استفاده می‌کنند، به فرض محال جرم تلقی شود، می‌توانستید آنها را در سرزمین خودتان با برخورداری از حق دفاع در دادگاه علنی مورد محاکمه قرار دهید.

جناب شیخ،

در دسامبر گذشته، مجمع عمومی ملل متحد طی قطعنامه‌یی نقض حقوق بشر در ایران تحت سلطه خمینی را محکوم شناخت. از این پیشتر نیز بسیاری مجامع بین‌المللی و احزاب و پارلمانها و دولتهای جهان منجمله پارلمان اروپا و شورای اروپا و اغلب دول اروپایی نقض شدید حقوق بشر در ایران را محکوم نموده و تماماً با صراحت یا به تلویح حق مردم ایران برای مقاومت به منظور دستیابی به صلح و آزادی را مشروع شناخته‌اند. از طرف دیگر، رژیم متزلزل خمینی، که سقوط محتوم آن چندان دور نیست، از فرط عجز در برابر مقاومت گسترش‌یابنده مردم ایران و هم‌چنین بخاطر شکست سیاستهای، جنگ‌طلبانه‌اش تلاش می‌کند با صدور تروریسم و ایجاد تشنج و جوّ رعب و وحشت در برخی کشورهای همسایه ما، آنها را تحت فشار قرار داده و به دادن امتیازات مختلفی وادار سازد. همدستی در اعمال فشار بر ایرانیان مهاجرو بی‌گناه یکی از این موارد است.

به نام مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی مؤکداً خاطر نشان و درخواست می‌کنم که امارت دویی از هرگونه اشتراک عمل با ایادی خمینی در اذیت و آزار ایرانیان بی‌گناه بپرهیزد. امیدوارم با توجهات شخص شما زمینه‌های دوستی و حسن همجواری کشورهایمان در آینده نزدیک هرچه بیشتر فراهم گردد.

باتشکر از اقدامات عاجل شما

مسعود رجوی

۳۵/ ژانویه/ ۱۹۸۶

رونوشت:

دبیرکل ملل متحد، رئیس امارات متحده عربی، امیر کویت، امیر بحرین، امیر قطر، دبیرکل عفو بین‌الملل، کمیساریای عالی پناهندگی ملل متحد، رئیس صلیب سرخ جهانی، رئیس کمیسیون حقوق بشر ملل متحد

پیام مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران

به نام خدا
به نام ایران و به نام آزادی
به نام انقلاب نوین و رهاییبخش مردم ایران

هموطنان عزیز،

مردم آگاه و مبارز ایران،

هفت سال از سرنگونی دیکتاتوری دست‌نشانده شاه و انقراض قلدری نیم‌قرنی و ننگین رضاخانی، به دست توانای مردم ایران، می‌گذرد. یاد شهیدان، یاد شکنجه‌شدگان، یاد اسیران و یاد آن همه قهرمانیها و رشادتها که به سقوط رژیم شاه منجر گردید، گرامی باد؛ به ویژه یاد شهدای پیشتازی که با پرچمداری مبارزه مسلحانه انقلابی، مشعل انقلاب و رهایی برافروختند؛ بنیانگذاران و راهبران و قهرمانان مجاهد و مبارزی هم‌چون محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع‌زادگان، مسعود احمدزاده، پرویز پویان، بیژن جزنی، فاطمه امینی و مهرنوش ابراهیمی که در رأس هزاران شهید و اسیر پاکباز دیگر، با فدای خود، به قول پدر طالقانی، «راه جهاد و مبارزه گشودند؛ آنها که حکم ممنوعیت مبارزه مسلحانه از جانب امثال خمینی و حزب توده و دارودسته بازرگان و دیگر میانه‌بازان و جریان‌های فرصت‌طلب و سازشکار را به پیشیزی نخرید»، و با اعتقاد راسخ به همت والای خلق قهرمان ایران، بن‌بستها شکستند و به حکم تاریخ، یعنی به حکم خلق و آزادی، با آتش و خون راه قیام توده‌های مردم ایران را هموار نمودند؛ تا آنکه سرانجام وعده حق وفا شد، طوفان انقلاب در رسید و صاعقه قیام کاخ ستم‌شاهی را از بنیاد واژگون کرد. راستی که روزهای قیام چه روزهای پرشور و غروری بود؛ در همه جا همیاری و همکاری مردمی، با فرهنگی بس انگیزاننده و متعالی، در همه جا وحدت و یکپارچگی و همدلی و هماوایی، آری، ایران سراسر لبریز از امید و اعتماد شده بود...

اما افسوس، صد افسوس، که مسأله اساسی و محوری یعنی «مسأله رهبری» حل نشده بود. خودجوشی عظیم و بسیار ضروری مردمی، به خاطر کمبود سطح آگاهی توده‌یی — که خود معلول استبداد نیم‌قرنی پهلوی بود — به سازمان‌یافتگی بالغ نگردیده بود. یک سازمان انقلابی و مردمی هم که به لحاظ تاریخی و اجتماعی شانس پیشرفت و پیروزی در جامعه ایران داشت — یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران — از این پیشتر به دست مشتی فرصت‌طلب چپ‌نما به سود شاه و جانشین خلفش خمینی متلاشی شده و هنوز بازسازی نشده بود. از این رو مرزهای بین انقلاب و ضدانقلاب به هیچ وجه روشن و تعمیق شده نبود. چون در عین اینکه عامه مردم می‌دانستند چه چیز را نمی‌خواهند و چه کسی باید سرنگون گردد، اما

همگان دقیقاً نمی دانستند که چه چیز را می خواهند و چه جانشینی با کدام ماهیت و خصوصیات بایستی بر سرکار بیاید.

چنین بود که پیر دزد بزرگ قرن - خمینی دجال - از راه رسید، و با استفاده از خلا تاریخی رهبری، به قافله انقلاب زد. میوه چینان و اوباش نوفل لوشاتو نیز در التزام نعلین بودند و در برابر رهبری ناحق و هژمونی ارتجاعی امامشان، کاسه لیسانه سر تعظیم فرود می آوردند. اسناد و کتب و مدارک موثق و مستند حاکی از این است که بند و بست های نو استعماری قویاً در جریان بوده، تا حتی المقدور زیر ساخت های اقتصادی - اجتماعی دوران شاه کمتر دست بخورد. فی المثل ماهها قبل از سرنگونی رژیم شاه بر سر نخست وزیری بازرگان توافق می شود تا وی بتواند سفینه دوران پیمای انقلاب را بقدریک «فولکس واگن» تخفیف داده و طرح «قانون اساسی - منهای سلطنت» را البته با خلیفه گری خمینی پیاده کند.

بر همین روال، در مورد وضعیت اقتصادی و نظامی هم، آش روغن داری پخته شد. در شورای به اصطلاح انقلاب خمینی نیز که اسامی اعضای آن قویاً مخفی نگه داشته می شد همه نوع وحوش و اراذل یافت می شدند...

بدیهی است که قربانیان و هیمه و هیزم یک چنین دست پخت ارتجاعی با ملاحظات نو استعماری بنیادی، که همانا توده های مردم ایران و رشیدترین فرزندان آگاه و پاکباز و فداکار آنها می باشند، از پیش معین بوده است. با یک چنان رهبر و با آن چنان دولت و شورای به اصطلاح انقلاب و با آن زد و بندها و آن میوه چینان، جز آنچه در این هفت ساله بر مردم ایران رفت، البته انتظاری نمی توان داشت...

چنین بود که خمینی در آن ایام در نوفل لوشاتو نشسته بود و با بیانیهای شیادانه و عوام فریبانه بر هرکس به نحوی چشمک و لبخند سیاسی می زد. خمینی در ترسیم و تعمیق مرز بندیهای انقلاب که همانا به افشاء خودش منجر می شد هیچ سودی نداشت؛ نه شورای تصمیم گیری در کار بود و نه برنامه مکتوبی ارائه می شد. می گفت که پس از رسیدن به ایران می خواهد به طلبه خانه برگردد!

شگفتا که همانها که امروز در صحنه سیاسی این همه به شورای ملی مقاومت و بالاخص به مجاهدین جنگ و دندان نشان می دهند و لنگ و لگد می زنند، آن روز یا به دستبوسی خمینی بسنده کردند و یا هرگز یک صدم آنچه را که امروز علناً علیه ما می گویند و می پراکنند درباره او بر زبان نمی آوردند؛ حال آنکه خمینی فرد بود و نه سازمان، حال آنکه خمینی به هیچوجه سابقه مبارزه انقلابی و اصولی نداشت، حال آنکه خمینی نه طعم شکنجه و زندان چشیده بود و نه نسلی که هزار هزار از برای آزادی دامن محبت به خون رنگین کنند، تربیت کرده بود، حال آنکه خمینی برنامه مکتوب و مدونی ارائه نمی کرد، حال آنکه خمینی شورایی همچون شورای ملی مقاومت با اعضا و ترتیب رای گیری مشخص با حق مخالفت و وتو پی نیفکنده بود، حال آنکه خمینی بهنگام مخالفت با حاکمیت شاه هیچگاه فدا کردن تا حد مبارزه و قیام مسلحانه را که به تعمیق مرز بندیهای جنبش و ضد جنبش منجر می شود، روا نشمرده بود و مخالفتش با شاه از موضع قرون وسطایی و مادون سرمایه داری و از جمله از موضع مخالفت با آزادی زنان و تقسیم اراضی صورت می گرفت.

به هر حال آن چنان که می دانیم دزد بزرگ قرن پس از آنهمه نفاق و دروغ و ریا در

پاریس، در حالیکه خودش می‌گفت که در بازگشت به کشور (آنهم پس از ۱۵ سال دوری و در عین برخورداری از منتهای احساسات و عواطف زلال مردمی) «هیچ» احساسی ندارد، به‌مثابه بلایی عظیم و محنتی بی‌پایان بر سر مردم ایران فرود آمد. از آنچه این دجال ضدبشر طی هفت سال گذشته بر سر مردم ایران آورده است، همگان مطلعند. در یک کلام: زد و بست و از هم درید و خورد و پایمال کرد، گرفت و کُشت و سوخت و ویران کرد. راستی که عقرب و افعی و کفتار هزار بار بر این هیولای آدمخوار شرف دارند. حقیقت این است که خمینی فقط خمینی است. همین و بس. لذا سینه‌رژیمش را باید به هر ترتیب و با هر وسیله‌ای و به هر قیمت از هم درید. یقیناً خمینی بزرگترین هلیه سیاسی و اجتماعی و مذهبی تاریخ ایران است، آزمایش «وجود» و «لا وجود» ایران و ایرانی است. بقایا فنای فرهنگ و میهن و تاریخ و تمامیت ایران لاجرم به غلبه یا شکست ما در نبرد با این ارتجاع ضدتاریخی مشروط می‌شود. یعنی مردم ایران امروز درگیر سهمگین‌ترین نبردها و پنجه در پنجه درنده‌ترین گرگهای تاریخ این سرزمین‌اند؛ دشمنی که قدرت سیاسی و مذهبی و اقتصادی را تماماً در یک نقطه در چنگ گرفته و صرف سرکوب خلق ما می‌کند.

برای درک عمق ارتجاع و پس‌افتادگی رژیم خمینی — که روی دایره سیاست آنقدر به راست رفته که به گونه‌ای فوق‌متناقض ادا و اطوار و شکلکهای چپ‌نمایانه و به اصطلاح خودش ضداستکباری نیز درمی‌آورد — خوبست مختصراً نظری به بیلان هفت ساله او در برخی از زمینه‌ها بیفکنیم:

۱- تیرباران و کشتار و حلق‌آویز کردن حدود ۵۰۰۰۰ تن از رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز و پیشمرگ مردم ایران همراه با سبعانه‌ترین شکنجه‌های ضدبشری که تاکنون بیش از پنجاه نوع آن را با تمام جزئیات شماره کرده‌ایم.

اخبار و گزارشات مربوط به زندانهای خمینی پیوسته حاکی از بکار بردن انواع جدیدتر و وحشیانه‌تر شکنجه است؛ از قبیل «روغن داغ» آن چنان که در مورد مجاهد شهید زاهد معصومی در زندان سنندج اعمال شده و «الکل‌سوز» آن چنان که در مورد یکی از زندانیان مجاهد در زندان بابل اعمال کرده‌اند و «زنده‌بگور» آن چنان که پاسداران خمینی به گواهی گورکنان گورستان شیراز در مورد مجاهد شهید «زهرافروغی» عمل کرده‌اند. «میله دماغ» نوع دیگری از شکنجه‌های غیرقابل تصور خمینی و ایادی اوست که ضمن آن دو میله نوک تیز را با حداکثر فشار در سوراخهای بینی رزمندگان انقلابی فرو می‌کنند که مخاط و گوشت و پوست را از هم می‌درد و درد فجیع آن اساساً آرام‌ناپذیر است. یک نوع دیگر از شکنجه‌های خمینی و پاسدارانش که فی‌الواقع در ماورای فهم و تصور است و در مورد برخی خواهران ما (از جمله خواهر ۱۶ ساله‌ای در زندان تبریز) اعمال شده، و نمی‌دانم چه نامی باید بر آن گذاشت و چگونه باید آنرا توصیف نمود، شلیک تک‌تیر در اندام تناسلی است. یکی از شهود که در زندان تبریز با چشم خود این صحنه را دیده گواهی می‌دهد که خواهر شهید ما حدود یک ساعت دور خود می‌چرخیده و با ناخن زمین را چنگ می‌زده و به خون خود رنگین می‌کرده است...

ای هموطنان، ای مردم ایران، گواهی بدهید که آیا نباید این رژیم و عمال سفاک و خون‌آشام آنرا با چنگ و ناخن و دندان هم که شده از بنیاد ریشه‌کن نمود؟
حال بگذار تا دنباله‌های شاه و خمینی در خارج کشور و میانه‌بازان حقیر و فرومایه

بر علیه مقاومت انقلابی مسلحانه و من باب عرض ارادت استحاله گرانه نسبت به رژیم خمینی تا هر کجا که می خواهند در خارجه خوش رقصی و لغز خوانی نموده و همچون خمینی چنین جلوه دهند که گوئیا هدفهای آتش رزمندگان خلق، مردم عادی و بیگناه از قبیل بقال و عطار و بستنی فروش هستند... منظورم خیانتکارانی است که در خفا و علن به جدّ می کوشند تا به سود خمینی مقاومت و مبارزه عادلانه و مشروع و مسلحانه را «تروریسم» معرفی کنند. بگذریم که در تهران چندی پیش پیرکفتار جماران خطاب به شورای عالی قضایی اش تأکید نمود که اگر کسی فی المثل مستحق ۷۰ ضربه شلاق باشد مبادا یک وقت شکنجه او را کمتر نموده و به او ۶۰ ضربه بزنند؛ چونکه این نیز «تقصیر» و «معصیت» و «عصیان» محسوب می شود!

بگذارید بیلان حکومت ۷ ساله خمینی را ادامه بدهیم:

۲- زندانی کردن حدود ۱۴۰۰۰۰ تن از آگاه ترین و برجسته ترین فرزندان خلق که قبل از هر چیز به دفاع از آزادی و استقلال میهن خود قیام کرده اند. وضع زندانهای رژیم خمینی شهره آفاق است و احتیاج به تشریح و توضیح ندارد. اما شایان تذکر است که پیوسته بر تعداد و انواع اماکن عمومی که به زندان تبدیل می گردد، افزوده شده است؛ از جمله: تبدیل مسجد و مدرسه و دانشکده و سینما و هتل و حمام و حتی محل نگهداری احشام به زندان که در هر مورد نمونه های متعددی در دست است؛ از سینما مهتاب گرگان گرفته تا زیرزمینهای متلقو (در ساحل خزر) تا زندان جدید الاحداث گمیش تپه و زندان روستای زاغ مرز (جاده نکا- بهشهر). در مورد مساجد نیز فقط متذکر می گردیم که از ۵۵۰ مسجد بزرگ و کوچک موجود در تبریز تعداد ۱۸۳ مسجد پایگاههای رسمی بسیج سرکوبگرانه خمینی هستند.

۳- سرکوب مستمر ملیتها و اقلیتهای مذهبی در سراسر کشور، بالاخص در کردستان که مردم زحمتکش و ستمدیده آن گناهی جز اینکه خواستار حقوق حقه خود مختاری در امور منطقه خویش بوده اند، ندارند. اما جنگ ضد مردمی رژیم خمینی؛ شهادتها، اسارتها، خانه خرابیها و کوچ دادن آنها و آوارگیهای بسیار بر آنان تحمیل کرده و می کند.

۴- ادامه دادن به یک جنگ ضد میهنی و ضد مردمی با عراق، جنگی که اگرچه با تجاوز گسترده قوای عراقی به خاک میهن ما اوج گرفت، اما از روز اول دقیقاً توسط خمینی با هدف صدور تروریسم به منظور سرپوش گذاشتن بر بحرانها و مقاومت داخلی زمینه سازی و برانگیخته شد، حال آن که کاملاً اجتناب پذیر بود، جنگی که پنج سال و نیم است ادامه دارد، هیچ پایانی بر آن در تحت حاکمیت خمینی متصور نیست، حال آن که عراق از همان ماههای اول به بعد برای صلح آماده بود و سران رژیم خمینی نیز آمادگی عراق را تأیید می کردند. به خصوص پس از تخلیه خرمشهر و عقب نشینی قوای عراقی در اواخر بهار سال ۶۱ دیگر هیچ موجبی برای ادامه جنگ وجود نداشته و ندارد. به دنبال صدور بیانیۀ صلح در دی ماه سال ۶۱ در پایان همین سال دولت عراق طی پاسخ کتبی و رسمی خود به اینجانب، طرح صلح شورای ملی مقاومت را به عنوان مبنای قابل قبولی برای آغاز مذاکرات صلح پذیرفت و امروز مدتهاست که همه می دانند جنگ نه بین ملت ایران با عراق بلکه جنگ رژیم خمینی با عراق است. یعنی یکبار دیگر به نام مقاومت عادلانه مردم ایران تکرار و تصریح می کنم که ما - یعنی همانهایی که در بدو ورود عراق به خاک میهنمان با قوای عراقی جنگیدیم و شهدا و اسیران

جنگی قابل توجهی نیز تقدیم نمودیم - از هنگامی که کشور همسایه‌مان عراق حاضر به پذیرش صلح عادلانه شده دیگر خود را با او به هیچ وجه در حالت جنگ نمی‌دانیم. به‌عنوان جانشین رژیم خمینی و به‌مثابه دولت موقت انتقالی بر همزیستی مسالمت‌آمیز با همه همسایگانمان صرف‌نظر از ماهیت و نوع رژیم‌های حاکم بر آنها، براساس اصول استقلال کامل، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، تأکید می‌کنیم. پس جنگ ما یعنی جنگ هر ایرانی میهن‌پرست و آزاده تنها با دیکتاتوری ضدملی و ضد مردمی خمینی است که بی دریغ زوزه «جنگ، جنگ، جنگ، اختناق» می‌کشد.

- جنگی با بیش از یک میلیون کشته و زخمی تنها در طرف ایران

- جنگی که بنا به تصریح وزیر کشور رژیم تاکنون ۳۵۰ میلیارد دلار خسارت داشته و طی آن ۳۰۰۰ روستا و ۵۰ شهر ویران شده‌اند. بنابه اعتراف یکی دیگر از مسئولین رژیم خسارات وارده به پالایشگاه آبادان، مجتمع پتروشیمی شاپور و تلمبه‌خانه حوزه نفتی و اسکله آذربایجان بیش از ۱۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود.

هم چنین شایان تذکر است که براساس برآورد «پترولیوم اکونومیست» در شهریور ماه سال ۶۳، جنگ تا یکسال و نیم پیش به میزان ۲۷۲ میلیارد دلار (معادل سیزده و نیم هزار میلیارد تومان به نرخ آزاد) بر توسعه و آبادانی ایران اثر منفی گذاشته و از این لحاظ کشور ما را ۱۸ سال به عقب کشانده است. یعنی اگر در شهریور ماه سال ۶۳ جنگ متوقف می‌شد، توسعه اقتصادی ایران تازه فقط ۱۸ سال عقب رفته بود. پس امروز بی گمان می‌توان گفت که جنگ دست‌کم پیشرفت ایران را ۲۵ سال عقب انداخته و ما را یک ربع قرن به پس برده است.

- جنگی که براساس اظهارات رئیس مجلس خمینی در سال گذشته تاکنون محققاً متجاوز از ۶۰۰ میلیارد تومان بودجه رسمی داشته که طبعاً اگر هزینه‌های غیررسمی و اخاذیها را نیز برآن بیفزاییم دست‌کم یک هزار میلیارد تومان هزینه داشته است؛ به‌نحوی که پس از ۵ سال جنگ قرضهای دولت از بانک مرکزی متجاوز از ۴۰۰ میلیارد تومان است.

- جنگی که فشار اخاذیهای مربوط به آن مستقیماً بر دوش کم‌درآمدترین اقشار مردم ایران بوده است. فی‌المثل وزیر آموزش و پرورش رژیم در اوایل امسال اعلام کرد تاکنون یک میلیارد تومان برای جنگ از معلمان اخذ کرده‌اند. در اواخر آذرماه امسال قرار بر این شد که از مردم گرگان ۲۰ میلیون تومان نقد دریافت شود. مزدوران رژیم به این منظور کیسه به دست به خانه‌ها و مغازه‌ها مراجعه می‌کردند. میزان اخاذی از مردم عادی گیلان در سال گذشته از ۶۵۰ میلیون تومان متجاوز بود.

در مهرماه گذشته اعلام شد که فقط از اتحادیه‌های صنفی ارومیه ۳۰۰ میلیون تومان برای جنگ گرفته شده. در آبانماه گذشته نیز حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان از دستمزد کارگران و حقوق کارکنان شرکت ذغال سنگ شاهرود بخاطر جنگ کسر گردید. ای کاش رژیم خمینی تنها به اخاذی مالی بسنده می‌نمود؛ زیرا وادار کردن محروم‌ترین اقشار مردم به خون دادن نیز یکی از روشهای دائمی این رژیم است. بعنوان نمونه در آذرماه گذشته یکی از ارگانهای رسمی رژیم اعلام کرد که در هفته بسیج جنگ ۲۶ هزار و سیصد کیسه خون از مردم شهرک «خفر» (شهرکی بین شیراز و جهرم) خون گرفته‌اند.

- جنگی که سالیانه دهها میلیون دلار صرف خرید دست و پای مصنوعی برای توان بخشی به شماراندکی از معلولین آن می‌شود.

— جنگی با ۲ الی ۳ میلیون آواره که اگر چادر یا اتاقی به آنها برسد هر ۵ یا ۱۰ نفر در یک اتاق می‌خواهند. از فتنه و فسادهایی که آخوندهای خمینی صفت در میان آوارگان ایجاد کرده‌اند درمی‌گذرم؛ اما آمار تبهکاریها و شیوع فساد که آخوندهای مزبور مسئول اصلی آن هستند به واقع وحشتناک است، غیر قابل تصور است.

این را هم باید افزود که در تابستان گذشته خمینی در پاسخ به سؤال برخی پاسداران و آخوندها که از تاریخ خاته جنگ پرسیده بودند، جواب داده بود: «تا وقتی که یک خانه در تهران سالم مانده باشد به جنگ ادامه خواهیم داد.» چندی پیش رفسنجانی نیز تأکید نمود که اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد باز هم ادامه خواهیم داد.

راجع به اعزام اجباری دانش‌آموزان و کارمندان دولت به جبهه‌های جنگ نیز ذیلاً اشاره خواهیم کرد، فعلاً اجازه بدهید بیلان مشعشع! حکومت ننگین خمینی در ۷ سال گذشته را ادامه بدهیم:

۵- کمرشکن کردن کشاورزی ایران، به نحوی که واردات اقلامی نظیر گندم و برنج و گوشت و شیر خشک به نسبت ۷ سال پیش دهها برابر افزایش یافته و مطابق اظهارات مسئولین رژیم، تولید داخلی محصولات استراتژیک کشاورزی طی این مدت حدود ۵۰٪ نیز تنزل کرده است. ۲۵٪ از مرغوب‌ترین زمین‌های کشاورزی بدون استفاده مانده و رفته رفته به بیابان‌های خشک تبدیل می‌شود.

هزینه‌های دامداری ده برابر افزایش یافته و قیمت مایحتاج ضروری کشاورزان حدود ۷۰۰٪ بالا رفته است؛ حال آنکه قیمت محصولات کشاورزی بیش از ۴۰٪ افزایش نیافته. در چنین شرایطی واردات گندم در سال گذشته ۴۰۰ هزار تن افزایش یافته و به ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار تن رسیده است. در همین حال سطح زیر کشت نسبت به سال ۱۳۶۱، ۱۳٪ کاهش یافته است. کاهش سطح زیر کشت برنج در همین فاصله حدود ۳۵٪ بوده است.

۶- طی حکومت ننگین خمینی تولید ملی دست کم ۲۵٪ پایین آمده که امر بسیار وحشتناکی است. ۸۰٪ مواد اولیه صنایع از خارج کشور وارد می‌شود. در عین حال تولید کالاهای صنعتی حدود ۵۷ سال است، بسیاری از کارخانجات و صنایع مونتاژ، از مونتاژ اتومبیل گرفته تا کارخانجات تولیدی کابل و پتو و نخ و لوله و نساجی و حتی چند کارخانه قند، تعطیل شده و یا در معرض تعطیل هستند و بسیاری دیگر عذر شماری از کارگران خود را تحت عناوین مختلف خواسته‌اند. به نحوی که تولید صنعتی کشور—که ارزش آن در سالهای قبل نیز سالیانه بیش از ۱۰ الی ۱۵ روز درآمد نفت نبود—ضمن یک سال گذشته باز هم ۱۷٪ کاهش یافت. ده روز پیش بهزاد نبوی وزیر خائن صنایع آشکارا اعلام کرد که «وضع ارز و وضع تولید طوری شده که ما منتظر یک بهانه هستیم تا کارخانه‌ای را تعطیل کنیم، چون ارز نداریم».

شایان توجه است که در اثر افلاس افزایشنده رژیم خمینی برخی طرفهای بازرگانی خارجی او تحویل صنایع مادر به رژیم خمینی را قطع نموده و درازاء نفت حراج شده و ارزان ایران، فقط کالاهای مصرفی می‌دهند. آنگاه رژیم اجناس بادکرده‌ای از قبیل اتومبیل‌های گرانقیمت و نامناسب را درازاء قیمت کلانی با قرعه‌کشیهای مستمر به مشتریان داخلی قالب می‌کند و تا می‌تواند از مردم اخاذی می‌کند و پول درمی‌آورد. به عنوان مثال ماه گذشته

مدیرکل روابط عمومی وزارت صنایع فاش کرد که در بودجه سال ۶۴، دولت مکلف شده به منظور کمک به درآمدهای بودجه (یعنی به منظور اخاذی از مردم) معادل ۳۵۰ میلیون دلار صرف خرید کالا از خارجه و فروش آنها به قیمت‌های «نسبتاً بالا» به مردم نماید...

اما چون پول نقد در میان نیست، دولت خمینی و تجار باند خمینی با پذیرش شرایط سنگینی ابتدا مقداری اعتبار خرید در کشورهای خارجی بدست می‌آورند، این اعتبار خرید توسط دولتهای مربوطه تضمین شده و سپس در بانکهای خارجی حق بیمه و بهره کلانی از آن کسر شده و قابل پرداخت به فروشنده اجناس می‌گردد و در مقابل آن کالاهای مصرفی از قبیل اتومبیل تحویل می‌شود. البته ایادی دزد و فاسد خمینی چه قبل از پر کردن پیش فاکتور و پروفرم و چه در جریان گشایش اعتبار و به هنگام خرید جنس و وارد کردن آن بسا رشوه خواری می‌کنند. آنگاه پس از ماهها در انتظار نوبت ماندن و قرعه کشی نهایی، از دولت سر خمینی دجال و خائن کالایی مثل اتومبیل با قیمت فوق العاده گران - که از هفت خوان رشوه خواریهای مختلف گذشته - به دست هموطنان ما می‌رسد و رژیم خمینی نیز با وقاحت و دریدگی تمام مدعی می‌شود که گوئیا تکنولوژی وارد کشور نموده است! حال آن که اگر از دولتهای مختلف رسماً وام می‌گرفت و صرف خرید کالاهای مصرفی می‌کرد اینقدر زیانکار نمی‌شدیم؛ ولی البته دریافت وام کمی حساب و کتاب بیشتر می‌داشت و دست رژیم و ایادی آن برای این همه دزدی در آن باز نمی‌بود. بگذریم که اعتبارات دریافت شده بایستی نهایتاً با حراج نفت فراوان و ارزان، بازپرداخت شود و پولهای دریافت شده از مردم نیز یا ملاًخور شده و یا در کیسه دولت صرف جنگ و سرکوب - یعنی «امام خور» - می‌شود...

۷- باز هم گرانی سرسام‌آور و خردکننده که پیوسته تحت پوشش «جنگ» توجیه می‌شود: برنج دست کم کیلویی ۷۰ تومان و گوشت در شهری مثل بابل کیلویی ۱۵۰ تومان. نرخ نفت در بازار آزاد لیتری ۵ تومان است. برای یک قالب صابون در بازار سیاه تهران بایستی ۱۰ تومان و برای یک عدد تخم مرغ حدود ۳ تومان پرداخت. در سیستم کوپنی نیز تا چندی پیش بیش از ۴۰ لیتر نفت و ۱ الی ۲ مرغ در ماه به یک خانواده نمی‌رسید. معلمی که در ماه بیشتر از ۲۵۰۰ تومان حقوق ندارد می‌بایست حدود ۲۰۰۰ تومان آنرا برای اجاره مسکن در تهران در نظر بگیرد. در عین حال رژیم چاپ اسکناس بدون پشتوانه را بیدریغ ادامه داده، به نحوی که میزان پول در گردش ضمن ۷ سال گذشته لااقل ۶ برابر افزایش یافته است.

۸- در ۳۹ دانشگاه و دانشکده و مدرسه عالی هم‌اکنون حدود ۷۵۰۰۰ دانشجو در چارچوب کودتای سیاه ضد فرهنگی خمینی به درس خواندن اشتغال دارند. رژیم از همین دانشگاهها و دانشکدهها نیز دست برنداشته و تعدادی از ایادی خود را از نهادهای به اصطلاح انقلابی به کلاسهای درس تحمیل کرده است. بعنوان نمونه از ۱۰ هزار دانشجوی دانشگاه شیراز حدود ۲۰۰۰ تن ایادی انجمنهای اسلامی رژیم هستند. بگذریم که حتی با احتساب ایادی رژیم، باز هم کل دانشجویانی که در سراسر کشور در چارچوب سیستم ولایت فقیه درس می‌خوانند، به نسبت ۷ سال پیش حدود ۱۰۰ هزار نفر کمتر است.

۹- بیکاری گسترده که حدود ۶ میلیون نفر یعنی نزدیک به نصف جمعیت فعال کشور را دربرمی‌گیرد، احتیاج به تفصیل و توضیح ندارد؛ چنان که در مجلس خمینی نیز اعلام

شد، تنها در استان گیلان نیم میلیون نفر بیکار وجود دارد. به این ترتیب بهتر می‌توان فهمید که خمینی چرا اینقدر مشتاق صنعت سرکوب و جنگ‌افروزی است. هم چنین بهتر می‌توان فهمید که چرا سال گذشته حدود ۲۰ میلیارد دلار واردات کشور بوده است. یکی دو سال پیش یکی از روزنامه‌های ترکیه نوشته بود: «به ایران غیر از آب حیات همه چیز می‌فروشیم. در بین ۷۱۷ رقم حنسی که به ایران می‌فروشیم این اقلام هم یافت می‌شود: ۲ تن موچین، گازهای خنثی، موم، مهر، ماست، جارو، هندوانه و ماهی...»

۱۰- افزایش بی‌سابقه اعتیاد و دیگر بلیات اجتماعی نیز از دستاوردهای حکومت خمینی است. تعداد معتادان طی حکومت خمینی لااقل ۱۰۰٪ افزایش یافته است. و تازه رژیم خمینی افتخار هم می‌کند که در ۶ ماه اول امسال ۱۵ تن مواد مخدر کشف نموده و حدود ۱۵ هزار نفر را نیز به اتهام قاچاق دستگیر کرده است.

درصد بیماری و مرگ و میر هم به شدت بالا رفته است، منجمله آمار مسلولین در سیستان و بلوچستان ۵ برابر افزایش نشان می‌دهد. مرگ و میر کودکان کشور در اثر اسهال به ۷۰ هزار نفر در سال بالغ شده که به هیچ‌وجه قابل توجیه نیست. ضمناً نباید فراموش کرد که بخش اعظم ظرفیت پزشکی و درمانی کشور صرف جبهه‌های جنگ می‌شود و مطابق آمار، از آغاز جنگ، از ۱۴ هزار طبیبی که در داخل کشور به مداوای بیماران اشتغال دارند، حدود ۱۳ هزار نفر متناوباً به جبهه‌های جنگ اعزام شده‌اند. قابل توجه است که برای رسیدن به استانداردهای بین‌المللی بیش از ۴۰ هزار پزشک در ایران کمبود داریم. در عین حال بسیار جای تأسف است که در دوران خمینی لااقل ۸ هزار طبیب و حدود ۸ هزار استاد و اعضای کادر آموزشی دانشگاه‌های کشور در اثر اختناق حاکم بر محیط آموزشی و سیاسی و تحت فشارهای مربوط به زندگانی روزمره‌شان میهن خود را ترک کرده‌اند؛ بالاخص که گروهی از اطباء و کارکنان و پرستاران جامعه پزشکی کشور به جرم هواداری یا همکاری با مقاومت انقلابی سراسری دستگیر و یا توسط رژیم منفور خمینی تیرباران گردیده‌اند. آمار مهاجرت از روستاها به شهر (در اثر بیکاری و انهدام بنیادهای کشاورزی) و آمار مهاجرت از داخل به خارج کشور (در اثر جنگ و اختناق و سرکوب عمومی) واقعاً تکان‌دهنده است. گفته می‌شود که در کشورهای مختلف جهان در مجموع حدود ۲ میلیون ایرانی روزگار می‌گذرانند که بخش اعظم آنها تحت فشارهای رژیم خمینی ناگزیر از ترک میهن خود شده و در وضعیت آوارگی بسر می‌برند.

هموطنان عزیز،

بیلان فجایع حکومت هفت‌ساله خمینی دجال و ضدبشر به هیچ‌وجه در این مختصر نمی‌گنجد. بنابراین از ذکر بسیاری فضیحتها از جمله فساد و فحشا و دزدیهای کلان و چپاولهای نجومی و اتلاف و حراج شگفت‌انگیز منابع ملی و سرمایه‌های انسانی و تخصصی در می‌گذرم.

ماجرای تعزیرات و منکرات و سنگسار نمودن و دست‌وپا بریدن و کور کردن و دیه‌های مرسوم در رژیم خمینی هم مانند داستان صدور تروریسم و تروریست به شرح و بسط جداگانه نیازمند است.

تخریب فرهنگ و هنر ایران و قلب و تحریف مفاهیم واژه‌ها و کلمات و تخریب گنجینه‌ها و

آثار باستانی و آلوده کردن محیط زیست نیز محتاج بحث دیگری است؛ اما درعین حال به خوبی نشان می‌دهد که نفس شوم خمینی به هر جا که بخورد آن جا را تباہ و سیاه و تیره و تار می‌کند؛ به نحوی که حتی مرغان هوا و ماهیان دریا نیز از گزند او ایمن نیستند. آخر خمینی ماتم مجسم و افسردگی و عزای دائمی یک تاریخ است. برای به پایان رساندن عمر این هیولای آدمخوار و بازسازی هرآنچه او خراب نموده و از بین برده است، بالاخص برای تجدید امیدها و اعتمادها هرچه فدا کنیم باز هم کم کرده ایم...

پس بگذارید بپرسم که این خمینی کیست و از کجا آمده که این چنین در ژرف‌ترین حقیض ممکن همه فتنه و فساد و چرک و عفونت یک تاریخ را در خود گره زده و یک کاسه نموده است؟

نباید خمینی را یک بلیه آسمانی پنداشت. گذشته از سوابق ننگین فرد خودش که تا پنجاه و چند سالگی در کنف مشروعه‌خواهی شیخ فضل‌اللهی (بر ضد مجاهدین صدر مشروطه) بود و هم چنین گذشته از اینکه به مثابه یک مرتجع قهار دقیقاً رودرروی جنبش ملی ایران و پیشوای فقید آن دکتر محمد مصدق قرار داشت و به تمجید از کودتای ۲۸ مرداد می‌پرداخت، او (خمینی) اکنون در رأس یک استبداد قرون وسطایی شاخص شقاوت‌پیشه‌ای است که همه زخمهای دیرین و آفات مهلک جامعه ایران در وی سر باز کرده است. به عبارت دیگر، تا آنجا که به مبانی اجتماعی رژیم خمینی مربوط می‌شود، خمینی به مثابه یک شاخص، حامل تمامی رسوبات ارتجاعی و جاهلی جامعه ما بوده و، به رغم مشروعت‌گذرای سیاسی‌اش در بدو انقلاب ضدسلطنتی، همه نارساییها، ناآگاهیها، بی‌سازمانیها و عقب‌ماندگیهای جامعه ما در دوران حاضر را نمایندگی کرده است.

دقیقاً در همین نقطه به وضوح می‌توان دید که چرایم و جنایات بیشمار خمینی که تماماً واقعیت دارد، تمامی حقیقت سکه ایران امروز نیست. گذشته از تبهاریهای غیرقابل وصف خمینی، در آن روی سکه، حقیقت درخشان دیگری نیز بچشم می‌خورد. آری، در این هفت سال، جامعه و تاریخ ایران، در منتهای رنج و شکنج، بی‌هیچ مبالغه‌راهی به درازای هفتاد سال پیموده است؛ با اینکه پس از ۳ شکست بزرگ در قرن حاضر، یعنی شکست انقلاب مشروطه و شکست جنبش ملی ایران به رهبری مصدق فقید و شکست انقلاب ضدسلطنتی - که خمینی رهبری‌اش را در ربود - بسیاری از کثافات ارتجاعی و زنگارهای اپورتونیستی که در لایه‌های مختلف رسوب کرده بود، در آتشفشان انقلاب نوین ایران لاجرم بیرون زده و در پرتو آتش و سیلاب خون و خرد رشیدترین فرزندان خلق افشاء و امحاء گردیده است، راهی که پیمودن آن اجتناب‌ناپذیر بود و قیمت آن بسا سنگین.

کافی است نخستین روزهای پس از انقلاب ضدسلطنتی را بیاد بیاوریم، روزهایی که خمینی فی‌الواقع بر توده‌های مردم امامت می‌کرد؛ صحنه سیاسی ایران آشی درهم‌جوش بود. مرزها نامعین، دعاوی بسیار، گوهرها و ماهیتها بارز نشده و ناآزموده، نیروها محک نخورده و اختلافات برای عامه مردم مبهم و نامفهوم بود. مردم نمی‌دانستند که هرکس چه در چنته دارد.

پس اگر به سمت و سو داشتن حرکت جامعه و تاریخ یقین داشته باشیم، باید اذعان کرد که آن چه در این هفت سال گذشته، به عبث و یا خوابی آشفته نبوده است. به عکس این راه دراز را به هر صورت می‌باید از میان دریای آتش و خون عبور می‌نمودیم، تا آشکار شود که هر

کس از ما - چه فرد یا گروه و حزب و سازمان - چند مرده حلاج است. و الا در آینده باز هم همان آتش و همان کاسه می بود و جامعه و تاریخ ما هیچ پیشرفتی نمی داشت.

برای فهم عمیق تر این نکته می توان قلم و کاغذی برداشت و اسامی همه افراد و جریانات و گروهها و احزاب و سازمانها و نیروهای سیاسی و مذهبی را در آغاز انقلاب ضد سلطنتی ردیف نمود و آنگاه یک به یک نظر کرد و دید که هر کس در «آزمایش خمینی» چه کرده؟ اکنون در چه نقطه ایست؟ چه راهی پیموده؟ و به کجا رسیده است؟

بر همین منوال می توان با درک مضمون و جوهر پیشرونده و تعمیق کننده وقایع و تحولات ۷ ساله، آینده را نیز گمانه زد. چنین است که از یک سو به ضرورت و حتمیت سرنگونی رژیم خمینی و از سوی دیگر به قطعیت پیروزمندی انقلاب نوین مردم ایران و جانشینی شورای ملی مقاومت ایران - این جانشین دمکراتیک و انقلابی و مردمی - نیز راه می بریم؛ به خصوص اگر در نظر داشته باشیم که نه ضد انقلاب غالب و مغلوب و نه متحدین بالفعل آنها علیه انقلاب نوین ایران و علیه شورای ملی مقاومت ایران خود بخود به حسیض کنونی ترسیده اند، بلکه نسلی رشید و آگاه و پاکباز علیه خمینی برشوریده و با سنگین ترین خون بها او را ذره ذره به روزگار سیاه حاضر نشانده و در همین مسیر با بسا فتنه ها و توطئه های ارتجاعی و فرصت طلبانه که هر یک آزمایش افشاکننده ای بوده است، برخورد نموده تا ارباب پرتوان جنبش به اینجا برسد.

در غیر این صورت کمیت خلق و انقلاب لنگ بود و خمینی فی المثل هم چنان بر منبر دین و آیین ریایی خود یا در میدان «جنگ، جنگ تا پیروزی» و یا در صحنه «ضدامپریالیستی» اسب می تازید و خیلی ها هم هنوز برایش کف و دف می زدند و خوشرقصی می کردند. نتیجتاً هیچ بن بستى از کار مردم و میهن ما گشوده نمى شد و رژیم خمینی عمری بس دراز پیدا مى کرد.

اما نسلی از فرزندان همین خلق محنت کشیده و در زنجیر به پا خاست، نسلی دریادل، با توان کوه، به رویانی و خرمی جنگل، با عزم پولاد، نسلی با شعار مرگ بر ارتجاع و مرگ بر خمینی، با رزمی بی امان و با عمل انتحاری؛ که بر روی رود خروشان خونش، تنها جانشین دمکراتیک و مستقل یعنی شورای ملی مقاومت ایران و دولت موقت آن به پا شد. این نسل و این جانشین در حقیقت از اصیل ترین و زبده ترین نیروهای پیشتاز و صدیق همان انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران تشکیل شده و در عین حال استمرار تاریخی و ادامه تکاملی آن محسوب می شود؛ همان انقلاب ضد سلطنتی که دزد بزرگ قرن با دجالیت تمام مهار آنرا به دست گرفت تا مأموریت ضد تاریخی خود یعنی سرکوب نیروهای متشکله و راهگشای آنرا انجام دهد...

به این ترتیب ملاحظه می کنید که خوشبختانه هیچ یک از فداکاریها و جانفشانیهای مردم ایران در جریان انقلاب ضد سلطنتی به هدر نرفته است. به عکس، هر قطره خون و هر ذره رنج و هر قدم صدق آن انقلاب هم چون سرمایه ای برای انقلاب نوین حاضر ذخیره و سرمایه شده و مقاومت عادلانه مردم ایران علیه رژیم دجال و ضد بشری خمینی را به ابعاد و کیفیت و عمق و ماهیت نوینی ارتقاء داده است. یعنی انقلاب کبیر میهن ما این بار سرشار از «آگاهی» و «روشنایی» و «سازمان یافتگی» است و با تکیه بر مشی محوری «مبارزه مسلحانه»، در راستای قیام مسلحانه مردمی، به عرضه کردن یک «جانشین دمکراتیک -

انقلابی» توفیق یافته است؛ یک انقلاب کبیر و یک جانشین میهنی و مردمی که به درجات بسیار زیاد در قبال آفات ارتجاعی و استعماری و اپورتونیستی مصونیت دارد.

به همین دلیل طی چهار سال و نیم گذشته شورای ملی مقاومت با مرزبندی استوار در برابر ضدانقلاب غالب و مغلوب یعنی دیکتاتوریه‌های خمینی و شاه و با ایستادگی در برابر خطوط استعماری جریان‌ات وابسته یا وابستگی‌گرا و با پشت کردن قاطع به میانه‌بازان و میوه‌چینان حرفه‌یی و منجمله اخراج بلاد رنگ اهل «اصلاح» و «استحاله»ی رژیم خمینی و نیز با جدایی از خط «مذاکره»، جوهر میهنی و مردمی خود را مستمراً به آزمایش گذاشته و از این طریق پیوسته بر استحکام بنیادهای انقلابی و مردمی و بر انسجام درونی و بر اهمیت نقش تاریخی و محتوای دمکراتیک و استقلال طلبانه خود افزوده است.

*

هم‌میهنان،

حال بگذارید هرکس که می‌خواهد دربارهٔ متلاشی شدن شورای ملی مقاومت، یعنی تنها شانس آزادی و استقلال ایران در شرایط تاریخی کنونی داد سخن بدهد و جیغ بنفش بکشد! این دعاوی در صورتی می‌توانست شایان توجه باشد که ما از روز اول بر روی این فرد یا آن گروهی که اکنون به دلایل اعلام شده عذرشان را از شورا خواسته‌ایم، در رابطه با سرنگونی دژخیم جماران در تهران حساسی باز کرده بوده باشیم. حال آنکه اهل نظر به‌خوبی می‌دانند و من نیز شخصاً چندین بار در مصاحبه‌ها و پاسخ به سؤالات، در همان نخستین سال تأسیس شورای ملی مقاومت، تصریح کرده‌ام که: «برای ما از آغاز روشن بود که بار اصلی و تعیین‌کنندهٔ مبارزهٔ مسلحانه با تمامی رنج و خون‌هایش باز هم بر دوش خودمان خواهد بود». لذا «مسئلهٔ ما از آغاز این نبوده و نیست که از هرکس و از هر تمایلی لیست عدد و رقم و فهرست و تعداد جنگاوران نظامی را طلب کنیم» زیرا «از آغاز روشن بود که خلاصه مایهٔ اصلی کار را اساساً باید» خودمان بگذاریم؛ «چرا که در بحبوحهٔ خطر از قضا همانها که در حضر زیاد گرد و خاک می‌کنند، غایب هستند». بنابراین هدف از تشکیل شورا و مفهوم پذیرش عمر ۶ ماههٔ دولت موقت و یک رأی متساوی برای اعضای شورا «یک اتمام حجت تاریخی با همهٔ عناصر و نیروهای انقلابی و مردمی» است. (نقل قول‌ها از: «دربارهٔ مفهوم مصوبات نخستین اجلاس شورا»، نشریهٔ انجمنهای دانشجویان مسلمان، شمارهٔ ۳۶-۱۵ / اردیبهشت ۶۱)

بنابراین به روشنی می‌توان نتیجه گرفت که متلاشی شدن شورا فقط در جدایی آن با ارزشها و اصول و روشهایی که بخاطر آن تشکیل شده معنی پیدا می‌کند و نه در استواری روزافزون بر این آرمانها و ارزشها، مگر اینکه از آغاز، امر بر کسی مشتبّه شده و شورای ملی مقاومت برای سرنگونی رژیم خمینی و برقراری حاکمیت ملی و مردمی را با شورای ضدملی استحالهٔ رژیم خمینی و یا با شورای ضد میهنی ائتلاف بزرگ (با شرکت نیروهای غیر دمکراتیک و وابستگی‌گرا) برای کلاهدار پیه‌های بزرگتر و مشروع کردن ایادی استعمار و ارتجاع با خون رشیدترین فرزندان این سرزمین و یا هم با هیئت حل اختلاف با رژیم خمینی، عوضی گرفته باشد و قس علی‌ذالک...

حال اگر رویدادها و تحولات درونی شورای ملی مقاومت ایران را نیز به مثابه تنها قطب قدرتمند و جدی در مقابل دشمن ضد بشری، عبث و بی‌سمت و سونپنداریم، به سهولت

می‌توان نتیجه گرفت که ایستادگی شورا بر آرمانها و اصول و روشهایش حاکی از جدیت و قدرت و اعتبار روزافزون داخلی و بین‌المللی است؛ واقعیتی که هم در فغان و فریادهای رژیم خمینی و هم در گسترش اجتماعی و هم در پیشرفتهای سیاسی شورا کاملاً محسوس است. از این رو در عین تأسف عمیق به حال همه آنهايي که در نیمه راه، طاقت و توان هم‌پیمانی با تنها جانشین دمکراتیک و انقلابی و مستقل برای رژیم خمینی را از دست داده و از ما بریدند، تصریح می‌کنم که از ایستادگی خود بر اصول مصوب شورایی که همانا اصول مبارزه دمکراتیک - انقلابی است فوق‌العاده خرسند و مفتخریم و این را اسباب سرفرازی مقاومت عادلانه مردم در سراسر ایران می‌دانیم.

پس به همه آنانی که خواب متلاشی شدن شورای ملی مقاومت را می‌بینند - چه خمینی و دنباله‌هایش در خارج از کشور، و چه بقایای شاه، و چه متحدان بالفعل آنها علیه شورا اعم از محافل چپ‌نما یا مدعیان کاذب ملی‌گرایی - به اشاره می‌گویم که در آینده نیز همچون گذشته، ای بسا متلاشی‌شدنها و از جمله انشعابات دائمی و متلاشی‌شدن دستجات خود را خواهید دید، الا متلاشی‌شدن شورای ملی مقاومت تنها جانشین دمکراتیک و مستقل برای رژیم ضدبشری خمینی را...

هرکس از میان جماعت‌های فوق‌الذکر در این حقیقت تردیدی دارد می‌تواند در آینده نیز هم چون گذشته تا می‌تواند، به سود خمینی، به شورا و بالاخص به مجاهدین بتازد و ما را در معرض ناخوانم‌دانه‌ترین و رذیلانه‌ترین فحاشیها قرار بدهد و یک بار دیگر نیز بخت خود را به نیت فروپاشاندن این جانشین بی‌ازماید تا ببینیم به کجا می‌رسد. اما ما (شورا) هم چنان که در بیانیه چهارمین سالگرد تأسیس شورا آمده به اتفاق آرا تکرار می‌کنیم: - «شورای ملی مقاومت که نخستین ائتلاف سیاسی پایداری در تاریخ جنبش آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه مردم ایران است، طی چهار سال گذشته فراز و نشیبهای فراوانی را گذرانده و با مشکلات بسیاری درگیر بوده است. ما خوشوقت و سرافرازیم که بی‌تزلزل و استوار در راهی پیش می‌رویم که گواه حقانیت تاریخی آن فداکاری ۵۰,۰۰۰ شهید و ۱۴۰,۰۰۰ زندانی و مبارزه و مقاومت مردم ایران در برابر هولناک‌ترین نظام جهل و ستم و سرکوب است. ما به خود می‌بالیم که با وفاداری به آرمان استقلال و آزادی ایران، در راه تحقق سرنگونی رژیم ارتجاعی خمینی، هیچ‌گاه تردیدی به خود راه نداده‌ایم، و آن‌گاه که با مشکلی روبرو شده‌ایم، آن را در جهت اعتلای مقاومت و مبارزه توده‌های مردم برای صلح و آزادی، حل کرده‌ایم. بدون شک اگر پشتیبانی مادی و معنوی بی‌دریغ شما مردم ایران و مبارزه خونین نیروهای مقاومت نبود، این شورا هرگز نمی‌توانست تا این اندازه موفقیت به دست آورد. زیرا بر هیچ کس پوشیده نیست که تداوم یک اتحاد و ائتلاف سیاسی، در جامعه‌یی که فاقد هرگونه تجربه‌ای در این زمینه است، آن هم در شرایط سخت و بغرنج گنونی، چه از نظر داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی، امری است که هم عمیق‌ترین احساس مسئولیت تاریخی و هم محکم‌ترین پیوند با مبارزه حق‌طلبانه مردم را می‌طلبد؛ به‌ویژه اگر در نظر بیاوریم که ما، اعضای شورای ملی مقاومت، دارای ایدئولوژیها و طرزفکرهای متفاوتیم؛ و گرچه در بسیاری موارد مواضع سیاسیمان یکسان یا هم‌سو است، در موارد متعدد دیگر، در نظر و عمل، با هم اختلاف داریم. آن چه مورد توافق و اعتقاد همه ماست و در واقع علت وجودی و انگیزه تمامی فعالیتهای شورای ملی مقاومت را تشکیل

می‌دهد، دستیابی به استقلال و آزادی میهنان ایران است.»

— «به اعتقاد ما دشمن اصلی تمام مردم ایران، در این مرحله، رژیم ضدبشری خمینی است. این رژیم و تمامی جناحها، دسته‌بندیها و ارگانهای سرکوبگر آن یک سره ارتجاعی و ضدانقلابی‌اند. این رژیم سد راه رسیدن به استقلال، دموکراسی، صلح، پیشرفت، امنیت، رفاه و عدالت اجتماعی است. از این رو مبارزه برای سرنگونی آن یک وظیفه انقلابی، مردمی و میهنی برای همگان است. شورای ملی مقاومت اساساً برای تحقق این سرنگونی و انتقال حاکمیت به مردم ایران تشکیل شده است. ما معتقدیم که امر سرنگونی این رژیم از طریق قیام مسلحانه عمومی و سراسری تحقق‌پذیر است، و اساساً رهایی مردم ایران جز به دست خود آنها محقق و میسر نخواهد شد.»

— «اعتقاد ما به این که شورای ملی مقاومت یگانه آلترناتیو دموکراتیک در مقابل رژیم خمینی است، نه از اراده یا خواست ذهنی ما، بلکه از واقعیت عینی جامعه ستمزده مان استنتاج شده است. ما ضمن آنکه تلاشهای گوناگون برای سرهم‌بندی یک آلترناتیو ضدانقلابی را افشا می‌کنیم، تاکنون هیچ مانع و سدی در مقابل هیچ نیروی مترقی، مستقل و دموکرات برای ایجاد آلترناتیو به وجود نیاورده‌ایم. به‌ویژه ما در برابر مبارزه نیروهای مترقی علیه رژیم خمینی، نه تنها هیچ گونه مانعی ایجاد نمی‌کنیم، بلکه از آن با آغوش باز استقبال کرده و خود را نیازمند آن می‌دانیم. اما با کمال تأسف شاهده‌انیم که بسیاری از محافظان به جای مبارزه با رژیم خمینی و توجه به مسائل اصلی جنبش، این شورا را مورد تهاجم قرار داده و به متحدان بالفعل رژیم خمینی علیه ما تبدیل شده‌اند. ما نسبت به حملات خصمانه و ناجوانمردانه‌یی که اخیراً علیه سازمان مجاهدین خلق ایران اوج گرفته است به عنوان مصداق عینی این اتحاد، اظهار انزجار می‌کنیم. ما بار دیگر اعلام می‌کنیم که شورای ملی مقاومت، مانع تحقق اهداف استعماری و استبدادی است، ولی از هر حرکت ترقیخواهانه و از هر مبارزه عادلانه برای برآوردن خواسته‌های دموکراتیک مردم استقبال می‌کنیم.»

*

هموطنان عزیز،

به راستی هم اگر کسی در حجم تبلیغات ضدشورایی که طی سالهای اخیر از جانب ضدانقلاب غالب و مغلوب و متحدان عینی آنها علیه ما انجام شده دقت کند، شگفت‌زده خواهد شد؛ به نحوی که از نخستین علائم حضور و استقرار جریان‌ات و آدمهای ورشکسته و واخورده در خارج کشور، کین‌توزی و ضدیت افسارگسیخته آنها با شورای ملی مقاومت و مجاهدین بوده است. بعضاً هر قدر هم در برابر رژیم خمینی ذلت و زبونی و عقب‌نشینی به خرج داده‌اند در برابر نسل به‌خون‌شسته ما دموکرات! و وطن‌پرست! و طرفدار زحمتکشان! می‌شوند و سخت می‌تازند تا اعلام موجودیت کرده باشند که در عین حال یک نوع دست تکان دادن و دم جنبانیدن از راه دور برای خمینی هم در خیلی موارد هست. حال آنکه وقتی خمینی در پاریس بود، هیچ کس در برابر او نطق نمی‌کشید و یک ذره از این چیزها را نثار او نمی‌کردند؛ اگر چه خمینی هیچ گاه در طول عمرش و تمامی سوابق زندگی انقلابی و دموکراتیک نبوده و چندان رنج و شکنجی نیز تحمل نکرده بود و به هیچ وجه به یک جنبش خونین مقاومت مسلحانه سراسری تکیه نداشت.

مرحوم دکتر مصدق پیشوای جنبش ملی ایران در دادگاهش گفته بود که تنها گناه من ملی کردن نفت و ایستادگی بر استقلال کشور است. فکر می‌کنم برای ثبت در سینه تاریخ بایستی از سوی نسل غرقه به‌خونی که بار مقاومت مسلحانه سراسری را بر دوش دارد و هزارهزار اسیر و شهید می‌دهد باید گفت که تنها گناه این نسل و جانشین میهنی و مردمی بی که معرفی نموده نیز ایستادگی راسخ بر سرنگونی مسلحانه رژیم خمینی در تمامیتش و ایستادگی بر اصول استقلال و آزادی ایران و باج ندادن به استثمارگران و میوه‌چینان داخلی و بین‌المللی است. باشد تا روزی در داخل خاک میهن این حقیقت محض را با تفصیل و جزئیات مستقیماً به عرض مردم ایران برسانم. گناه دیگر ما این است که برخلاف بند و بسته‌های زیرجُلکی خمینی، تا آنجا که امکان داشته باشد و سوءاستفاده‌های امنیتی و اطلاعاتی رژیم خمینی محدودمان نکند و به ضربات تاکتیکی و استراتژیکی دشمن بر پیکر مقاومت انقلابی سراسری منجر نشود، به‌غایت می‌کوشیم تا همه‌چیزمان را در اسرع وقت با مردمان در میان بگذاریم؛ از اسم و عنوان مسئولین گرفته تا تیراژ نشریات و از ملاقاتها و مذاکرات سیاسی و دیپلماتیک با دولتهای مختلف تا جمع‌بندیها و گزارشات درونی. این جاست که همان اضداد فوق‌الذکر به خیال خود پیوسته به «بُل» گرفتن می‌پردازند و تا می‌توانند از هر طریق علیه ما سمپاشی می‌کنند و برچسب می‌زنند. فکر می‌کنند شاید از این طریق این جانشین مردمی متلاشی خواهد شد و بالمآل اینان به نان و نوای سیاسی خواهند رسید. جالب این است که در همه موارد، وقتی به‌کُنه عمل خود مدعیان نظر می‌افکنیم، می‌بینیم که یا هم چون بقایای شاه و خمینی و جریانات وابسته و وابستگی‌گرا خانه‌شان از پای‌بست ویران است! و یا هم چون متحدان بالفعل آنها علیه انقلاب نوین مردم ایران و علیه مقاومت انقلابی سراسری، آب نمی‌یابند و الا شناگران فوق‌العاده ماهری هستند!!

فی‌المثل برخی از ایشان درحالی که ما را متهم به ایجاد رابطه با احزاب و دولتهای امپریالیستی می‌کنند، خود به آنها نامه می‌نویسند و به‌طرز مبسوط از ما به همانها شکایت می‌برند؛ با این تفاوت که هیچ‌گاه این شکوائیه‌ها را به اطلاع عموم نمی‌رسانند. در گذشته نیز دیدیم که یکی از اخراج‌شدگان از شورای ملی مقاومت که رابطه ما با عراق را نیابتاً از طرف خمینی به زیر علامت سؤال می‌کشید، و تظاهر به «درد وطن» می‌نمود، خود در جستجوی تماس مخفیانه با سفارت عراق برآمده است. داستان به آنجا کشید که سفارت مربوطه حتی اطلاعیه‌ای در این مورد صادر کرد! شگفت‌اینکه فرد مزبور بعداً با نهایت دریدگی و وقاحت آشکارا رهنمود کنار آمدن رژیم خمینی با عراق را از طریق وجه‌المصالحه قرار دادن ما نیز منتشر و پیشنهاد نمود.

بنابراین براساس بیانیه ۶/مهر/۱۳۶۳ شورای ملی مقاومت که به اتفاق آرا به تصویب رسیده است یکبار دیگر باید تکرار نمود:

«شورای ملی مقاومت دستیابی به استقلال و آزادی را علت وجودی و انگیزه تمام فعالیت‌های خود قرار داده و با مبارزه عظیم و خونین خود تاکنون وفاداری خویش به این دو هدف مقدس را اثبات کرده است.

پویندگان راه انقلاب خونین ما می‌دانند — و خوبست مدعیان قدرت و موج‌سواران حرفه‌ای هم بدانند — که شورای ملی مقاومت برای دستیابی به این اهداف، هر سیاست و هر

تا کتبی را که در خور و به سود انقلاب تشخیص دهد، بی اعتنا به هوچیگری و عوامفریبی نیروهای ضدانقلابی، عملی خواهد کرد.»

هم چنین اضافه می‌کنم از آنجا که شورای ملی مقاومت خود را جانشین برحق حکومت خمینی می‌داند، ارگان اجرایی‌اش از هم‌اکنون در عرصه سیاست خارجی به مثابه و در حکم دولت عمل می‌کند؛ یعنی براساس اصول مصوب شورا که اصول استقلال و عدم تعهد و صلح و همزیستی و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر می‌باشد، ما با حفظ نقطه‌نظرهای ایدئولوژیکی و سیاسی خود، به استثنای سازمانها و دولتهای نژادپرست با همه سازمانها و دولتها می‌توانیم و باید رابطه برقرار کنیم، رابطه‌ای که طبعاً در راستای شناسایی حق مقاومت مردم ایران و وظیفه اساسی شورا یعنی سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی و استقرار حاکمیت ملی و مردمی می‌باشد. بدیهی است سازمانها و دولتها و احزاب مزبور نیز به درجه توافق ماهوی یا مصالح موضعی و موقت خود با ما نزدیکی و دوری می‌گزینند. فی‌المثل در همین چارچوب ما تاکنون سه‌هزار و چندصد پیام همبستگی و حمایت در مورد طرح صلح شورای ملی مقاومت از سازمانها و احزاب و پارلمانها و دولتها و مجامع بین‌المللی مختلف دریافت داشته‌ایم. آمار شخصیتها و احزاب و سازمانها و سندیکاها و اتحادیه‌های مختلف و پارلمانها و دولتها و مجامع بین‌المللی که طی نامه‌های رسمی خود خطاب به مسئول شورا شکنجه و اعدام و نقض حقوق بشر در ایران را محکوم نموده و از سراسر جهان به درجات مختلف از مقاومت عادلانه ما حمایت کرده‌اند نزدیک به ۱۷ هزار مورد است. ضمناً هم چنان که می‌دانید معاون وزارت خارجه آمریکا نیز چندی پیش به یک موضعگیری سیاسی علیه ما مبادرت ورزید.

واضح است که دریافت حدود ۱۷ هزار حمایت ضمن چهار سال و نیم گذشته از سراسر جهان، بصورت خودبخودی انجام نشده بلکه مورد به مورد با کار توضیحی و ارائه اسناد و مدارک و شهود زنده در کشورهای جهان همراه بوده است.

بنابراین ما از شناساندن حقوق حقه مردم ایران و مقاومت عادلانه آنان برای صلح و آزادی در سراسر جهان که حاصل یک کار خستگی‌ناپذیر شبانه‌روزی و بسیار عظیم در سطح جهانی است به خود می‌بالیم؛ کاری که بخش اعظم آن در «پایین» یعنی در سطح توده‌های مردم جهان در کشورهای مختلف انجام شده و با خیابانگردیها، شهرگردیها، تظاهرات، انتشار نشریات به زبانهای مختلف خارجی و اقدامات و ابتکارات متعدد اساساً توسط اتحادیه دانشجویان مسلمان خارج کشور پیش‌رفته و سپس به اتکال افکار عمومی جهانیان به «بالا» یعنی عالی‌ترین سطوح رهبران احزاب و رؤسای پارلمانها و دولتها و کشورهای مختلف راه برده است.

در غیراین صورت خمینی جنایتکار این چنین رسوای عام و خاص نمی‌شد، به عنوان دژخیم‌ترین و منفورترین دیکتاتور عالم شناخته نبود، مجمع عمومی ملل متحد که عالی‌ترین ارگان بین‌المللی است جنایات او را محکوم نمی‌کرد و تلویحاً حق مقاومت عادلانه مردم ایران را به رسمیت نمی‌شناخت و در نتیجه امروز رژیم خمینی در افزایش سرکوب و شکنجه و اعدام دستی به مراتب بازتر پیدا می‌کرد.

کما اینکه اگر این افشاگریها و اقدامات مستمر اجتماعی و سیاسی و دیپلماتیک در چهار گوشه جهان انجام نمی‌گرفت و اگر شورای ملی مقاومت مستمراً و در هر دیدار و مصاحبه و ملاقات

مسئله پناهندگان ایرانی را مطرح نمی‌کرد، امکانات قانونی و خدمات دیگری که در همین حد ناکافی کنونی به هموطنان پناهنده ما در کشورهای مختلف می‌رسد، بی‌هیچ مبالغه و اغراق به سمت صفر میل می‌نمود. اگرچه این موضوع با تمامی شواهد و اسناد و مدارک آن شایان بحث جداگانه‌یی است، اما عجالتاً بدون ذکر نامها و موارد مشخص فقط یادآوری می‌کنم که اصولاً در خیلی از کشورها سنگ‌بنای توجه به حقوق پناهندگان ایرانی را شورای ملی مقاومت گذاشته است.

البته هر وجدان منصفی که در خارج کشور شاهد فعالیت‌های شورا و اعضای آن در عرصه‌های مختلف اجتماعی و مطبوعاتی و سندیکایی و سیاسی و دیپلماتیک بوده است، مسلماً حقایق فوق‌الذکر را گواهی خواهد داد.

*

هم‌میهنان،

صحبت به این جا که رسید باز هم برای ثبت در سینه تاریخ لازم می‌دانم شمه‌یی نیز پیرامون اضداد شورا در خارج کشور به عرض برسانم، بالاخص آنها که در گرماگرم نبرد خونین ما با خمینی در داخل کشور، جان سالم بدر برده و یا به‌طور خطی و گروهی عقب‌نشینی نمودند، اما با نادیده گرفتن درد و رنج مردم و شکنجه و خون‌رشدترین فرزندان مجاهد و مبارز این میهن به‌جای آنکه لااقل در خارج به یاری مقاومت برخیزند و یا دست‌کم وقتی که به مقاومت خونین سراسری خیری نمی‌رسانند، شر هم نرسانند، متأسفانه ضدیت با شورای ملی مقاومت مخصوصاً مجاهدین را نصب‌العین خود قرار دادند. عجباً که از میدان مبارزه با خمینی به‌طور فردی یا دست‌جمعی گریختند، اما در خارج در عین استفاده از فضای سیاسی و اجتماعی سمپاتیک نسبت به مقاومت عادلانه و خونین مردم ایران، که خود هیچ نقشی در آن نداشته‌اند، بساط مبارزه با جانشین مشروع و برحق رژیم خمینی گسترده‌اند! هم و غم روزمره بسیاری از اینان آشکارا و پنهان مبارزه علیه ما بود و در این رابطه از هیچ فرصتی در مجامع عمومی و در رسانه‌های خبری و در ارتباطات سیاسی خود چه در میان ایرانیان و چه در ارتباط با محافل خارجی نا هرکجا که می‌توانستند و امکان داشتند، فروگذار نکردند. اینان چه دست‌راستی و چه چپ‌نما، با رندی تمام در تخفیف مقاومت در انظار خارجی‌ان که طبعاً سراسر به‌سود خمینی یا بقایای شاه بود کوشیدند. بگذریم که برخی عمد داشته و دارند که با حمله به ما به‌طور مختلف به رژیم خمینی تقرب بجویند و یا دست‌کم پُل‌هایی را نگه دارند. مضحک و جالب توجه است که این جماعات از چپ‌نما گرفته تا دست‌راستی خُص، در عین این که جملگی با تنها مشی راهگشای مردمی و استقلال‌طلبانه یعنی مشی انقلابی و مردمی مسلحانه به‌عنوان مخالف می‌ورزند، به خیال این که مردم ایران هنوز جوهر و محتوای زوزه‌های ضدامپریالیستی خمینی را در نیافته‌اند، شش‌دانگ حواسشان جمع است تا مبادا با «امپریالیستها» سازش کنیم؛ یا هم که دستگاه‌های خمینی کوک «سازش‌شمار» خود را روی فعالیت‌های دیپلماتیک و بین‌المللی ما میزان کرده‌اند و فکر می‌کنند مردم ایران ناآگاه‌اند و نمی‌فهمند که حضرات به‌سود چه کسی تضاد اصلی‌شان را شورای ملی مقاومت و مجاهدین قرار داده‌اند. فکر می‌کنند هنوز می‌توان با ژست و فیگورها و ناز و کرشمه‌های خیانت‌بار ضدامپریالیستی و خمینی‌پسند دکان عوام‌فریبی باز نمود و مقاومت سراسری و انقلابی یک خلق در زنجیر را مخدوش و متلاشی

کرد.

الغرض، عمق طلبکاریها و انواع اتهامات و افتراات و خوشرقصیها و لجن‌پراکنیهای افراد و جریانات فوق‌الذکر در خارج کشور علیه رزمندگان آزادی و علیه مقاومت انقلابی و علیه جانشین دمکراتیک رژیم ضدبشری خمینی، به‌راستی شگفت‌انگیز است؛ به‌نحوی که حقاً می‌توان گفت که علاوه بر ایادی دیکتاتوریه‌های شاه و خمینی، سایر در ماندگان و بریدگان نیز اگرچه در برابر خارجیها از گرفتن ژست «مقاومت» و «پناهنده سیاسی» و استفاده از مزایای صنفی و سیاسی مربوطه به‌هیچ وجه و در هیچ فرصتی دریغ نمی‌کنند اما با نمک‌به‌حرامی تمام در حق آن همه شهیدان و اسیران تا بتوانند برگور شهیدان ما و بر جسم و جان مقاومت مسلحانه انقلابی و سراسری چنگ و لگد می‌اندازند.

البته امروز به‌لحاظ سیاسی و هم چنین در پهنه بین‌المللی اغلب این تشبّهات مذبوحانه درهم شکسته شده و تمامی آنهایی که باید بدانند، می‌دانند که انتخاب اساسی برای مردم ایران، یا خمینی است یا شورای ملی مقاومت؛ با این تذکر که می‌دانند اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران از خمینی و رژیم او منزجرند و خمینی در هر حال نامشروع و رفتنی است.

ناگفته نگذارم که در میان افراد و جریانهای فوق‌الذکر که در خارج کشور به‌جای مبارزه با خمینی، با رنگ و لعابهای مختلف مبارزه با جانشین دمکراتیک او را اصل قرار داده‌اند، هستند افراد و محافلی که برخلاف گواهی اغلب جهانیان بر مشروعیت و حقانیت مقاومت عادلانه مردم ایران و فرزندان رشید و پاک‌باخته آنان، با وقاحت و فرومایگی تمام بر این مقاومت برچسب خمینی‌پسند و خائنانه «تروریسم» زده و بدین وسیله ماهیت ضد‌مردمی و پلید خود را تماماً بر ماعیان ساختند.

برخی از این افراد چون کبک سر در برف فرو برده و گمان می‌کنند که «مقاومت» از دریافت پیامهایشان توسط رژیم خمینی و پاسداران و اکیپهای اطلاعاتی‌اش در کشورهای مختلف بی‌اطلاع است، گمان می‌کنند که ما نمی‌دانیم از چه زمانی قدم اساسی را برداشته و بین شورا و مجاهدین از یکسو و رژیم خمینی و استحالة آن از سوی دیگر، رژیم خمینی را برگزیده‌اند. باشد تا در رأس موعد در این زمینه یکبار دیگر مشتی از خروار را به آگاهی هم‌میهنانمان برسانیم، تا برای همگان روشن شود که تخفیف مقاومت و کاهش دادن کیفی ابعاد آن در انظار خارجیان و تأکید بر اینکه شورای ملی مقاومت متلاشی شده یا دیگر اهمیت خود را از دست داده است به چه خاطر صورت می‌گیرد و بدنبال کدام خط و آلترناتیوی است.

*

هموطنان عزیز،

شورای ملی مقاومت ایران پیوسته تأکید کرده است که برای تحقق صلح و آزادی، باید همه سلاحها را به جانب رژیم ضدبشری خمینی نشانه رفت. بر همین اساس ما پیوسته درگیری‌های خونین میان گروههای مختلف سیاسی را قویاً محکوم کرده‌ایم.

از جمله در پیام سال گذشته خود به‌مناسبت ششمین سالگرد انقلاب ضدسلطنتی پیرامون «درگیریهای قهرآمیز و مکرر» در کردستان ایران بین حزب دمکرات و کومله، علیرغم مواضع عمیقاً ضدانقلابی جریان کومله علیه تنها جانشین دمکراتیک و انقلابی برای

رژیم خمینی یعنی شورای ملی مقاومت، «با ابراز تأسف عمیق» به عرض رساندم که «ما هرگونه توسل به قهر و سلاح را میان طرفین درگیر به شدت محکوم نموده و دست یازیدن به مذاکرات مسالمت‌آمیز را توصیه می‌کنیم تا از خونریزی بیشتر ممانعت گردد؛ به خصوص که تردیدی نیست نخستین بازنده این درگیریها مردم و مقاومت کردستان و نخستین برنده آن رژیم خمینی است.» آن گاه از طرفین درگیر «درخواست و تقاضا» کرده بودم «اعمال قهر و استعمال سلاح را ولو یک جانبه متوقف نموده و صف‌بندی گردد در برابر گردد را هرچه قاطعانه‌تر و قوی‌تر به مرزبندی میان تمامی مردم ایران - اعم از کرد و فارس - بر ضد دشمن ضد بشری ارتقا دهند».

اما درگیریهای خونین و حتی اعدام اسیران یکدیگر - برغم موضعگیریها و تلاشها و پیشنهادات بسیاری جریانات و گروهها - کماکان ادامه یافت.

متعاقباً در خرداد ماه سال جاری شورای ملی مقاومت طی اطلاعیه‌ای به اتفاق آراء اعلام کرد: «یک بار دیگر با ابراز تأسف عمیق، درگیریهای خونین و مکرر میان حزب دمکرات کردستان ایران و کومله را تقبیح و اکیداً محکوم می‌نماید و به بازماندگان قربانیان این درگیریها تسلیت می‌گوید. شورای ملی مقاومت به خصوص اعدام اسیران درگیریها توسط طرفین را به‌طور مضاعف محکوم و نسبت به آن ابراز انزجار می‌کند.» در پایان همین اطلاعیه، شورا توصیه کرده بود طرفین «با به رسمیت شناختن این ضرورت که همه تفنگها بایستی به‌سوی رژیم خمینی و ایادی سرگوبگر این رژیم نشانه روند، توسل به قهر و سلاح برای حل مسائل فیما بین را مردود و محکوم دانسته و بلافاصله در کلیه نقاط آتش‌بس اعلام کنند» و «به مذاکره و جستجوی راه‌حلهای مسالمت‌آمیز مبادرت» نمایند و «حق دمکراتیک فعالیت یکدیگر در منطقه را پذیرفته و به کلیه برخوردهای غیردمکراتیک پایان دهند.» لیکن باز هم با کمال تأسف درگیریهای خونین ادامه یافت؛ بدان حد که در اواخر آبان ماه گذشته کومله اعلام کرد که ضمن یک سال (یعنی از اواخر آبان ۶۳ تا اواخر آبان ۶۴) بیش از ۲۵۰ تن از حزب دمکرات را کشته و دهها تن را نیز اسیر و زخمی کرده است. از آنسو براساس آمار اعلام شده توسط حزب دمکرات، ضمن همان یک سال (یعنی از اواخر آبان ۶۳ تا اواخر آبان ۶۴) بیش از ۲۵۰ تن نیز از کومله بوسیله حزب دمکرات کشته و نزدیک به صد تن هم اسیر و زخمی گردیده‌اند. به این ترتیب طرفین درگیری، براساس گزارشات ارگانهای رسمی خودشان، تنها ضمن یک سال ۴۲۰ تن از یکدیگر را در برخوردهای مسلحانه کشته و حدود یک صد تن را نیز مجروح نموده‌اند. در این میان تعداد دقیق اسیران اعدام شده روشن نیست؛ امری که فوق‌العاده منجرکننده و هم‌چنان که در اطلاعیه خردادماه شورای ملی مقاومت آمده «حاکی از عقب‌ماندگی مبارزاتی و بی‌اعتنایی و کم‌بها دادن به خون پیشمرگان دلاور» است.

گزارشاتی که مستمراً توسط طرفین درگیری منتشر گردیده، هم‌چنین حاکی از وارد شدن خسارات و ضایعات بسیار به مردم کردستان، در اثر این درگیریها بوده است. در این گزارشات که توسط ارگانهای طرفین منتشر گردیده به دفعات از اذیت و آزار و ارباب‌اهالی روستاها، تهدید اهالی به مرگ، تفتیش خانه‌ها، صدمه زدن به انبار علوفه و به آتش کشیدن روستا، خراب کردن خانه‌ها، تلف کردن احشام، وارد کردن ضربات منجر به فوت و حتی دستگیری و اعدام برخی از اهالی محل، سخن رفته است و طرفین نمونه‌های متعددی

نیز با نام و نشان و تاریخ ارائه کرده‌اند.

آثار اجتماعی و سیاسی این درگیریهای ناموجه و خونین در سطح منطقه کردستان بسیار اسفبار و ناراحت‌کننده بوده و برحسب گزارشات موثق به انفعال صدها تن و هم‌چنین به تسلیم‌طلبیهای بسیار در برابر رژیم خمینی منجر شده است. در چنین شرایطی به‌خوبی می‌توان علت کاهش فوق‌العاده شدید عملیات مقاومت منطقه‌ای کردستان را دریافت. فی‌المثل برحسب آماری که در مهرماه گذشته از سوی کومله منتشر شده تعداد عملیات این گروه در نیمه اول سال ۶۴ معادل تعداد عملیات آن در سال ۶۳ می‌باشد، یعنی تعداد عملیات گروه در نیمه اول سال ۶۴ نسبت به نیمی از کل تعداد عملیات اعلام شده توسط خود آنها در سال ۶۳، بمشکاهش یافته است.

به‌راستی کشتار ۴۲۵ پیشمرگه و حبس یک صد تن از آنان و این همه ضایعات مادی و معنوی که به هموطنان زحمتکش ما در کردستان وارد شده و آن میزان انفعال، اضافه بر تسلیم‌طلبیهای دردناک، که نتیجه این درگیریهای خونین فرقه‌پی است، به سود کیست؟ بی‌خود نبود که شورای ملی مقاومت در اطلاعیه خردادماه خود تصریح نمود که «درگیریهای قهرآمیز میان نیروهای مختلف در کردستان هیچ‌گامی به آرمانها و خواسته‌های عادلانه پیشمرگان و مردم کردستان ننمود و تنها آب ریختن به آسیاب دشمن مسلم همه مردم ایران محسوب می‌شود.»

ضمناً بایستی به اطلاع برسانم که طی یک سال گذشته مستمراً پیامها و نامه‌هایی از اهالی روستاهای مختلف کردستان ایران دریافت نموده‌ام که طی آنها هموطنان عزیز کردمان با بیان دردها و رنجها و شکایاتشان خواستار قطع درگیری میان حزب دمکرات و کومله شده و بسیاری نیز چاره‌جویی و درخواست میانجیگری کرده‌اند.

از این رو صرفاً بنا به وظیفه انسانی و مردمی و میهنی، از آنجا که برحسب موضع شورا «تمام خشم و کین و ذره ذره امکانات و تواناییهای مردم کردستان بایستی همانند مردم سایر مناطق ایران علیه رژیم جنگ و سرگوب خمینی بکارگرفته شود» بدین وسیله به اطلاع هم‌میهنان کردمان و رهبری حزب دمکرات و کومله می‌رسانم که اگر طرفین درگیری نیز با «ضرورت نشانه رفتن همه تفنگها به سوی رژیم خمینی» موافق بوده و در همین راستا به «خاتمه درگیریهای خونین و جستجوی راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز» و «دمکراتیک» تمایل داشته باشند، چه از موضع مسئول شورا و چه به‌عنوان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران برای هرگونه میانجیگری یا هرگونه خدمتی که بتواند به خاتمه هرچه سریعتر درگیریهای قهرآمیز منجر شود، آماده‌ام.

هدف از این اعلام آمادگی که در گذشته نیز از آن دریغی نداشتیم و عاری از هر چشمداشت سیاسی می‌باشد، فقط این است که مبادا کاری در جهت ممانعت از کشتار و بر زمین ریختن خون پیشمرگان کردستان ایران از ما ساخته باشد، اما از آن فروگذار کرده باشیم.

هم‌میهنان،

اکنون اجازه می‌خواهم به مطلب خطیر یگری راجع به صلح‌جویان ریایی در جنگ ایران و عراق بپردازیم:

چنان که می‌دانید در تابستان گذشته بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت خمینی و

نماینده سابق مجلس خمینی که سردمدار خط «استحاله» در درون این رژیم ضدبشری است، کاندیدای ریاست جمهوری شد و با تأکید و تصریح بر اعتقاد خودش به قانون اساسی و به «ولایت فقیه» خود را به کمترین بهای ممکن به خمینی عرضه کرد. اما خمینی که قبلاً شیرۀ سیاسی او را کشیده بود، دیگر خریدار نشد. این امر همان طور که در بیانیه تیرماه گذشته شورای ملی مقاومت به مناسبت تحریم انتخابات فرمایشی رژیم خمینی آمده است، بر پیشانی بازرگان داغ «ننگ» و «خیانت» زد. ما هم چنین اعلام کردیم که «این تلاش خائنه و ضدانقلابی از سوی اولین نخست‌وزیر خمینی موفق‌تر از تلاش آخرین نخست‌وزیر شاه برای حفظ رژیم و پیشگیری از امواج پیروزمند انقلاب مردم نخواهد بود». آخر به دنبال آن همه جنایات و تبهکاریهای رژیم خمینی، که بخشی از بیلان آن را در ابتدا به عرض رساندم، تأیید مجدد رهبری و ولایت خمینی و نامزدی در انتخابات فرمایشی او، فی الواقع قد علم کردن علیه «مهمترین و اساسی‌ترین حق مردم ایران یعنی حق حاکمیت ملی و مردمی» بود. لذا شورای ملی مقاومت بازرگان را به حق «خیانتکار» شناخت.

متعاقباً وقتی در پایان تابستان بازرگان به خارج آمد، من با او اتمام حجت نموده و برایش نوشتم که «دیگر به نزد خمینی و تحت سلطۀ ننگین او برنگردید. سیاست تبعید و مهاجرت در پیش بگیرید. همه وسایل را هم بدون کمترین چشمداشت سیاسی برایتان شخصاً تضمین می‌کنم. بیاد داشته باشید که اگر تا دیروز می‌توانستید عذر و بهانه‌یی نزد خلق و خالق داشته باشید که تحت شرایط خفقان و به واسطۀ کهنوت سن درمانده و معذور بوده‌اید، حال که به خارج آمده‌اید دیگر هیچ عذر و بهانه‌یی از شما پذیرفته نخواهد بود.» هم چنین در آن نامه به بازرگان، یکبار دیگر متذکر گردیدم که با حضور در درون رژیم خمینی که صدبار تبهکارتر از رژیم شاه است «دست او را بر جان و مال و نوامیس ما و سایر خلق الله بازتر نسازید».

اما بازرگان خیانتکار پاسخ منفی داد و با وقاحت تمام از ایرانیان خارج کشور نیز دعوت کرد که همچون خودش به دامن رژیم خمینی برگردند.

دعوتی که اگر پرچم مقاومت مردمی و انقلابی در اهتزاز نبود و اگر ما رژیم خمینی را این چنین بی‌آبرو نکرده بودیم و اگر دست به کشتار خمینی این چنین تند و سریع نبود، محققاً از سوی افراد و محافل میانه‌باز ضدشورا و ضدمجاهد، که فوقاً شمه‌یی پیرامون مبارزات آنها در خارج کشور علیه شورا و بالاخص علیه مجاهدین به عرض رساندم، پذیرفته می‌شد. کما اینکه برخی از این موجودات هم‌اکنون نیز در کش و قوس هستند تا اگر رژیم خمینی ناپرهیزیهای گذشته‌شان را ببخشاید، فی‌الغور به دامن رژیم شیرجه بروند! اما بازرگان در بازگشت به ایران درماندگی و زبونی را به اوج تازه‌یی رسانده است. شاید باور نکنید که در اوایل آذرماه امسال در قبال احضاریه‌یی از سوی دادگستری، اطلاعیه‌یی صادر نمود و طی آن اعلام نمود که: «از این ابتلاء و امتحان هیئت حاکمه استقبال می‌نماید زیرا که می‌تواند برای دولتیان نقطه عطف و بازگشت به محیط باز و به حق و عدالت باشد...»

«نقطه عطف» به این مهمی را می‌بینید؟!!

ظاهراً آقای بازرگان و شرکاء هیچ‌کاری به بیلان هفت‌ساله حکومت ننگین خمینی ندارند و هنوز از «ابتلاء و امتحان هیئت حاکمه» البته در عین پایبندی به مقام

«ولایت فقیه» و قانون اساسی او «استقبال» می‌نمایند!

البته معلوم است که آن «حق و عدالت» که از خمینی انتظار برود نیز چگونه حق و عدالتی است! در همین رابطه نباید ناگفته گذاشت که اغلب شرکای آقای بازرگان چه در داخل و چه در خارج کشور به «حق و حساب» تجارتي خود در معاملاتشان می‌رسند و در کسوت ایادی رژیم خمینی از ژاپن و آلمان گرفته تا تهران پولهای خوبی از بابت واردات و انواع و اقسام معاملات به جیب می‌زنند؛ زیرا که از نظر آزادی در مال‌اندوزی، «نهضت ادامه دارد»...

برای اینکه معنی «ابتلاء و امتحان» نیز در فرهنگ این آقایان پوشیده نباشد می‌توان به جزوه پنجم آذرماه امسال آنها که در باب توجیه ورشکستگی و شکست خطمشی سیاسی خود نوشته‌اند، مراجعه نمود. پس از اشاره به اوضاع، چنین اظهار لحنیه می‌فرمایند که «هیچ امر غیرعادی رخ نداده و مصیبت و خصومتی برای ملت ایران پیش نیامده است. مصائب و مشکلات و گرفتاریهای گمرشکن ما چیزی جز ابتلاء و آزمایش نیست...»

ملاحظه می‌شود که در فرهنگ این حضرات ابتدا باید در گوش داشت که هیچ امر غیرعادی و مصیبتی برای ملت ایران پیش نیامده و آنگاه به سراغ «ابتلاء و امتحان» رفت... تازه اگر هم چیزی شده باشد مقصر اصلی در نظر این حضرات خود مردم ایران هستند، نه امثال اولین نخست‌وزیر خمینی و آخرین کاندیدای ریاست جمهوری رژیم نامشروع او. این را خود حضرات نوشته‌اند. اگر باور نمی‌کنید، به صفحه ۱۳ همان جزوه‌یی که عرض کردم مراجعه کنید. در جواب به این سؤال که «کی مقصر است؟» نوشته‌اند: «همان طور که ملت ایران عامل مؤثر و مسئول مرحله اول و مفتخر به پیروزی آن [منظور پیروزی علیه رژیم شاه است] می‌باشد، با همین منطق، مؤثر اصلی و مسئول کلی نیز، به‌خاطر آن چه کرده یا نکرده است، می‌باشد.»

ملاحظه کردید؟! خوشبختانه مقصر اصلی هم که همانا ملت ایران باشد پیدا شده و خمینی نیز مشغول «تعزیر» اوست! چنین است که به‌زعم آقایان «هیچ امر غیرعادی رخ نداده و مصیبت و خصومتی برای ملت ایران پیش نیامده است...». تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!

ضمناً درحالی‌که آقای بازرگان و شرکا از اذتاب خشکیده همین رژیم خمینی هستند، به‌طرز قابل توجهی پیوسته در نوشتجات خود برای متولیان قسم و آیه می‌خورند که از آنها (یعنی از رژیم خمینی) هستند و قصد خیر و مصلحت دارند و با سرنگونی قهرآمیز رژیم مخالفند و حرفشان فقط این است که چرا متولیان حزب حاکم همه کرسیها و امکانات و «مشاغل» را انحصار خود کرده‌اند، به زبان صریح‌تر حضرات من‌باب اشتراک در تمامیت رژیم «حق و حساب»! خود را از خمینی می‌طلبند و در همین رابطه موضعگیریهای مقاومت مردمی و مسلحانه علیه خودشان را شاهد مثال می‌آورند تا خمینی را قانع کنند که بنیاداً خودمانی هستند و فقط سهم خود را می‌طلبند...

لذا برای خاطرجمع کردن آقایان نسبت به اینکه خمینی خوب می‌داند از

اذناب خشکیده خودش هستند، بدین وسیله به اطلاعشان می‌رسانم که مشکل، عدم شناخت خمینی نسبت به عمق فرومایگی شما نیست بلکه مسئله این است که حالا دیگر برخلاف آن اوایل نیاز به واسطه ندارد.

با این همه اگر آقای بازرگان و شرکا برای عزیزتر شدن نزد خمینی و جلادان و دژخیمان او به مطالب ما علیه مشی دريوزگی و نامردمی خود بیشتر نیاز دارید، پیشنهاد می‌کنم طومار بلندی بردارید و در آن با خط جلی به تعداد هر شهید و هر زندانی سیاسی بر خود و دارودسته لعنت و ننگ و نفرین بنویسید و ذیل آن امضای مرا هم بگذارید؛ آن گاه طومار را در لفاف ابریشم پیچیده و به مصداق «امت نالان، سوی جماران...» بر ایوان بیت‌العنکبوت بیاویزید!

اما غرض اصلی من از اشاره مجدد به بازرگان خیانتکار و دارودسته او مشخصاً اشاره به صلح‌جویی ریاکارانه آنهاست:

وقتی که مردم ایران از بابت جنگ‌طلبی خمینی آن همه ضایعات و خسارات که در بیلان حکومت خمینی اشاره شد متحمل شده و حالا دیگر به‌جان آمده‌اند، وقتی که جنگ‌افروزی خمینی جهانی را برانگیخته، وقتی که مقاومت عادلانه مردمی و سراسری با برگزاری هفته‌های متعدد و تقدیم هزاران شهید و اسیر شعار «صلح و آزادی» را در کنار شعار «مرگ بر خمینی» فراگیر کرده، وقتی که طرح صلح شورای ملی مقاومت به بسیاری مجامع بین‌المللی راه برده و چنان که قبلاً گفتم حمایت‌های گسترده بین‌المللی کسب کرده، وقتی که بن‌بست رژیم خمینی در جنگ بر خاص و عام عیان گردیده و وقتی که انقلاب نوین مردم ایران با خون‌بها و خون‌جگر و خون‌دل و تلاش‌های بسیار - از ملاقات با نایب نخست‌وزیر عراق و صدور بیانیه صلح گرفته تا برگزاری هفته‌ها و ماه ضدجنگ در داخل کشور و درخواست برای قطع بمباران شهرها - راه صلح‌خواهی عادلانه عمومی را هموار کرده است، باز هم میوه‌چینان و دودوزه‌بازان حرفه‌یی وارد صحنه شده و آنها نیز بنوبه خود داعیه صلح‌خواهی سر می‌دهند...

ظاهراً آقای بازرگان فراموش کرده است که به هنگام دعوت ایرانیان خارج از کشور برای بازگشت به دامن خمینی «کمک‌خواهی از بیگانگان» را یکی از مهمترین گناهان ما قلمداد کرده بود؛ از قبیل همان «کمک‌خواهی»‌هایی که اکنون بازرگان و شرکا، قصد میوه‌چینی از آن را دارند؛ زیرا که ما براساس اصول آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه خود جز برای محکوم کردن جنایات خمینی و جز برای شناسایی حق مقاومت مردم ایران و جز برای صلح و آزادی جلب حمایت نکرده‌ایم که البته اینک آقای بازرگان قصد سوار شدن بر امواج آن کرده است.

تازه ای کاش صلح‌خواهی بازرگان و شرکا «تعارف» خشک و خالی نمی‌بود و حاضر می‌بودند کمی هم برای آن «مبلغ» بپردازند.

آخر چگونه می‌توان صلح خواست اما جفدی را که بر ویرانه میهن جیغ «جنگ جنگ» را سر می‌دهد با نام محکوم نکرد و بر نامشروعیت تمامی نظام او گواهی نداد؟ نکند مسئول ادامه جنگ نیز «ملت ایران» هستند؟

پس معلوم می‌شود صلحی تحت حاکمیت خمینی می‌خواهید و این هم مکر و فریب و نیرنگ است. زیرا تا خمینی هست جنگ و فتنه هم هست و اگر کسی جنگ و سرکوب نمی‌خواهد باید سر مار، یعنی دژخیم جماران، را بکوبد. پس از این همه بن‌بستها که مقاومت سراسری در راه صلح باز گشوده و پس از این همه جاده‌ها که هموار نموده، البته امروز اگر کسی سخن از صلح نگوید پاک بی‌آبرو و سوخته و میدان‌باخته است، خود خمینی یا در شمار عساکر جنگ‌طلب اوست؛ مگر اینکه آشکارا بگوید که خمینی در تمامیت رژیمش و با همه دارودسته‌های ضدانقلابی این رژیم ضدصلح و ضدآزادی هستند.

والّا معلوم می‌شود که مدعی، استحاله‌گر و میوه‌چین حقیری است که قصد دوجانبه‌خوردن دارد: از یک سو سر در میان همین رژیم ناپاک جنگ‌طلب دارد و از سوی دیگر به‌دنبال توده‌های مردم — و نه در پیشاپیش و یا در میان آنها — دم از صلح می‌زند تا بدین وسیله منفعت هر دو جا را با هم بخورد.

از بازرگان و شرکا باید پرسید:

— آیا خمینی مسئول اصلی همه فتنه و فسادها و جنایات و ادامه جنگ هست یا خیر؟

— آیا با خمینی و نظام ولایت فقیه او، مردم ایران روی صلح و بهروزی و آرامش را خواهند دید یا خیر؟

*

هموطنان عزیز،

وضعیت رژیم درمانده خمینی که هر روز به سرنوشت محتوم خود نزدیک‌تر می‌شود سراسر بحرانی است:

— هم چنان که پیش‌بینی می‌شد درآمد حاصل از نفت که مهمترین منبع عایدات و درآمد این رژیم منفور بوده و $\frac{۳}{۴}$ آن صرف جنگ و سرکوب می‌شود، به‌میزان $\frac{۱}{۳}$ در یک سال گذشته کاهش یافت و به‌جای ۲۱ میلیارد دلار به حدود ۱۴/۵ میلیارد دلار رسید. به‌نحوی که رژیم بخش قابل توجهی از قراردادهای بازرگانی خود با طرفهای تجاریش در کشورهای مختلف جهان را لغو نموده است. جریان کاهش درآمد نفت چه به‌دلیل اصرار خمینی بر سیاستهای جنگ‌طلبانه‌اش و چه به‌خاطر تنزل قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی که سنگ بنای آن با سیاست حراج نفت ارزان و فروش غیرقانونی تک محموله در ابعاد بزرگ از سال ۶۰ به این سو توسط خود رژیم گذاشته شده؛ در آینده نیز ادامه خواهد یافت. درباره سیاست حراج نفت ارزان که برای به‌دست آوردن سریع‌الحصول کالاهای نامرغوب، برای تأمین هزینه‌های جنگ و سرکوب، برای برخورداری از حمایت بعضی کشورها در جنگ با عراق و برای به‌دست آوردن حمایت موقت یکسری دیگر از کشورها در مقابل مقاومت سراسری‌یی که رژیم خمینی را در خیلی از نقاط جهان پاک بی‌آبرو نموده؛ کافی است اشاره کنیم که چندی پیش حتی قبل از تنزل اخیر قیمت نفت، رژیم خمینی دو قرارداد مهم نفتی در سوئیس از قرار بشک‌یی ۱۷ دلار یعنی دست‌کم ۱۰ دلار پایین‌تر از قیمت رسمی منعقد نمود. البته رژیم خمینی حتی

قراردادهایی از قرار بشکهای ۱۵ دلار نیز منعقد نموده و در دست اجرا دارد. در وزارت نفت رژیم در یک مورد حتی صحبت از قرارداد ۱۳ دلاری برای هر بشکه نیز کرده‌اند که نشانه اوج افلاس و در عین حال خیانتکاری رژیم است. یک دلیل دیگر کاهش مستمر درآمد نفت، ارزیابیهای اعلام شده توسط خود خمینی است؛ به این معنی که چند ماه پیش ابتدا درآمد نفت در سال آینده را حدود ۱۹۰ میلیارد تومان برآورد نمود که بعداً به هنگام طرح بودجه سال ۶۵ نخست‌وزیر رژیم آن را به ۱۶۰ میلیارد تومان کاهش داد. اما برآورد نهایی کمیسیون برنامه و بودجه مجلس خمینی بیش از ۱۵۰ میلیارد تومان نبود. تا این که به‌تازگی یکی از دست‌اندرکاران برنامه و بودجه اذعان کرد که پس از آخرین افت تولید، رقم ۹۰ میلیارد تومان را برآورد می‌کنند که کمتر از نصف ارزیابی اولیه است.

هم چنین باید در نظر داشت که برخلاف بوق و کرنای تبلیغاتی رژیم خمینی، پروژه‌های پرخرج لوله‌کشی از «گناوه» به «لاوان» و به‌ویژه طرح استراتژیکی لوله‌کشی از «گره» (در بندر دیلم) به «جاسک» به‌هیچ‌وجه در چشمانداز ۶ ماه و یکسال و دو سال جواب ندارد. کم‌اینکه اخیراً معلوم شد در جریان جنگ با عراق لوله‌های گناوه نیز مصونیت ندارد. حال اینکه دو ماه پیش رژیم در محافل خصوصی‌اش اطمینان می‌داد که پروژه بسیار محرمانه «گره» به «گناوه» همه مسائل را حل خواهد کرد و با افزایش صادرات، درآمد نفتی کلانی نصیب رژیم خواهد نمود.

از طرف دیگر حداکثر توان تولیدی جزایر سیری و لاوان نیز بیش از ۳۰۰ هزار بشکه در روز نیست و بنابراین در این که رژیم خمینی دیگر درآمد نفتی سالهای گذشته را نخواهد داشت تردیدی نمی‌توان داشت. اکنون اجازه بدهید نظری هم به وضعیت ارزی رژیم خمینی بیاندازیم:

— درحالی که ذخایر ارزی بانک مرکزی در سال گذشته حدود ۴ میلیارد دلار بود، بخش قابل برداشت آن در یکی دو ماه گذشته تقریباً به یک میلیارد دلار رسیده است. باید یادآوری نمود که رئیس کل بانک مرکزی رژیم در مهرماه امسال گفته بود که مجموع تعهدات ارزی رژیم در سال ۶۴ می‌تواند به ۱۶/۵ میلیارد دلار برسد. حال از آن جا که تعهدات سال ۶۵ طبعاً نمی‌تواند کمتر از سال ۶۴ باشد، از این جا می‌توان به وضعیت فوق‌العاده وخیم ارزی رژیم در سال آینده با توجه به کاهش درآمد نفت پی برد. بگذریم که براساس گزارشات ارگانهای رسمی رژیم، در سال گذشته از ۸ میلیارد دلار نیاز ارزی صنایع فقط ۲۵٪ آن تأمین شده و دروغگوئیهای تبلیغاتی رئیس بانک خمینی به هیچ وجه صحت ندارد و اوضاع بسا خرابتر از آن است که وی ترسیم نموده است. کم‌این که در سال جاری از آن جا که رژیم قادر به تأمین بودجه برخی مؤسسات نبود، برای برخی از آنها (از قبیل رادیو و تلویزیون) در وزارت نفت سهمیه نفت در نظر گرفت تا پس از حراج آن توسط هیئت ۵ نفره درآمد مربوطه به حساب آنها واریز شود. ضمناً براساس گزارشات موثق اخیراً به‌دنبال خرابتر شدن وضعیت ارزی،

رژیم شروع به فروش طلاهای پشتوانه اسکناس در کشورهای خارجی نموده است. اما در مورد جنگ، چنان که می‌دانید بعد از شکست فجیع موسوم به بدر در اوایل امسال، رژیم دیگر نتوانست به تهاجم استراتژیکی بزرگی دست بزند. اگرچه طی این مدت پیوسته در تدارک بوده و هم‌اکنون نیز قصد آغاز ماجراجویی دیگری را دارد که مسلماً طی آن شمار کثیر دیگری را قربانی خواهد نمود و به هیچ‌جا نیز نخواهد رسید. اما مسئله خمینی این است که تا آن جا که می‌تواند از جنگ برای تحت‌الشعاع قرار دادن بحرانها و مقاومت داخلی استفاده کند. در غیر این صورت او حتی نخواهد توانست گسستگی داخلی رژیمش را مهار سازد. یعنی در حقیقت بدون جنگ، چفت و بستهای رژیم سرکوبگرش از هم گسسته خواهد شد. به همین منظور با توجه به اینکه بسیج جنگی رژیمش امسال به نسبت سال گذشته لااقل ۳۰٪ افت داشته، بیش از پیش تحت عناوین مختلف نعره بسیج و جنگ سر می‌دهد.

فایده چنین بسیجهایی برای او قبل از هر چیز قدرت‌نمایی به‌منظور رودررویی با مقاومت انقلابی و کنترل نارضایی عمومی و مقابله با قیام محتمل مردم شهرهاست. اینجا است که نمایشات تبلیغاتی، فی‌المثل تحت عنوان «کاروان راهیان کربلا»، به‌راه می‌اندازد. حال آن که همه می‌دانند که اساساً چیزی جز اعزام اجباری به جبهه‌ها در دستور کار رژیم نیست، مخصوصاً اعزام اجباری دانش‌آموزان و کارمندان دولت و کارگران. در همین راستا چندی پیش وزیر آموزش و پرورش خمینی اعلام کرد که بیش از ۴۰ هزار دانش‌آموز به جبهه‌ها اعزام شده‌اند. یادآوری می‌کنم که در آبان ماه گذشته وزیر سپاه خمینی در سمینار مدیران کل آموزش و پرورش در اهواز اعلام کرد که ۵۷٪ نیروهای عملیات موسوم به خیبر در سال ۶۲ دانش‌آموزان بوده‌اند.

هم چنین رژیم با صدور بخشنامه‌یی همه وزارتخانه‌ها و مؤسسات و شرکتهای دولتی و مؤسسات وابسته به دولت را موظف کرده است تا ده درصد از کارکنان خود را اجباراً به جبهه جنگ گسیل دارند، زیرا که تنور جنگ خمینی باید هم چنان شعله‌ور باشد و از ملت ایران باز هم هزارهزار قربانی بگیرد.

در همین رابطه در اوایل زمستان هزاران دانشجو نیز تحت عنوان «راهیان کربلا» به جبهه‌های مرگ اعزام شده‌اند. و اینها همه اضافه بر اجبارات پیشین برای رفتن به جنگ است. از قبیل منع آب و برق و تلفن و استخدام و مبادرت به نقل و انتقال اموال غیرمنقول، برای کسانی که از رفتن به جبهه‌ها سر باز می‌زنند. آخرین بخشنامه‌های صادر شده خطاب به ادارات و کارخانجات و آموزش و پرورش و... مقرر کرده است که می‌باید ۲۰٪ پرسنل و امکانات خود را صرف جبهه‌های «مرگ و اتلاف» نمایند.

اما علی‌رغم همه اینها از آن جا که مردم آگاه ایران در اثر فشار دائم‌التزاید جنگ بر زندگی روزمره و هم چنین بر اثر اقدامات مقاومت سراسری، به ماهیت ضدمیهنی و ضدمردمی این جنگ پی برده‌اند، هیاهوی تبلیغاتی رژیم پیرامون بسیج و «کاروان‌های راهیان کربلا» توخالی از آب درمی‌آید: فی‌المثل

درحالی که رژیم اخیراً اعلام کرد که چندین هزار نفر از آذربایجان به جبهه‌ها رفته‌اند، اما در عمل نتوانسته بود بیش از ۹۰۰ نفر را از همه شهرهای آذربایجان به جبهه‌ها گسیل دارد.

در مورد استان فارس هم ارقام رژیم به‌نحو شگفت‌انگیزی دروغ بود و از ۱۱ لشکری که مدعی رفتن آنها به جبهه گردید، فقط ۴ هزار نفر رفته بودند. اکثر آنها نیز دانش‌آموزان ۱۵-۱۴ ساله بودند که به‌دلیل ندیدن دوره آموزشی ۸۰۰ نفرشان به پادگانهای آموزشی فرستاده شدند.

در مورد مازندران رژیم مدعی شد که ۸۰۰۰ نفر به جبهه‌ها اعزام شده‌اند. اما عدد واقعی ۲۵۰۰ نفر بود. به این ترتیب از مجموع گزارشات مربوطه چنین نتیجه می‌شود که حداکثر بسیج رژیم تحت‌عنوان «راهیان کربلا» در ۲۰ استان کشور حداکثر بیش از ۵۰ الی ۶۰ هزار نفر را در بر نگرفته است. تازه اگر به همین میزان نیز درست باشد، از آنجا که ۳۰ درصد آن غیررزمی است، رقم تقریبی ۳۵ الی ۴۰ هزار نفر به‌دست می‌آید که نسبت به اعزام گسترده سالهای ۶۰ و ۶۱ به جبهه‌های جنگ، بسیار کمتر است.

نباید فراموش کرد که ۵۰٪ تا ۶۰٪ کل اعزام‌شدگان به جبهه‌های جنگ را دانش‌آموزان بی‌گناه کشور ما تشکیل داده‌اند.

*

اکنون با این تفصیل به‌روشنی می‌توان ابعاد درماندگی و تزلزل رژیم ضدبشری خمینی را دریافت. در چنین شرایطی کاملاً قابل فهم است که چگونه تضاد متعارض و سازش‌ناپذیر بین خلق و خمینی، در درون رژیم خمینی نیز منعکس شده و باندهای درونی رژیم را مانند گرگ به جان یکدیگر می‌اندازد. هر قدر هم که آنها به سرنوشت محتومشان — یعنی سرنوشتی تمامیت رژیم خمینی — نزدیک‌تر می‌شوند، جنگ و دعواهایشان بیشتر خواهد شد. در همین رابطه طی ماههای اخیر برخی از عالی‌ترین مقامات رژیم ماتور استعفا نمودند که البته از سوی خمینی پذیرفته نشد و خمینی ناگزیر همانها را تحمل می‌کند.

وضع رژیم خمینی در تمامیتش آن چنان بی‌ثبات و متزلزل است که خمینی چه در جریان انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری‌اش و چه در نصب نخست‌وزیر جرأت نکرد حتی یک مهره بالایی را عوض کند و هم چنان که از پیش معین بود هم رئیس‌جمهور و هم نخست‌وزیر جانی خود را در سمتهایشان ابقاء نمود. زیرا تغییر هر مهره بالایی به یک سری تغییرات دیگر منجر می‌شد که می‌توانست و باز هم می‌تواند در شرایط موجود افسار رژیم و مهار اوضاع را به درجاتی از دست خمینی خارج کند. خمینی از تجارب آخرین سالهای رژیم شاه خوب درس گرفته و می‌داند تغییر مهره‌های بالایی در شرایط بحرانی خواه و ناخواه عوارض ناخوشایند و گاه خطرناکی را در پی خواهد داشت.

چندی پیش در شرایطی که دعوای گرگها از تهران گرفته تا استانها و مناطق مختلف کشور، پیوسته تشدید می‌شد و باندهای مختلف بیشتر با یکدیگر دست به یقه می‌شدند، خمینی یکبار دیگر تاکتیک «فرار به جلو» را برگزید و با نقض همه

قواعد فقهی و قانونی، من غیر مستقیم منتظری ابله را به عنوان جانشین و ولیعهد رسمی خود منصوب و معرفی نمود، امری که به خاطر ممانعت از تشدید استراتژیکی اختلافات درون رژیمش مدتها از آن پرهیز کرده بود. اما این ک برای سرپوش گذاشتن تبلیغاتی بر تزلزل بنیادین رژیمش و برای این که پس از ابقاء همان رئیس جمهور و همان نخست وزیر و آبروریزیهای داخلی و بین المللی مربوط به این قضایا، رژیم خود را آینده دار و با جانشین نشان بدهد و در عین حال برای حل و فصل مسئله جانشینی خودش — که یکی از حفره های پرنشده رژیم و از موجبات رقابتها و درگیریهای حاد درونی بود — ناگزیر بدان تن داد؛ منتها برای این که از مضار استراتژیکی این تاکتیک مسکن هرچه کمتر زیان ببیند تا امروز نیز زبان درهم کشیده و هنوز شخصاً یک کلمه هم در مورد جانشینی منتظری ابله حرف نزده است.

عجبا! خمینی که این همه بر سر هر مطلبی رطب و یابس بهم می بافد، در مورد این مسئله اساسی تاکنون لب از لب نگشوده است تا فعلاً ولیعهدی رسمی منتظری ابله جا بیفتد و هر کس می خواهد عکس العمل نشان بدهد و قضیه حتی المقدور از تندی و تیزی بیفتد و فضای سیاسی برای ورود خود خمینی به صحنه و صحبت کردن در اینباره مساعد شود.

اما هیئات که خمینی از این «فرار به جلو»! همانند تاکتیکهای جنگی اش سودی نخواهد برد و مضار استراتژیکی این تاکتیک نیز روز به روز بیشتر بارز خواهد گردید. زیرا که رقابتها و درگیریهای درونی گرگها را بالمال تشدید نموده و باند مسلط را با باندهای ضعیفتر بیشتر دست به یقه خواهد کرد؛ اگرچه مرزهای عبورناپذیری میان گله های مختلف گرگها در رژیم خمینی وجود ندارد و جملگی فاقد خلق و خوی آدمیزاد و در سرکوب خلق و مقاومت او مشترک و ذی سهم و ذی نفعند، اما باند مسلط که موسوم به «خط امام» است مبین ارتجاعی ترین تمایلات مادون سرمایه داری با مشخصه سرکوبگری ضدبشری مطلق و جنگ طلبی البته با شکلکهای چپ نمایانه و به قول خودشان ضداستکباری است و باندهای ضعیفتر معجونی از محافظه کاران سنتی و مدافعان سرمایه داری تجاری وابسته با متحدان شبه لیبرالی و فئودالی می باشند. البته هر دو جناح که همانا معرف دو چهره ماوراء ارتجاعی خمینی هستند، در شخص خود او گره می خورند.

ولی اصل مطلب این است که رژیم خمینی در تمامیتش با آن ماهیت قرون وسطایی و ضدتاریخی و با این بیلان سراسر جنایت هفت ساله، از اساس نه اصلاح پذیر است و نه استحاله بردار. یعنی در تمامیتش باید سرنگون شود و خواهد شد. بنابراین، این که گرگها به جان هم می افتند، قبل از هر چیز مبین شرایط صعب و برهم خوردن تعادل مطلوب آنهاست. به عبارت دیگر تشدید تضادهای درونی رژیم، قبل از هر چیز ناشی از فشار توده های مردم و مقاومت قهرمانانه سراسری و ضربات کوبنده ای است که تا این تاریخ بر فرق و بر پیکر و بر چنگالهای گفتار فرود آورده است.

چنین است که در اثر مبارزه مسلحانه انقلابی فضای سیاسی تغییر می‌کند، دیوار ضخیم و قطور اختناق سوراخ و روزنه‌دار می‌شود، امکان تنفس عمومی البته در اوج استمرار تیربارانها و شکنجه‌ها - کمی بیشتر فراهم می‌گردد. باشد که روزنه‌ها به پنجره و در تبدیل شوند و آنگاه نوبت به بازگشایی دروازه آزادی برسد...

اما فرصت‌طلبان و میوه‌چینان میانه‌باز و استحاله‌گر و نیز وابستگی‌گرایان که از فهم مضمون و سمت و سوی تحولات هفت‌ساله عاجزند، هم چون محافل استعماری بر روی تحولات درونی رژیم شرط‌بندی و سرمایه‌گذاری می‌نمایند و بیش از پیش بر ضد مقاومت مردمی و تنها جانشین دمکراتیک و مستقل، دندان تیز می‌کنند؛ لیکن از این تجارت و بازرگانی ضدمیهنی و ضد مردمی نهایتاً سودی نخواهند برد، زیرا که فرجام پیروزمند مقاومت و مبارزه خلق قهرمان ایران و نبرد مسلحانه آن با دشمن ضدبشری، که به سرنگونی آن در تمامیت رژیمش منجر خواهد گردید، چندان دور نیست.

هم‌میهنان،

مردم آزاده و شریف ایران،

تقدیم گزارش راجع به وضعیت مبارزه مسلحانه سراسری و انقلابی در داخل کشور و پیشرفته‌ها و خطوط و چشم‌اندازهای آتی آن را که نیازمند بحث جداگانه‌ای است به فرصت دیگری موکول می‌کنم. اما به اختصار بایستی به عرض رساند، تا آن جا که به مجاهدین خلق ایران مربوط می‌شود، ما ضمن یک سال گذشته شاهد پیشرفته‌ها و دستاوردهای بسیار ارزنده‌ای از جهات مختلف بوده‌ایم که در پائیز امسال طی یک جمع‌بندی جامع سیاسی و نظامی و تشکیلاتی تعمیق و تأیید گردید؛ با چشم‌اندازهایی به‌غایت روشن‌تر، با صفوفی به‌غایت پاکیزه‌تر و استوارتر و با ایمانی به‌غایت قاطع‌تر نسبت به پیروزی و حتمیت سرنگونی دشمن ضدبشری، با اشراف نسبت به ضعفها و کمبودها و جنبه‌های قابل انتقاد پیشین و با اطمینان مضاعف نسبت به قوتهایمان در برابر دشمنی این چنین جرّار و غدار که جز با صداقت و پاکبختگی و خلوص و جدیت هرچه بیشتر نمی‌توان با او مصاف داد و بر او چیره گشت.

در یک کلام می‌توانم بگویم که علی‌رغم تمامی شقاوتها و سرکوبگری مطلق‌العنان دشمن، هیچ مشکلی نیست که در نبرد عادلانه و مشروع با او، راه‌حل ضروری و واقعی و عملی خود را نداشته باشد، به‌شرط این که: هر کس می‌خواهد قیصر را از اسب به زیر بکشد، از به صلیب کشیده شدن و هم چنین از نکوهش ملامت‌گران و از طعن و لعن هم‌نویان دشمن نهراسد و بیمی به دل راه ندهد؛ چرا که حقیقت و ضرورت، سرانجام، خواه‌ناخواه، خود را تحمیل خواهند نمود، به‌نحوی که از پذیرش آنها هیچ گریزی نیست. این را تجربه خونین و بسیار سنگین ۷ سال گذشته قدم به قدم به ما آموخته است. به‌عبارت دیگر می‌خواهم بگویم هر کس که فی‌الواقع قصد سرنگون کردن خمینی و بنا کردن ایرانی آزاد و

مستقل و آباد دارد و صادقانه بر دنیای وابستگی و استبداد برشوریده است، می‌باید که بهای لازم را چه از نظر ایدئولوژیک و چه به لحاظ سیاسی و چه در پهنه اجتماعی و هم چنین در چارچوب سازمانی خود بپردازد؛ و الا به دروازه‌رهایی نخواهد رسید، در کوچه‌های بن‌بست فرو خواهد رفت و در پشت موانع حرکت و پیشرفت، درجا خواهد زد.

حال از آن جا که نه شورای ملی مقاومت و نه سازمان مجاهدین خلق ایران پدیده‌های بی‌ریشه یا خودرو نبوده بلکه بگونه‌ی ضروری و قانونمند از عمق مبارزات و تاریخ میهن ما سر برکشیده و وارث راستین اصیل‌ترین سنن مبارزاتی خلق ما در عالی‌ترین مدار تکاملی امروز هستند، دقیقاً در همین نقطه حتمیت فوق‌العاده شکوهمند و حقیقت تابان و درخشان دیگری بشارت داده می‌شود: حتمیت سرنگونی رژیم پیرکفتار جماران و حقیقت اجتناب‌ناپذیر پیروزی و رهایی مردم ایران.

پس رزمندگان مجاهد و مبارز ما را در میدان نبرد و در هر کوچه و خیابان به هر میزان که می‌توانید مدد کنید. خمینی رفتنی است. خلق قهرمان ایران پیروز می‌شود.

مرگ بر خمینی — زنده باد صلح و آزادی

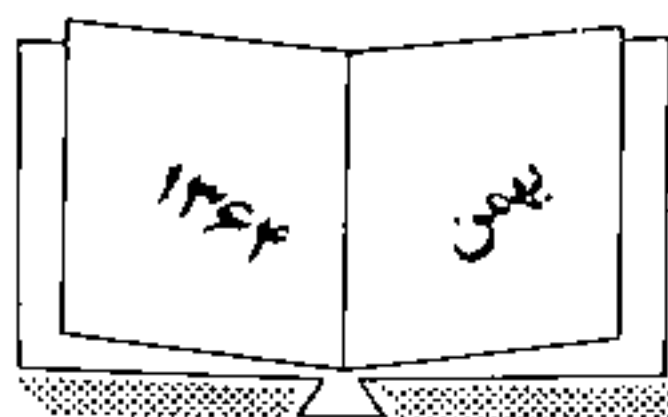
سرافراز باد شورای ملی مقاومت

برقرار باد

دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران

مسعود رجوی

۱۷ / بهمن / ۱۳۶۴



اخبار ایران

نفت

لندن: ۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۶): شرکت بریتیش پترولیوم تأیید کرد که مقادیری نفت خام از دولت ایران به عنوان خسارت ناشی از ملی شدن سهام این شرکت در کنسرسیوم سابق نفت، دریافت کرده است. گزارشهایی از منابع دیگر ارزش این مقدار نفت خام را ۱۲۰ میلیون دلار و هفته نامه «مید» چاپ لندن ۱۵۰ میلیون دلار ذکر کرده اند. ایران در سال ۱۹۳۸ با دیگر سهامداران کنسرسیوم مزبور نیز توافقهایی کرده بود. هم چنین به تازگی دولت ایران با یک شرکت نفتی آمریکایی به نام «شورون» در تعیین غرامتی که باید به این شرکت پرداخت کند، در خارج دیوان لاهه به توافق رسیده است.

پاریس: ۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): روزنامه لوموند چاپ پاریس نوشت: ایران برای نشان دادن حسن نیت خویش اعلام کرده است که تولید نفت خود را به نصف تقلیل داده است. متحدان ایران در اوپک می اندیشند که این، پوش دیپلماتیک ایرانیها بر مشکلات تأسیساتی صدور نفت از این کشور است، و به محض پیدا شدن امکان، ایران دوباره اقدام به صدور بیشتر نفت خواهد نمود.

تهران: ۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): خزائی، مخبر کمیسیون اقتصاد مجلس، گفت: هر چند کاهش بهای نفت برای ما خطر محسوب می شود، این حسن را دارد که مسئولان کشور به فکر منابع دیگر درآمد برای تأمین بودجه کشور بیفتند. وی افزود اگر مالیات طبق قوانین موجود دریافت شود، ما فقط برای مبادلات خارجی به ارز نفت نیازمند خواهیم شد.

۱۷ بهمن (۶ فوریه ۸۶): وزیر نفت کویت در مصاحبه‌ی با روزنامه کویتی

پرداخت اصل بهره و وامهایی که از این شرکت برای طرح مزبور دریافت کرده است خودداری خواهد کرد. مقامات ژاپنی می‌گویند که علت این اقدام رژیم کاهش صدور و بهای نفت صادراتی ایران است که موجب کمبود شدید موجودی ارزی این کشور شده است.

* ۳۵ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): بهای نفت صادراتی آمریکا برای اولین بار بشکهای ۱۴ دلار و ۶۵ سنت تنزل یافته است.

* رویتر از قول سخنگوی کمیسیون بودجه مجلس، دری نجف‌آبادی، خبر داد که درآمد رژیم در سال گذشته، ۳۶ درصد کمتر از میزان پیش بینی شده است و علت این امر نیز کاهش قیمت نفت در بازار جهانی است.

تضادهای درونی رژیم

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۶): در سمینار بررسی مسائل کمیته‌های استان فارس، استاندار فارس گفت: شهردار «مستعفی» شیراز ظرف دو سال فعالیت‌های چشمگیری داشت، اما متأسفانه مورد بی‌مهری دادسرای شیراز قرار گرفت...

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۶): بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین رژیم، در سمینار برنامه و بودجه سال ۶۵ سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران گفت: هیچ کس به ما الگوی مصرف نمی‌دهد و نمی‌گوید «سواری» تولید کنید. ما خودمان سواری را از سالانه ۱۳۰ هزار دستگاه در سال ۵۶، به ۵۵ هزار دستگاه و بعداً به ۳۰ هزار

الوطن گفت: چنان چه کشورهای صادر کننده نفت (اعم از اوپک و بیرون اوپک) بر سر میزان تولید و بهای نفت به توافق نرسند، قیمت نفت تا بشکهای ۱۰ دلار کاهش خواهد یافت.

۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۶): موسوی، نخست وزیر رژیم، طی سخنرانی در نماز جمعه قم به کشورهای بی‌بهره با صدور روزانه ۶ میلیون بشکه نفت به آشفته‌گی بازار نفت دامن می‌زنند، حمله کرد.

۲۰ بهمن (۹ فوریه ۸۶): موسوی، نخست وزیر رژیم، دولت سعودی و کویت را مسئول بحران کنونی اوپک دانست و از آنها خواست تا از میزان صدور نفت خویش بکاهند. او تهدید کرد که ایران در قبال ادامه این وضعیت ساکت نخواهد ماند.

* تهران: در جلسه هیأت دولت پس از بحث در مورد تأثیرات سقوط قیمت نفت، به وزارت بازرگانی مأموریت داده شد که در تجارت با کشورهای بی‌بهره که در سقوط قیمت نفت مؤثر بوده‌اند تجدید نظر شود.

۲۱ بهمن (۱۰ فوریه ۸۶): به گفته رادیو اسرائیل، کارشناسان نفتی در شارجه می‌گویند که به علت سقوط نفت و تقلیل توان صادراتی ایران در اثر آسیب دیدن تأسیسات نفتی، صدور نفت از منطقه خلیج فارس کاهش جدی یافته و هم اکنون ۵۵ نفتکش غول‌آسا در منطقه بیکار مانده‌اند.

تهران: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶): صدای آمریکا خبر داد که رژیم به یک شرکت ژاپنی که در ایجاد مجتمع پتروشیمی در ایران فعالیت می‌کند اطلاع داده است که از

کرده بود مشکل اعتیاد و مواد مخدر، سرمایه‌داران فراری که اکنون طلبکار شده‌اند و مشکلات دیگر را نداشتیم.

مسائل اجتماعی

اصفهان: ۱۴ دی (۴ ژانویه ۸۶):
کلیه پزشکان اصفهان (به استثنای کسانی که در بخشهای اورژانس شاغل بودند) به عنوان اعتراض به غیر قانونی اعلام کردن «نظام پزشکی» یک روز اعتصاب کردند.

تهران: ۲۳ دی (۱۳ ژانویه ۸۶):
هفته نامه الطلیعه العربیه نوشت، در تعدادی از زندانهای رژیم، زندانیان سیاسی در اعتراض به رفتار غیر انسانی مسئولان رژیم، دست به اعتصاب غذا زده‌اند. عده‌یی از این اعتصاب‌کنندگان به بیمارستان منتقل شده و بعضی از آنان با خطر مرگ مواجه هستند.

* ۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۶): داود تاجران، مدیر عامل سازمان تاکسیرانی گفت: بازرسان با اتومبیل‌های مجهز به سیستم صوتی و آژیر در تمامی مناطق تهران تاکسیرانان را کنترل می‌کنند.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۶): محمد جواد ایروانی، وزیر اقتصاد و دارایی رژیم، ضمن مصاحبه‌یی گفت که ۵/۶ درصد هزینه عمران کشور را مالیات حقوق بگیران تأمین می‌کند، در صورتی که سهم صاحبان مشاغل آزاد در این مورد فقط ۱/۸ درصد است.

* ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۶): رادیو رژیم: هیأت وزیران رژیم راه‌های تقلیل بودجه جاری دولت را مورد بررسی قرار

دستگاه در سال گاهش داده‌ایم. در عین حال باید فشار پشت فشار را تحمل کنیم، با این همه، پیکانی که به آن فحش می‌دهند، صدا صدا با تلفنگرام پشت تلفنگرام می‌خواهند که برای نیروهای مسلح در جبهه بفرستیم که اگر تحویل ندهیم روحیه‌شان تضعیف می‌شود.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۶): هاشمیان امام جمعه رفسنجان گفت: این تصور غلط است که گمان شود که اظهار نظرهای مخالف سران رژیم متعلق به سلیقه‌ها و دیدهای ساده اشخاص است. اینها ناشی از نفوذ پاره‌یی عناصر مشکوک در اندیشه صاحبان این نظرهاست. قبلاً نیز مظفر بقایی نظرات خود را به روحانیون بزرگی چون میلانی، صالحی و قزوینی القامی کرد و آنها آن را به عنوان تشخیص مذهبی خودشان بیان می‌کردند.

* تهران: یک عضو هیأتی که طومار امضای طلاب قم در حمایت از جانشینی منتظری را به نزد خمینی برد، گفت: علت اقدام به جمع آوری امضاها این بود که علائمی دیده می‌شد که امکان غصب شدن حق منتظری را در جانشینی یادآور می‌شد. هم اکنون در قم کسانی هستند که در مقابل تشخیص خود خمینی می‌گویند «من صاحب رأی خودم هستم». وی افزود: خمینی از اقدام ما قدردانی کرد و گفت: «بسیار کار خوبی کردید»

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): غروی‌ان، امام جمعه نیشابور، گفت که ریشه مشکلات مملکت به نظر من عدم قاطعیت قوه قضاییه است. اگر این قوه به وظایف خویش عمل

شبکه قاچاق اسلحه دستگیر کرد و ۳۰ قبضه سلاح کلاشنیکف، ژ ۳ و کلت کمری آنان را توقیف نمود.

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۶): رادیو صدای آمریکا: یک خبرنگار مستقل آلمانی که به عنوان نماینده یک شرکت تجاری به ایران رفته است می گوید: خبرنگارانی که به طور رسمی از ایران دیدن می کنند چیزی را دقیقاً نمی بینند، آنها در هر جا توسط مأموران وزارت ارشاد رژیم همراهی و تحت نظر گرفته می شوند. واقعیت این است که در ایران چیزی به نام حکومت وجود ندارد. در این رژیم هیچ کس راست نمی گوید، از پایبندی دقیق به معنویات مذهبی نشانی نیست. به همین جهت دیگر کمترین اعتمادی میان مردم و حکومت برقرار نمی باشد.

۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۶): شورای عالی قضایی فراخوان داده است که، با توجه به پایان دوره قوانین آزمایشی حدود، قصاص، دیات، تعزیرات و... همه صاحب نظران ظرف ۲ ماه پیشنهادهای خود را برای انطباق بیشتر این قوانین با موازین فقهی، حقوقی و مصالح کشور و هم چنین رفع ابهامها و اشکالهای این قانون، به شورای مزبور بدهند.

* مجلس رژیم طرح تبدیل شورای سرپرستی زندانها... را به «سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور» تصویب کرد. رئیس سازمان به پیشنهاد دادستان کل کشور و تصویب شورای عالی قضایی، برای مدت دو سال منصوب می شود.

داد. در همین اجلاس مبلغ ۳ میلیون و ۳۶۶ هزار ریال تحت عنوان کمک کارکنان منطقه ۹ آموزش و پرورش به جبهه ها تقدیم هیأت دولت شد.

سرکوب

دی ماه (ژانویه ۸۵): از اوایل دی ماه گذشته شدت عمل مزدوران رژیم در زندانها بیشتر شده است ۵۰۰ مجاهد را به جرم مطالعه قرآن به اوین منتقل کرده و روزی ۴ بار شکنجه می کنند. ۲۰۰ تن از اسیران را به سلولهای انفرادی گوهردشت برده اند. کلاس ایدئولوژیک اجباری به طور هفتگی در زندان مشهد تشکیل می شود.

جماران: ۱۰ دی (۳۱ دسامبر ۸۵): تعداد محافظان مقر خمینی در جماران ۸ برابر افزایش یافته است. اینان به طور مستمر در مناطق اطراف گشت می زنند و مردم را بازرسی می کنند و حتی کیف مدرسه کودکان دبستانی را نیز مورد بازرسی قرار می دهند. در مناطق نزدیک جماران، مانند سلطنت آباد، نیز مراقبت مزدوران افزایش یافته است.

قم: ۱۲ دی (۲ ژانویه ۸۶): یک زن و ۲ مرد پس از محاکمه در دادگاه کیفری شعبه یک این شهرستان، به سنگسار، قطع بینایی ۲ چشم (از طریق فرو کردن میله در چشم) و شلاق محکوم شدند. در شیراز نیز در اوایل دی ماه گذشته، ۵ نفر به جرم سرقت به قطع ۴ انگشت دست راست محکوم گردیدند.

دره شهر: ۲۲ دی (۱۲ ژانویه ۸۶): سپاه پاسداران ۲۰ تن را به اتهام داشتن

از طرف اداره ارشاد اسلامی مورد بازرسی قرار می‌گیرند.

تهران: ۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۶):
موسوی نخست وزیر رژیم، طی بخشنامه‌یی به کلیه ادارات دولتی، بانکها، بیمه‌ها و مؤسسات ملی شده، مؤسسات تحت پوشش مدیریت دولتی، شهرداریها و مؤسسات تابعه و کلیه مؤسساتی که به نحوی از بودجه دولتی استفاده می‌کنند، ابلاغ کرد که کلیه کارکنان این مؤسسات که طبق گواهی سپاه یا بسیج رژیم در مانورهای رژیم شرکت کرده باشند، شرکت آنان در رژه، از نظر اداری، حضور در محل خدمت محسوب می‌گردد.

خرم آباد: ۱۷ بهمن (۸ فوریه ۸۶):
قائم مقام وزیر اطلاعات رژیم خمینی ضمن معرفی مدیر کل اطلاعات لرستان گفت: اگر اسناد طبقه بندی شده به هر شکلی افشا گردد مجازات دارد. در بعضی موارد قانون برای افشای اسناد رده‌های سری و بالاتر جزای اعدام را در نظر گرفته است.

۱۹ بهمن (۸ فوریه ۸۶): موسوی خوئینی‌ها گفت: برای افرادی که در رابطه با گروه‌ها دستگیر شده‌اند تعبیر زندانی سیاسی درست نیست. زیرا اینها عده‌یی تروریست هستند... طبیعی است در همه کشورهای دنیا چنین افرادی جایی جز زندان نداشته باشند.

تهران: ۲۱ بهمن (۱۵ فوریه ۸۶):
منتظری، استعفای محمدی گیلانی را از سمت مسئول دفتر نمایندگیهای منتظری در دانشگاهها، رد کرد.

* خامنه‌ای خطاب به مسئولان سازمان حفاظت اطلاعات یگانهای ارتش گفت: نقاط حساس مانند دانشگاه، دبیرستان، حوزه و ارتش بیش از سایر نقاط در معرض توطئه دشمنان قرار دارند... وقتی در ارتش توطئه است یعنی دشمن به این ارگان حساسیت دارد و این ارگان مهم است.

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶): سرهنگ صمیمی، رئیس شهربانی کل کشور گفت که طرح یکپارچه کردن نیروهای انتظامی کشور در یک نیروی منسجم، به کمیسیون دفاع مجلس ارائه شد. او گفت: با جایگزینی تدریجی پاسداران کمیته‌ها، پرسنل شهربانی دیگر در امور زندانها مسئولیتی نخواهند داشت.

۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۶): وزیر کشور رژیم در مراسم اعطای سردوشی به افراد ژاندارمری گفت: در ایام دهه فجر حرکتهای مذبحخانه دشمنان گسترش پیدا کرده است و منافقین و مزدوران سلطنت طلب و آمریکایی، با فرستادن و مسلح کردن عوامل خود در داخل کشور، سعی دارند که ضربه‌هایی به انقلاب اسلامی وارد آورند.

شیراز: ۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۶):
کجوری مدیر کل ارشاد فارس در مصاحبه رادیویی گفت: کلیه نوارهای ویدئو، فیلمهای ۸، ۱۶، و ۳۵ میلیمتری، که به هر شکلی وارد یا خارج شوند، هم چنین کتاب، نشریات، جزوات و غیره از چند طریق، از جمله توسط مأموران اداره ارشاد، مورد بازرسی قرار می‌گیرند. قهوه خانه‌ها و واحدهای پذیرایی بین راهها به طور دائم

صدور تروریسم

آنکارا: ۲۸ دی (۱۸ ژانویه ۸۶):
روزنامه العرب به نقل از روزنامه حریت چاپ ترکیه نوشت: رژیم خمینی تعداد زیادی از عوامل خود را برای تجسس و آزار پناهندگان ایرانی در ترکیه اعزام کرده است. این عده که زیر نظر کنسولگری ایران در استانبول فعالیت می‌کنند تا کنون چندین بار دست به ترور این پناهندگان زده‌اند. پناهندگان ایرانی مقیم ترکیه (از گرایشهای مختلف) بیش از یک میلیون نفر هستند.

آنکارا: ۶ بهمن (۲۶ ژانویه ۸۶):
خبرگزاری فرانسه به نقل از منابع مجاز گزارش می‌دهد که تورگوت اوزال، نخست وزیر ترکیه، طی دیدار از تهران، به مقامات ایرانی یادآور شد که دست‌درازی عوامل رژیم را به حاکمیت ترکیه، که از طریق نشر و تبلیغ ارتجاع مذهبی صورت می‌گیرد، نخواهد پذیرفت.

جاکارتا: ۷ بهمن (۲۷ ژانویه ۸۶):
رادیو اسرائیل خبر داد که یک تروریست مسلمان اندونزی که در دادگاه جاکارتا محاکمه می‌شود، اعتراف کرد که قرار بوده است در مقابل بمب گذاری در یک معبد بودایی بزرگ، بلیت هواپیما برای پناهنده شدن به رژیم تهران را دریافت کند و مشوق وی یک آخوند شیعه به نام شیخ ابراهیم بوده است.

استراسبورگ: ۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶):
مجمع پارلمانی شورای اروپا طی یک بیانیه مصوب، اعلام کرد که بیش از پیش روشن می‌شود که پاره‌یی سازمانهای

تروریستی مهم، حمایت‌های تدارکاتی، سیاسی و مالی با اهمیتی از دولتها، از جمله لیبی، سوریه و ایران، دریافت می‌کنند.

تهران: ۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۶): یک هیأت که از سوی منتظری، برای ابلاغ طرح وی در مورد وحدت گروههای ضد رژیم افغانستان به مردم و گروههای مزبور، به افغانستان رفته بود به ایران بازگشت. جواهری، سرپرست این هیأت، طی مصاحبه‌یی گفت که مأموریت ما علی‌رغم مشکلاتی که داشت موفق بوده است.

آمریکا: ۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۶):
روزنامه واشنگتن پست، به نقل از سرویسهای اطلاعاتی آمریکا و غربی نوشت که در اواخر دی ماه، ۴۰ تروریست مرد و زن ایران را به مقصد نامعلومی ترک کرده‌اند. این اشخاص آموزشهای ویژه‌یی برای اقدامات تروریستی و بمب گذاری در نقاط مختلف گیتی دیده‌اند.

آمریکا: ۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): به نوشته روزنامه وال استریت جورنال، وزیران نفت ایران و لیبی و الجزایر در گردهمایی خویش در طرابلس، مسأله تنزل قیمت نفت را بررسی کردند. این گردهمایی امکان فعالیت تروریستی علیه عربستان سعودی را مورد بررسی قرار داد.

تهران: ۱۷ بهمن (۶ فوریه ۸۶):
«امام جمارانی»، نماینده خمینی در سازمان اوقاف، گفت: مقامات سعودی نپذیرفتند که در مراسم حج آینده به ۲۰۰ هزار ایرانی اجازه زیارت مکه را بدهند و خواستند تا آماده کردن ساختمانها و امکانات مناسب، امسال همان ۱۵۰ هزار نفر

سفر کنند. وی افزود که هیأت اعزامی رژیم از دولت سعودی خواست که ترتیبی برای جلوگیری از نشر و پخش کتب و نشریات ضد تشیع و ضد رژیم خمینی و نشریات مخالفین، بدهد. به گفته امام جمارانی مقامات عربستان سعودی قول مساعد دادند.

پاریس: ۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۶): یک اتومبیل سواری با نمره آلمانی، که در حال عبور در خلاف جهت مجاز بود مورد تعقیب پلیس واقع شد و ۲ نفر سرنشین آن، اتومبیل را رها کرده متواری شدند. پلیس در این اتومبیل مقادیری سلاح و مدرک کشف کرد. مدارک هویت به دست آمده نشان می‌دهد که این دو فرد، از ایرانیان مقیم آلمانند و مدارکشان نیز صادره از کنسولگری رژیم در فرانکفورت بوده است. نام یکی از دو نفری که سرنشین اتومبیل بوده و فراری شده‌اند «ناصر دریایی» است. وی متولد تهران است. ضمناً نوع سلاحهای کشف شده در این اتومبیل از همان نوع است که قبلاً در ۵ سو، قصد در پاریس به کار گرفته شده است.

تهران: ۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۶): شیخ مهدی شمس‌الدین (نایب رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان) و محمد حسین فضل‌الله (رهبر حزب الله لبنان) که برای شرکت در مراسم سالگرد انقلاب به تهران آمده‌اند با هاشمی رفسنجانی دیدار کرده و در مورد مسائل منطقه و لبنان بحث و گفتگو کردند.

* موسوی، نخست وزیر رژیم، طی مصاحبه‌یی با خبرگزاری ایران تهدید کرد که کشورهایی که موضع آنها موجب سقوط

قیمت نفت شده است، اگر اعمال و سیاستهایشان را تغییر ندهند، در آینده دچار خطرات سنگین خواهند شد.

اصفهان ۲۵ بهمن (۹ فوریه ۸۶): موسوی، نخست وزیر رژیم، در مورد نقش مانورهای رژیم گفت: این مانور قدرت ما را به معرض نمایش می‌گذارد. قدرت نمایی برای ما مسلمانان واجب است، چرا که خود قدرت نمایی باز دارنده است و دشمنان اسلام را به خوف می‌اندازد و وسیله‌یی است برای اعمال سیاستهای اسلامی و انسانی ما در سراسر جهان.

پاریس: ۲۵ بهمن (۹ فوریه ۸۶): آقای رجوی اظهار داشت که مرکز تروریسم ایران در اروپا، در سفارت ایران در آلمان فدرال قرار دارد و از آن جا فعالیت ۲۲ شبکه (از جمله شبکه مسئول انفجارهای اخیر پاریس) رهبری می‌شود. وی آقای حدادی، کاردار جدید رژیم ایران در پاریس، را به نام، متهم کرد که علاوه بر فعالیت تروریستی کنونی، دارای سابقه چنین اعمالی در هند می‌باشد.

تهران: ۲۱ بهمن (۱۵ فوریه ۸۶): خمینی در دیدار با سران رژیم گفت: انقلابهای دنیا، حتی انقلاب فرانسه و شوروی، قدرت را از دست جابری گرفته و به دست جابر دیگر دادند و هیچ تحولی در حال ملتها به وجود نیاوردند. لکن انقلاب ایران را باید جزو معجزات حساب کنیم. این آقایانی که از خارج آمده‌اند این وضع را ببینند و بروند ملت‌هایشان را بیدار کنند. شما ساکت ننشینید و به رسانه‌های جهان اعتراض کنید. ببینید دولتها با شما چه می‌کنند؟ رئیس جمهور آمریکا و صدر

حقوق برابر زنان، دست به سازش بزند.

قاهره: ۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۶): به نوشته روزنامه الاهرام، به زودی یک هیأت بلند پایه لیبیایی برای عادی کردن روابط این کشور با عراق، ضمن دیدار از بغداد، نامه سرهنگ قذافی را تسلیم رئیس جمهور عراق خواهد کرد.

بروکسل: ۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۶): پارلمان اروپا، با صدور قطعنامه‌یی رژیم ایران را از جمله حکومت‌های تروریست‌پرور شناخت و از ۲۱ کشور عضو جامعه اروپا خواست که به تدابیر دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی برای مقابله با اقدامات این حکومت‌ها دست بزنند.

۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۶): معاون وزیر خارجه شوروی در رأس هیأتی وارد تهران شد. وی در تهران گفت توسعه روابط دو کشور ایران و شوروی به نفع هر دو آنهاست.

۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۶): به نوشته روزنامه لز کو، سازنده دوچرخه «پژو» خبر داد که اخیراً تأیید سفارش ۷۵۰ هزار دستگاه دوچرخه موتوری (موتور گازی) برای ایران را به دست آورده است.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۶): وزارت خارجه انگلستان نگرانی خویش را در مورد وضعیت «راجر کوپر» به دولت ایران اطلاع داده است.

* تهران: رادیو رژیم، معاون وزیر خارجه شوروی ظرف ۲ روز گذشته با وزیر خارجه، نخست وزیر، رئیس مجلس و

هیأت رئیسه شوروی نمی‌توانند به مانند رئیس جمهور ما به میان جمعیت بروند... ما کشور را کشور ایران نمی‌دانیم. ما همه ممالک اسلامی را از خودمان می‌دانیم و دفاع از همه مسلمین را لازم می‌دانیم و اگر دستان برسد با همه جابران دنیا معارضه می‌کنیم

روابط خارجی رژیم

۳۵ دی (۲۵ ژانویه ۸۶): به نوشته هفته نامه الدستور، سرویس‌های امنیتی پاکستان مولوی «قادر حسین» و سه نفر دیگر از روحانیان پاکستان را به علت ایجاد مشکلات در جریان استقبال از خائنه‌ای، در هنگام ورود به پاکستان، بازداشت کردند. مقامات امنیتی پاکستان اطلاع یافته‌اند که این ۴ نفر، ۱۵ روز قبل از سفر خائنه‌ای، مبلغ یک میلیون دلار از سفارت ایران دریافت و قسمتی از این پول را بین پاره‌یی رؤسای قبایل مناطق لاهور و اسلام آباد توزیع کردند، تا آنان افراد خود را برای لحظه ورود خائنه‌ای گرد آوری کنند.

هراره: ۱ بهمن (۲۱ ژانویه ۸۶): به گزارش خبرگزاری فرانسه خائنه‌ای رئیس جمهور رژیم، عصر روز ورود خویش به زیمبابوه یک مشکل دیپلماتیک ایجاد کرد. وی از شرکت در میهمانی شام رسمی، به دلیل حضور زنان، خودداری کرد. وی در هنگام ورود نیز با خودداری از دست دادن با وزیران زن، عرف دیپلماتیک را زیر پا نهاد. دولت زیمبابوه، در یک بیانیه رسمی ضمن تأیید واقعیت ماجرا، تأکید کرد که در عین علاقمندی به همبستگی و دوستی با ایران، نمی‌خواهد و نمی‌تواند در مورد

خواهد شد.

تهران: ۲۱ بهمن (۱۵ ژانویه ۸۶):
 هاشمی رفسنجانی طی یک مصاحبه مطبوعاتی در رابطه با سفر قائم مقام وزیر خارجه شوروی به ایران و بهبود روابط رژیم با شوروی گفت: ما چند مسأله با شوروی داریم که باید حل می‌شد. حمایت شوروی از عراق در جنگ با ایران، مسأله افغانستان، مسائل تجاری و از جمله نرخ گاز و مسأله حزب توده و نیروهای مخالف رژیم. نسبت به نتیجه این سفر می‌توان خوشبین بود. شورویها مواضع ما را در جنگ شنیدند، مطالبی را که شاید نمی‌دانستند در مورد افغانستان موضع ملایمتری دارند. وی افزود ما هیچ وقت قسم نخورهایم که تا قیامت رابطه ما با آمریکا قطع باشد.

کابل: ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۶):
 دولت افغانستان اعتراض نامه رسمی خود را به کاردار ایران در کابل تسلیم نمود. در این نامه نسبت به عواقب وخیم اعزام مخفیانه هیأت‌هایی برای متحد کردن گروه‌های مخالف دولت کابل و دخالت در امور داخلی افغانستان توسط رژیم تهران هشدار داده شد.

امارات متحده عربی: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶): رهبران امارات متحده عربی و سلطان نشین عمان از ایران خواستار شدند که تهاجم نظامی علیه عراق را متوقف کند. دولت‌های یمن شمالی و سودان نیز تهاجم اخیر رژیم را نکوهش کرده‌اند.

لندن: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶): به نوشته روزنامه العرب، چاپ لندن، ارسال

رئیس جمهوری رژیم جداگانه دیدار و گفتگو کرد و پیامهای شوروی را تقدیم آنها نمود. معاون وزیر خارجه شوروی پس از ۳ روز اقامت در تهران، عازم کشور خود شد.

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی (۱۵ بهمن) در موضع قاطع تهران در مورد مسأله افغانستان، علی‌رغم سفر قائم مقام وزیر خارجه شوروی به ایران، و هم چنین در مورد موضوع فروش اسلحه از سوی این کشور به عراق، هیچ تغییری حاصل نشده است.

* به دنبال دیدار قائم مقام وزیر خارجه شوروی از تهران، پرواز هواپیماهای آن کشور بین تهران و مسکو از سر گرفته می‌شود. هیأت مشترکی نیز، مرکب از وزیران دارایی و اقتصاد دو کشور، روند گسترش همکاری بازرگانی و مالی دو کشور را زیر نظر می‌گیرد.

* رادیو اسرائیل: مقامات نظامی بلژیک دستور بسته شدن مرکز فرهنگی رژیم در بروکسل را در آستانه برگزاری مراسم یادبود به قدرت رسیدن خمینی، صادر کردند. مقامات امنیتی بلژیک گفتند که برگزاری مراسم مزبور ممکن است موجب اختلال نظم عمومی شود.

* به نوشته هفته نامه کل العرب، سفیر رژیم ایران در راس یک شبکه قاچاق فعالیت می‌کند. یک مسئول بلند پایه وزارت خارجه اتریش گفت که دولت متبوع وی در صدد مذاکره با ایران برای تغییر سفیر ایران در وین است. در غیر این صورت روابط دیپلماتیک دو کشور محدود

۲۷ دی (۱۷ ژانویه ۸۶): اسحق رابین، وزیر دفاع اسرائیل در مصاحبه با مجله فرانسوی نوول ابسرواتور گفت: تا زمانی که جنگ ایران و عراق ادامه داشته باشد، از سوریه به تنهایی کاری علیه ما ساخته نیست. وی در جواب این سؤال که آیا جنگ تا مدت زیادی ادامه خواهد یافت؟ گفت «من یقین دارم»

تهران: ۲۸ دی (۱۸ ژانویه ۸۶): اولین محموله خمپاره‌های ساخت صنایع سپاه پاسداران، روز ۲۸ دی در حضور رفیق دوست، وزیر سپاه، سرهنگ جلالی، وزیر دفاع، و سرهنگ سهرابی فرمانده ژاندارمری، آماده تحویل به جبهه‌ها شد.

۲ بهمن (۲۲ ژانویه ۸۶): دو کشور ترکیه و قطر در جریان دیدار کنعان اورن، رئیس جمهور ترکیه، و شیخ خلیفه بن حمد امیر قطر، از این کشور خواستار پایان جنگ ایران و عراق شدند.

۳ بهمن (۲۳ ژانویه ۸۶): هواپیماهای عراقی به تأسیسات تلمبه خانه گناوه حمله کردند. بنا بر گزارش تهران خسارت جزئی است، ولی خبرهای دیگر حکایت می‌کنند که نفت رسانی به ترمینال عمده خارک دچار اختلال شده است.

* سفیران ۶ کشور عرب - عربستان سعودی، اردن، کویت، عراق، تونس و مراکش - به علاوه نماینده جامعه عرب در آتن ضمن ملاقات با وزیر خارجه یونان، از وی خواستند برای یافتن راه حل مسالمت آمیز برای پایان جنگ ایران و عراق کوشش به عمل آورد.

نفت ایران به سوریه از ششم ژانویه گذشته متوقف شده است. متقابلاً در برنامه‌های خبری رادیو و تلویزیون سوریه نیز، بر خلاف گذشته، خبرهای فعالیت مسئولان رژیم تهران انعکاس داده نمی‌شود.

۲۹ بهمن (۱۸ فوریه ۸۶): پارلمان امارات متحده عربی با تصویب قطعنامه‌یی ایران را در مورد تجاوز تازه به خاک عراق محکوم کرده است.

۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): به گزارش آسوشیتدپرس، رئیس جمهور سوریه به وزیران خارجه سعودی و کویت اطمینان داده است که با هرگونه گسترش جنگ ایران و عراق به کشورهای همسایه مخالفت خواهد کرد.

جنگ ایران و عراق

۱۹ دی (۹ ژانویه ۸۶): حسین کرمی عضو شورای مرکزی جهاد سازندگی قائم شهر گفت: برپایی ایستگاههای «صلواتی» و سقاهای دشت کربلا، از جمله کارهای تدارکاتی جهاد است.

اواخر دی (اوایل ژانویه ۸۶): رژیم از سربازان پادگان مهر آباد اجباراً خون گرفته است. میزان خون گرفته شده از این پادگان به اندازه ظرفیت کامل سه بانک خون سیار است. چندی پیش نیز رژیم اقدام مشابهی در پایگاه هوایی قلعه مرغی صورت داده است.

* یک آمریکایی به جرم اقدام برای فروش غیر قانونی ۱۴۰۰ موشک ضد تانک به تهران به ۵ سال حبس محکوم شد. محاکمه این فرد در دادگاه آرلاندو (فلوریدا) انجام شد.

۴ بهمن (۲۴ ژانویه ۸۶): نخست وزیر مالزی گفت: دولتهای ایران و عراق تا کنون تمام پیشنهادهایی را که کمیته میانجیگری کنفرانس اسلامی مطرح ساخته، رد کرده‌اند. بنابراین باید نتیجه گرفت که این کمیته در نقش خویش اشتباه کرده است. وی افزود که درخواست انحلال این کمیته را دارد.

۴ بهمن (۲۴ ژانویه ۸۶): یک سخنگوی رسمی یونان گفت به دنبال درخواست جامعه عرب و ۶ کشور عربی از یونان برای فعالیت به منظور پایان دادن به جنگ ایران و عراق، دولت یونان از همپیمانان اروپایی خود خواهد خواست که موضع مشترکی در این زمینه اتخاذ کنند.

۷ بهمن (۲۷ ژانویه ۸۶): وزیر کشور اتریش از دادستان کل کشور خواست که مسأله فروش غیر قانونی سلاح به رژیم تهران توسط یک شرکت دولتی اتریش را مورد بررسی قرار دهد. ماهنامه اتریشی «باستا» ادعا کرده است که شرکت دولتی «مزیکم» سال گذشته قراردادی به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار برای تحویل سلاح به ایران از طریق لیبی منعقد کرده است.

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۶): عراق اعلام کرد که به تلافی حمله ایران به روستای «صد» در شمال عراق و کشته شدن ۶ نفر غیر

نظامی، چهار پادگان ایران را مورد حمله هوایی قرار داده است. این پادگانها در حوالی ربط، سردشت و جدین قرار دارند. عراق هم چنین اعلام کرد که در شبانه روز گذشته دو کشتی نفتی و باری را در نزدیکی سواحل ایران مورد حمله قرار داده است.

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۶): هدایت سنگر گیر، فرمانده واحد دیده‌بانی توپخانه ۶۲ از تیپ «خاتم‌الانبیا»، در جزایر مجنون کشته شد.

۸ بهمن (۲۸ ژانویه ۸۶): به نوشته روزنامه آلمانی زود دوویچه تسایتونگ، در سال مسیحی گذشته ۲۴۰۰۰ مأموریت جنگی توسط خلبانان عراقی بر فراز خاک ایران صورت گرفته است، از جمله ۷۷ حمله به خارک و ۱۲۴ هدف دریایی، حمله به کارخانه فولاد، مجتمع پتروشیمی و نیروگاههای برق.

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶): روزنامه کویتی القبس از قول منابع دیپلماتیک عرب، نوشت: قذافی آماده سفر به بغداد و تهران، به منظور میانجیگری برای پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق است. این منابع می‌گویند که به زودی هیاتی برای ابلاغ این آمادگی به بغداد سفر خواهد کرد. این هیات ضمناً تأکید خواهد کرد که در صورت مخالفت رژیم تهران با ابتکار قذافی، لیبی از این پس در کنار عراق قرار خواهد گرفت.

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶): عراق اعلام کرد که یک فانتوم ایرانی بر اثر آتش ضد هوایی عراق، سرنگون شد. در این خبر به سرنوشت خلبان هواپیمای مزبور اشاره‌ای نشده است.

منابع مستقل منطقه تأیید کرده‌اند.

۱۲ بهمن (اول فوریه ۸۶): روزنامه العرب نوشت: وزیر دفاع سودان از رژیم ایران راجع به وضعیت بازپس دادن اسیران سودانی انتقاد کرد. رژیم تصمیم گرفته است امرپس فرستادن اسیران سودانی را که در جنگ ایران و عراق به اسارت درآمده‌اند، به تدریج انجام دهد.

۱۲ بهمن (۱ فوریه ۸۶): به گزارش خبرگزاریها یک هلیکوپتر ایرانی که هویت آن رسماً تأیید نشده است، به پرتاب دو موشک به یک کشتی لیبرایی در نزدیک سواحل عربستان سعودی اقدام کرد ولی هیچ یک از موشکها به هدف اصابت نکرد.

۱۴ بهمن (۳ فوریه ۸۶): عراق اعلام کرد که پس از یک توقف ۴ روزه، بمباران تأسیسات نفتی از جمله در خارک و گناوه، را از سر گرفته و در شبانه روز گذشته ۲۲۴ مأموریت جنگی بر فراز ایران انجام داده است. هم چنین عراق گزارش داده که یک کشتی بزرگ را در سواحل ایران مورد حمله قرار داده است. لویدز حمله به یک کشتی به نام «سویل» و آتش‌سوزی در آن را، در منطقه نزدیک خارک، تأیید کرده است.

۱۵ بهمن (۴ فوریه ۸۶): عراق اعلام کرد در شبانه روز گذشته ۲ نفتکش را نزدیک سواحل ایران هدف قرار داده است. منابع آگاه هدف قرار گرفتن یک نفتکش عازم ایران را تأیید کرده‌اند. متقابلاً ایران نیز یک کشتی لیبرایی را هدف موشک قرار داد.

۱۶ بهمن (۵ فوریه ۸۶): یک سکوی

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶): بیمه لویدز اعلام کرد که یک نفتکش ۱۵۰ هزار تنی فرانسوی در نزدیکی ساحل قطر و امارات متحده عربی، مورد حمله هواپیماهای ناشناس قرار گرفت. هیچ یک از دو موشک پرتاب شده به سوی کشتی به هدف اصابت نکرد. کارشناسان نظامی هواپیماهای مزبور را متعلق به ایران می‌دانند.

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶): بیمه لویدز تأیید کرد که یک کشتی ایرانی در روز ۷ بهمن، در نزدیکی خارک، هدف حمله هواپیماهای عراقی قرار گرفته است. لویدز، از خسارات این حمله کزراشی نداده است.

۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶): عراق می‌گوید که یک هواپیمای نظامی ایرانی از نوع F-۵ را، که قصد حمله به مناطق مسکونی شمال عراق را داشته، سرنگون کرده است. رادیو رژیم ایران خبر داده است که یک هواپیمای نظامی ایرانی در ۳۰۰ کیلومتری شمال بغداد ساقط شده است. ایران در ضمن عراق را مسئول حفظ جان خلبان این هواپیما شناخته است.

۱۰ بهمن (۳۰ ژانویه ۸۶): جنازه سید محمد حسینی فرمانده مهندسی «لشکر حضرت رسول» که در جنگ ایران و عراق کشته شده است، در اراک تشییع و به خاک سپرده شد.

۱۱ بهمن (۳۱ ژانویه ۸۶): ترمینال اصلی نفت ایران در جزیره خارک به دنبال بمباران تلمبه خانه گناوه توسط عراق، غیر قابل بهره برداری شده است. این خبر را

پرتاب موشک عراق در غرب اروند رود در روز شنبه ۱۵ بهمن، هدف توپخانه نیروهای ایرانی قرار گرفت و منهدم شد.

۱۷ بهمن (۶ فوریه ۸۶): بیمه‌لویدز اعلام کرد که بر اثر حمله هلی‌کوپترهای ایرانی به یک نفتکش قبرسی در سواحل نزدیک قطر، چهار تن از ملوانان این کشتی کشته و یک تن مجروح شده‌اند. لویدز می‌افزاید هویت هلی‌کوپتر مهاجم رسماً تأیید نشده است.

۱۸ بهمن (۷ فوریه ۸۶): خامنه‌ای در «مدرسه عالی مطهری» باز تأکید کرد: «تا متجاوزان حرفهای ما را قبول نکنند و رژیم متجاوز عراق مجازات نشود به هیچ وجه صلح نخواهیم کرد و تسلیم جو سازی نخواهیم شد».

۲۵ بهمن (۹ فوریه ۸۶): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور در یک نبرد هوایی، ۲ فروند هواپیمای ایرانی را سرنگون کرده‌اند. عراق هم چنین اعلام نمود که دو هدف بزرگ دریایی را در نزدیکی سواحل ایران مورد حمله قرار داده و بار دیگر تأسیسات نفتی بندر گناوه را بمباران کرده است.

بغداد: ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۶): عراق اعلام کرد که ایرانیها را از جزیره ام‌لرصاص بیرون رانده است. ایران بدون تکذیب این خبر می‌گوید در جریان نبرد در این جزیره ۳ هزار عراقی کشته و زخمی شده و ۸۵۰ نفر نیز اسیر گشته‌اند.

تهران: ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۶): رژیم بندر نفتی فاو را به تصرف درآورد و

رقم تلفات عراق را ۵۰۰۰ کشته و مجروح اعلام نمود. رژیم مدعی است که ۱۰۰۰ نفر را نیز به اسارت در آورده است. متقابلاً عراق خبر داده است که هزاران تن از نیروهای ایرانی به هلاکت رسیده یا مجروح شده‌اند و تعداد فراوانی نیز به اسارت درآمده‌اند. دولت و پارلمان کویت از کشورهای عرب درخواست کمک برای عراق نموده‌اند. کشورهای عربستان سعودی، مصر، اردن و مراکش نیز از حمله اخیر ایران ابراز نارضایتی کرده‌اند. خامنه‌ای در یک سخنرانی در قم، حمله اخیر رژیم را فقط یک «اخطار» نامید. خامنه‌ای همچنین نامه‌یی توسط یک فرستاده ویژه، برای امیر کویت فرستاد.

* خامنه‌ای ضمن نطق خویش به مناسبت سالگرد ۲۲ بهمن، گفت که منطقه‌یی را که نیروهای رژیم تصرف کرده‌اند در همسایگی جزیره کویتی بوبیان است. او گفت دولت کویت موظف است که مانع اشغال این جزیره توسط عراقیها گردد. در غیر این صورت نیروهای رژیم وارد عمل خواهند شد و قدرتمندانه از خود دفاع خواهند نمود.

* رادیو رژیم با قطع برنامه عادی از مردم خواست برای اهدای خون به مجروحان جنگی، هر چه سریعتر اقدام کنند.

بغداد: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶): عراق از شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست نمود که به تهاجم تازه ایران به خاک آن کشور رسیدگی نماید.

تهران: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶):

برای رسیدگی به جنگ ایران و عراق را کرده و از اعضای دائمی شورا خواستند که در این مورد به اقدامات فوری دست بزنند.

مسکو: ۲۵ بهمن (۱۴ فوریه ۸۶): معاون اداره مطبوعات دولتی شوروی در یک مصاحبه مطبوعاتی ادامه جنگ ایران و عراق را فاجعه‌یی خونین و غیر معقول توصیف کرد. وی از ایران خواستار شد که هر چه زودتر تهاجم خویش به عراق را متوقف کند. مقام مزبور ضمن تأکید بر علاقه شوروی به روابط حسن همجواری با ایران، پایبندی این کشور را به تعهدات خویش در قبال عراق، در چارچوب پیمان دوستی و همکاری دو کشور، مورد تأکید قرار داد.

الجزیره: ۲۶ بهمن (۱۵ فوریه ۸۶): سخنگوی وزارت خارجه الجزایر اعلام کرد که دولت متبوع وی خواستار پایان درگیریهای ایران و عراق است.

۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۶): طبق اعلامیه نظامی ایران، تلفات عراق در جریان تهاجم اخیر به ۱۲۷۰۰ کشته و زخمی بالغ شده است. عراق اعلام کرده است که تلفات ایران در همین مدت به ۳۰ هزار کشته و مجروح رسیده است.

دمشق: ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۶): وزارت خارجه سوریه از وزیران خارجه سعودی و کویت برای سفر به دمشق دعوت کرده است. در این سفر پیرامون امکان پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق مذاکره خواهد شد.

بغداد: ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۶):

سپاه پاسداران از افراد احتیاط خواست که برای شرکت در اعزام اولین لشکر «فجر» به جبهه‌های نبرد، خود را به مراکز سپاه معرفی کنند.

* بنا بر اطلاعات رژیم، نیروهای عراقی شهر فاو را که در تصرف نیروهای رژیم قرار دارد هدف آتش توپخانه و بمبارانهای هوایی قرار داده است. در این اطلاعاتیه از حمله هوایی و توپخانه عراق به آبادان، خرمشهر و هویزه نیز خبر داده شده است.

تونس: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶): دبیر کل جامعه عرب تهاجم اخیر ایران به داخل خاک عراق را به شدت محکوم کرد و از تصاعد جنگ ابراز نگرانی نمود. وی این امر را ناشی از موضع حکومت تهران در رد تلاشهای صلح دانست.

* روزنامه العرب: سخنگوی رسمی ساف، مواضع رژیم ایران را در قبال تلاشهای صلح تقبیح کرد و این رژیم را به تجاوز و خصومت علیه عراق متهم نمود نخست وزیر بحرین نیز تهاجم جدید علیه خاک عراق را محکوم دانسته و یک تلگرام همبستگی برای رئیس جمهور عراق مخابره کرد

سازمان ملل متحد: ۲۴ بهمن (۱۳ فوریه ۸۶): رئیس نوبتی شورای امنیت ضمن گفتگو با نمایندگان شوروی و آمریکا، از آنان خواست از نفوذ خویش برای خاتمه جنگ ایران و عراق استفاده کنند. وی با نمایندگان ایران و عراق نیز به طور جداگانه گفتگو نمود. ۷ کشور عرب نیز از شورای مزبور درخواست اجلاس فوری

عراق اعلام کرد که دو باره به جزیره خارک حمله کرده است. به گزارش آسوشیتدپرس ۸ روز پیش تعمیرات مقدماتی تأسیسات این جزیره، که در بمبارانهای عراقی آسیب دیده بود، پایان یافته و بارگیری نفت در اسکله‌های آن از سر گرفته شده بود. عراق هم چنین اعلام کرد که رژیم شهر بصره و قصبه بیاره را گلوله باران نموده است.

کویت: ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه ۸۶): وزیر خارجه کویت در بازگشت از سفر دمشق، به خبرنگاران گفت که دولت سوریه نیز، همانند سایر کشورهای عرب، از تهاجم جدید ایران به خاک عراق نگران است.

۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۸۶): «مهندس حمید سلیمی» معاون مهندسی رزمی قرارگاه «خاتم انبیا» در جریان تهاجم اخیر رژیم به خاک عراق کشته شد.

* موسوی نخست وزیر رژیم ضمن مصاحبه‌یی موضع رژیم را در قبال اجلاس اخیر شورای امنیت برای رسیدگی به تهاجم رژیم به خاک عراق چنین بیان کرد: هر گونه موضعگیری شورای امنیت که متضمن محکومیت متجاوز نباشد و حاوی دفاع مستقیم یا غیر مستقیم این متجاوز باشد از نظر ملت مایه اعتبار تلقی می‌گردد.

بروکسل: ۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): از میان مجروحان ایرانی که رژیم به بیمارستانهای مختلف اروپایی اعزام داشته است، یک نفر در بروکسل درگذشته است آسیب دیدگی این مجروحان ناشی از «گاز خردل» اعلام شده است.

دهلی نو: ۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): یک سخنگوی رسمی هند، پس از ملاقات نخست وزیر این کشور با معاون وزیر خارجه رژیم، اعلام کرد که خواستار قطع فوری مخاصمات ایران و عراق است و آمادگی دارد که برای تهیه طرحی بدین منظور کمک کند.

۳۰ بهمن (۱۹ فوریه ۸۶): خبرنگاران خارجی به دعوت تهران از مناطق فتح شده توسط نیروهای ایرانی در فاو عراق دیدن کردند. دسته دیگری از خبرنگاران نیز به دعوت عراق، از جزیره باز پس گرفته شده مجنون بازدید به عمل آوردند.

اخبار مقاومت

تهران: ۹ دی (۳۰ دسامبر ۸۵): هسته مقاومت مجاهد شهید جابر جاوید سخن، یک خودرو متعلق به رژیم را در میدان وثوق به آتش کشید.

سردشت: ۱۴ دی (۴ ژانویه ۸۶): رزمندگان هسته مقاومت شهید محمد شیرنژاد، اتاق کار رئیس آموزش و پرورش سردشت را، به عنوان اعتراض به شکنجه و اعدام دانش آموزان و فرهنگیان، به آتش کشیدند.

تهران: ۱۶ دی (۶ ژانویه ۸۶): رزمندگان هسته مقاومت مجاهد شهید جابر جاوید سخن یک خودرو دولتی را در مقابل کمیته رژیم در منطقه نیروی هوایی

منهدم کردند.

پیرانشهر: ۲۵ دی (۱۵ ژانویه ۸۶):
پیشمرگه‌های مجاهد خلق پایگاه نالاس
(در محور پیرانشهر - سردشت) را مورد
تهاجم قرار دادند و دست کم سه مزدور را
کشته و فرمانده پایگاه را نیز مجروح
کردند. در این عملیات دو سنگرانفرادی و
یک سنگر جمعی پایگاه منهدم گردید.

قروه (کردستان): ۲۹ دی (۱۹ ژانویه
۸۶): محمد تقی ملاولی (طلبه) و اصغر
جباری (پاسدار) به دست نیروهای مقاومت
کشته شدند.

تهران: اول بهمن (۲۱ ژانویه ۸۶):
رزمندگان مجاهد خلق به آخوند باغانی،
نماینده سابق سبزوار و قائم مقام سازمان
تبلیغات رژیم، حمله کردند. آخوند مزبور
از این حمله جان سالم به در برد، ولی
محافظ وی مجید تاج‌الدینی، از عناصر
اطلاعاتی کمیته مرکز، به هلاکت رسید.

بانه: ۵ بهمن (۲۵ ژانویه ۸۶):
پیشمرگه‌های مجاهد خلق از فاصله ۱۰
متری پایگاه فرماندهی «برده بوک» را با
تیربار و آرپی‌جی به مدت ۴ ساعت
کوبیدند. در این تهاجم دست کم ۴ مزدور
رژیم کشته و ۲ نفر مجروح شدند. سه
خودرو و سنگر پست بازرسی این پایگاه نیز
منهدم شد.

تهران: اول و هشتم بهمن (۲۱ و ۲۹
ژانویه ۸۶): نشریه مجاهد ۲۸۱، ۴۵۵ نفر
از اعضای خانواده‌های زندانیان مقاومت
در مقابل «دادستانی انقلاب» جمع شدند
و به شیوه‌های قرون وسطایی رژیم در

زندانیها اعتراض کردند. همین عده در
تاریخ ۸ بهمن در مقابل وزارت دادگستری
رژیم گرد هم آمدند و به تظاهرات
پرداختند. رژیم دو نفر از اینان را دستگیر
کرد ولی بعد مجبور به آزاد کردن آنها شد.

کرمان: ۹ بهمن (۲۹ ژانویه ۸۶):
دادگاه به اصطلاح انقلابی رژیم در کرمان
دو نفر را به اتهام هواداری از سازمان
مجاهدین خلق و همکاری با سازمان،
محکوم به زندان نمود. در این دادگاه،
اصغر انجم شاع، با یک درجه تخفیف، به
۳۵ سال و علیرضا مسعودزاده به ۱۵ سال
زندان محکوم شدند.

تهران: ۱۲ بهمن (اول فوریه ۸۶):
رزمندگان مجاهد خلق ماشاالله‌خان
معروف به حاجی بهنام و برادرش را که از
عوامل سرکوب رژیم در منطقه جنوب غربی
تهران بودند، به هلاکت رساندند.

اهواز: ۱۳ بهمن (۲ فوریه ۸۶):
رزمندگان مجاهد خلق، یک دژخیم رژیم،
به نام رضا خدادادیان، را به هلاکت
رساندند.

قائم شهر: ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه ۸۶):
رزمندگان مجاهد خلق، یک دژخیم سپاه به
نام حسن رضازاده را مجروح کردند.

مازندران: ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه
۸۶): در یک درگیری خیابانی بین
رزمندگان مجاهد خلق و پاسداران سپاه
«شیرگاه» یک پاسدار مجروح شد.

بابل: ۲۳ بهمن (۱۲ فوریه ۸۶): در
یک درگیری گسترده بین رزمندگان مجاهد

خلق و مزدوران مسلح رژیم که ۲ ساعت ادامه یافت ۲ پاسدار و یک جاسوس رژیم به هلاکت رسیدند و تعداد دیگری از آنان مجروح شدند.

رشت: ۲۵ بهمن (۱۴ فوریه ۸۶): رزمندگان مجاهد خلق، رحمت هشدار محجوب، یک جاسوس عضو انجمن اسلامی محله «چهل تن» را به هلاکت رساندند.

شهیدان مقاومت

تهران: مهر ماه (سپتامبر ۸۶): نامهای ۴ رزمنده مجاهد که در ماههای مهر و آبان سال جاری به دست دژخیمان رژیم به شهادت رسیدند به این قرار است: فرامرز وزیری (۴۰ ساله)، عبدالرضابهرامی (۲۲ ساله)، مسعودمهربان خالدي (۲۴ ساله) و غلامرضا اکبری منفرد (۲۳ ساله).

تهران: ۲۵ دی (۱۵ ژانویه ۸۶): به نوشته نشریه مجاهد (۲۸۱)، ۲۲ تن از اسیران مجاهد و مبارز خلق (از جمله ۵ زن) به طور مخفیانه تیرباران شدند. تمامی این شهیدان در ساعت ۱۶/۳۰ دقیقه بعد از ظهر همان روز در گورستان بهشت زهرا به خاک سپرده شدند.

اصفهان: اواخر دی ماه (ژانویه ۸۶): یک مجاهد پس از دستگیری در دادستانی رژیم با مزدوران درگیر شد و در یک فرصت با پرتاب خویش از طبقه چهارم ساختمان

دادستانی به بیرون، به شهادت رسید.

سنندج: ۱۹ بهمن (۸ فوریه ۸۶): رزمنده مجاهد خلق، حسن عزیزی، پس از تمام کردن گلوله هایش در نبرد علیه مزدوران رژیم، با منفجر کردن نارنجک خود، به شهادت رسید. این درگیری به هنگام محاصره پایگاه وی در شهر زادگاهش سنندج صورت گرفت.

فعالتهای بین المللی

شورای ملی مقاومت

۱۹ بهمن (۸ فوریه ۸۶): اتحادیه ایتالیایی کار U I L طی اطلاعیه‌یی ضمن محکوم کردن فئاتیسم خمینی و تجلیل از «فداکاری و از خود گذشتگی مردان، زنان و کودکان ایرانی» که در مقابل وی مقاومت می‌کنند، به «نقش تاریخی شورای ملی مقاومت، که مقاومتی سازمان یافته علیه خمینی را نمایندگی می‌کند» اشاره کرده است. در این اطلاعیه آمده است: «ما وظیفه خود می‌دانیم که نسبت به فرماندهان ارزشمند مقاومت و قربانیان اختناق ادای احترام کرده و مانند همیشه خود را در کنار کسانی که برای آزادی و پیشرفت ارزشهای انسانی و اجتماعی مبارزه می‌کنند، بیاویم».

* ۱۱۷ تن از نمایندگان پارلمان و سنای کانادا طی بیانیه‌یی به مناسبت بزرگداشت شهادت «رهبران برجسته مقاومت ایران موسی خیابانی و اشرف رجوی»، ضمن تجلیل از ۵۰۰۰۰ شهید و ۱۴۰۰۰۰ زندانی مقاومت که تحت شکنجه

رژیم هستند، از مواضع شورای ملی مقاومت
در مبارزه برای صلح و آزادی حمایت کرده
و سیاست جنگ افروزان و نقض حقوق بشر
توسط رژیم خمینی را محکوم کردند، در این
بیانیه از طرح صلح شورای ملی مقاومت
حمایت شده است.

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

بزرگداشت

سالگرد انقلاب

به مناسبت هفتمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران، امسال نیز از سوی شورای ملی مقاومت مراسمی در کشورهای سوئد و انگلستان برگزار گردید که گزارش فشرده آنها را در زیر می خوانید.

انگلستان

این مراسم در روز ۲۵ بهمن در یکی از سالنهای شهر لندن، با شرکت بیش از ۳۰۰ تن از هم میهنان ایرانی مقیم انگلیس برگزار شد. سالن محل مراسم با تصاویری از چهره های ملی و



انقلابی و با شعارهای صلح، استقلال، آزادی و سایر شعارهای مقاومت تزیین شده بود. سخنرانان آقایان منوچهر هزارخانی و ابوذر ورداسبی بودند و اداره جلسه را آقای علی متین دفتری نماینده شورا در انگلستان به عهده داشت. برنامه با سکوت به یاد شهیدان و اجرای سرود «ای ایران» آغاز شد. پس از پخش قسمتهایی از پیام مسئول شورای ملی مقاومت، آقای ابوذر ورداسبی پیرامون علل روی کار آمدن رژیم خمینی، ماهیت ارتجاعی این رژیم و هویت آلترناتیو دموکراتیک شورای ملی مقاومت، و آقای منوچهر هزارخانی پیرامون پایبندی و استقلال شورا بر اصول و اهداف اولیه اش و حقانیت و عظمت مبارزه مسلحانه سراسری مجاهدین سخنرانی نمودند. هم چنین چند ترانه ملی به طور زنده اجرا شد. در قسمت پایانی برنامه که به پرسش و پاسخ اختصاص داشت، علاوه بر سخنرانان، خانم مریم متین دفتری، آقای مهدی سامع و آقای محمد حسین مهدوی شرکت داشتند. این مراسم که در ساعت ۱۸ شروع شده بود در ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه به پایان رسید.

سوئد

مراسم سوئد در یکی از سالنهای شهر استکهلم، با شرکت حدود ۵۰۰ نفر از ایرانیان مقیم اسکاندیناوی در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۶ بهمن با یک دقیقه سکوت به یاد شهیدان انقلاب آغاز گردید. آنگاه سرود ملی نواخته شد و نوار حاوی قسمتهایی از پیام مسئول شورای ملی مقاومت پخش گردید. پرچم ایران، سرفصلهای برنامه شورای ملی مقاومت،



شعارهای محوری مصوب شورا و تصاویر سمبلیهای مقاومت، زینت بخش سالن محل برنامه بود. سخنرانان جلسه آقایان هدایت‌الله متین‌دفتری، سروش البرز و جلال‌گنجی‌ای بودند که هر یک به تجزیه و تحلیل بخشی از تجربیات و دستاوردهای انقلاب ۵۷ و مقایسه آن با انقلابی که اکنون در جریان است، پرداختند. پس از تنفس فیلم مستند و کوتاهی در مورد فجایع و جنایات رژیم خمینی و ضایعات جنگ خانمانسور ایران و عراق نمایش داده شد و سپس برنامه سؤال و جواب با شرکت سخنرانان و آقای سنابرق زاهدی ادامه یافت. این مراسم در ساعت ده و نیم شب به پایان رسید.

هیأت شورای ملی مقاومت که برای شرکت در این مراسم به سوئد رفته بود به همراه نمایندگان شورا در اسکاندیناوی در یک کنفرانس مطبوعاتی با خبرگزاری سوئد (T. T) نیز شرکت کرد و در آن برنامه‌ها و اهداف شورا را برای خبرنگاران تشریح نمود.

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 16 Fév. 1986- BAHMAN 1364

بهای اشتراك ماهنامه:

۶ ماهه : ۱۳۰ فرانک فرانسه
۱۲ ماهه : ۲۵۵ فرانک فرانسه

حساب بانکی ماهنامه:

SOCIETE GENERAL

NO:50262097

MM^eTARIGHI

SS.ST.GERMAN EN LAYE

FRANCE

آدرس ماهنامه:

SHOWRA

B.P. 18

95430 AUVERS-SUR-OISE

FRANCE

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 16 Fév. 1986- BAHMAN 1364

PRIX : 20 F